

تالار



www.iran-archive.com

دبیرخانه فرهنگی

کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی
آرژویشیت - ۱۳۵۱ سال یازدهم - ۱

فصلنامه بیست و نهم شماره ۴۲. اری صفحات مقاله " انقلاب آموزشی ، يك
 رقم نو استعماری " اشتباهی رخ داده است که باعث بهم خوردن
 نظم صفحات گردید . خواهشمند است مقاله فوق را بترتیب زیر
 قرائت کنید :

بعد از صفحه ۴۲ بترتیب صفحات ۶۰ ، ۵۹ ، ۵۸ ، ۵۷ ، ۵۶ تا ۴۲ را
 بخوانید .

مطالب این شماره :

صفحه ۴	پیشگفتار
صفحه ۵	مطالبی چند درباره آئین شاهنشاهی
صفحه ۳۰	" کوروش آسوده بخواب ... " محمد رضا شاه سرگرم درفشانیت
صفحه ۳۹	انقلاب آموزشی يك رقم نو استعماری
صفحه ۶۶	گزارش يك شکست
صفحه ۶۸	یاد میرزا رضا کرمانی و دلایرش را گزای داریم

www.iran-archive.com



پیشگفتار

از بدو انتشار نامه پارسی نظر ها این بود که در این تشریح مسائل سیاسی اجتماعی و فرهنگی جامعه ما بنحوی عمیقتر و وسیعتر از آنچه در محدوده‌ی سایر ارگانهای کنفدراسیون ممکن است بررسی و تحقیق بشوند. مفهوم تحقیق در برگزیده کیفیت و کمیت کار مشخصی است که نمی تواند بعلمت وجود فرم و محتوی مشخص سازمان و امکانات محدود آن در قالب و زمینه معینی محصور باشد. و برای تحقیق که ضرورتا از کمیتها و کیفیت های مشخص دیگری برخوردار است و بدین منظور چهارچوب سازمانی که کار کنفدراسیونی داشته است قالب مناسبی نبوده است.

گذشته از این در مقالات نامه پارسی اصل تسلسل و دنباله گیری مطالب و وجود رابطه دقیق بین مباحث مختلف: امکان مراعات و ملاحظه نیافتنند. دلیل این راهم باید در امکانات محدود سازمانهای ما جستجو کرد. این ها و عوامل دیگر بهر حال مانع آن بودماند که نامه پارسی بتواند در کار ارائه مقالات تحقیقاتی موفقیت بی نقص داشته باشد و کرجه در نامه پارسی تاکنون مقالات علمی و ارزنده متعددی منتشر شده اند.

وجود فرهنگ استعماری و حکومت ضد خلقی شاه عدم دسترسی آزاد اکثر جوانان و دانشجویان به منابع اطلاعاتی و فکری وظیفه نامه پارسی را تعیین می کنند. باید با حرکت از این واقعیات و برای رفع هرچند جزئی این نواقص به جوابگویی خواستهای دانشجویان برخاست. به عبارت دیگر باید بیشتر در پی کسب و انتشار اطلاعات بود بدنبال افشای فرهنگ استعماری و حکومت ضد خلقی شاه رفت دسترسی به منابع اطلاعاتی و فکری را وسیله شد تا شاید از این راه برای تحقیقات بعدی آمادگی بیشتری حاصل شود.

برای این دوره نامه پارسی هیأت تحریریه با در نظر گرفتن امکانات و احتیاجات فعلی باین نتیجه رسید که محور اصلی مقالات را روی مطالبی چون مسائل اجتماعی - اقتصادی، فسرهنگسی، تاریخ ایرانیان و روی برخورد با جنبش های آزاد بیخش بگذارد. مقالات این شماره مسائلی در زمینه اول را مطرح می کنند. در شماره های بعد مقالاتی در بساره نهضت های آزاد بیخش کودتای سیدضیا و سلسله پهلوی و مسائل ادبی دوره های اخیر منتشر خواهند شد. تعیین محور اصلی بهیچوجه بمعنای انصراف از تنوع و امتناع از درج مقالاتی که مسائل مهم دیگر را مطرح میکنند نیست. طبیعی است چنانچه از طرف سازمانهای کنفدراسیون و یا اشخاص نوشته های جالبی برای نامه پارسی فرستاده شود ممنون خواهیم شد و در چاپ آنها خواهیم کوشید.

مطالبی چند درباره آئین شاهی

مقدمه

مقصود این مقاله بیان چند نکته است درباره آنچه مبلغان رژیم آئین شاهنشاهی میخوانند، نکاتی که اشاکز بخشی از خمایل ویریه این آئینند. انگیزه نگارش این مقاله جنجال زیاد است که رژیم شاه برای تبلیغ سلطنت استبدادی، مخصوصاً در اوان جشنهای دوهزار و پانصدمین سالگرد سلطنت در ایران برآه انداخت. بنا براین لازم بود که با در نظر گرفتن محتوی این فعالیتهای تبلیغاتی نگاهی بتاریخ گذشته سلطنت در مهبسن خود ایران بیندازیم، واقعیات آنرا بسازگو کنیم تا پوچی تبلیغات رژیم آشکارتر شود.

طبیعی است که درباره حکومت سلطنتی در گذشته مطالب بسیار میتوان گفت، ولی در چهارچوب این مقاله به چند نکته اکتفا شد. انتخاب موضوعها طوری صورت گرفته است که حکم حاصل از مطالعه آنها حکمی کلی درباره اهم خصایل سلطنت باشد:

در این مقاله نویسنده سعی از گزار مساله صورت بندیهایی جامعه ایران در گذشته رد شده است. چون مقصود بررسی سلطنت است و بهر جهت در چند هزارسال تاریخ گذشته خلقهای ما دچار این مصیبت بوده اند و صرف نظر از اینکه ما در مطالعه این چند هزارسال با یک صورت بندی اجتماعی دو و یا چند برخورد کنیم. البته سلطنت بمطابق یک نوع حکومت در گذشته دستخوش تغییراتی هم بوده است. در چهارچوب تنگ این مقاله تا آنجا که ممکن لازم بود به آنها اشاراتی شده است. عدم ذکر مطالبی در این زمینه دلیل اعتقاد به عدم وجود و یا نادرستی اظهار آن در جایی دیگر نیست.

بد نیست قبل از پرداختن به اصل مطلب، نگاهی به محتوی تبلیغات رژیم پهنه ازیم ببینیم سرکردگان و مداحان این آئین چه مطالبی در خصائل سلطنت استبدادی سرودند و مقصودشان چیست:

هدف اصلی پیداست که توجیه استبداد سلطنتی فعلی است. ترجیح بند تمام اباطیلی که در تعجید و تحمیس نظام سلطنتی گذشته

به هم می‌افزاید این است که " وارث شاهنشاهی ایران اعلیحضرت محمد رضا پهلوی شاهنشاه آریامهر^۱ است . " سخن از گذشته نیست! صحبت از " آئین زنده و جاری "^۲ است " شاهنشاه آریامهر " جانسین و احیا " کننده راه و رسم "^۳ شاهان البته ناچار گذشته است . خلاصه مطالبی که در این رج پرشته تحریر و تقریر آمده‌اند ، اینست که آریامهر^۴ را قطب‌یک شاه می‌تواند اداره کند "^۵ و در زمان ما شاهنشاهی برای ایران بیش از هر زمان دیگر ضرورت ، اصالت و علت وجودی یافته است " پیدا است که رژیم به ضعف - استدلالی که تنها متکی به سنت و سابقه است توجه دارد و میکشد سقط از این استدلال ، مطالبی هم درباره ضرورت ، دست آوردها و کرامات آئین سلطنت استبدادی به اذهان تبلیغ کند .

ضرورت سلطنت در درجه اول یک ضرورت طبیعی است . از اشرف خواهر آریامهر در کیهان هوائی ۱۷ ژوئن ۱۹۷۱ این جمله را می‌خوانیم :

" شیوه حکومت شاهنشاهی ایران یک روش طبیعی و فطری است " بنا بر این دیگر حرفی که مهمتر باشد در زمینه ضرورت سلطنت نمی‌شود زد . ولی برای آنجا که در محبت ضرورت کودنی به خرج می‌دهند و باز هم منتظر استدلالی هستند علیاحضرت آریامهر باین نکته هم اشاره میکند کسه " در هر عصر سلطنت و حکومت بنیای الهی " هم دارد و شاه همواره " سایه خدا " بشمار می‌آید . باین ترتیب هم برای الهیون و هم برای طبیعیون ثابت است که پدیدیده سلطنت لازم ، اجتناب ناپذیر و ازلی و ابدیست .

این پدیدیده الهی و طبیعی از فضیلت و کرامت و امتیازی نیست که برخوردار نباشد : اشرف در این باب است که میگوید : " ما بخوبی میدانیم

- ۱- روزنامه جشنهای شاهنشاهی شماره اول
- ۲- اظهارات اشرف پهلوی ، کیهان هوائی ۱۶ ژوئن
- ۳- "
- ۴- روزنامه جشنها شماره ۸
- ۵- سخنان خود شاه ، روزنامه جشنها شماره ۲

که شاهنشاهی بهترین قالب حکومتی برای ملتس است که میخواهد از برکات امنیت و ثبات که رفاه اجتماعی مولود آن است برخوردار شود^۱ .

سلطنت نه تنها بهترین نوع حکومت است . بلکه " بزرگترین میراث تاریخ و تمدن^۲ " ، " محور نقطه تمام پیوندها " " مرکز آرزوها و آرمانهای ملتی^۳ صاحب نقش سازنده و بنیاد گذارنده^۴ در تاریخ جهان " ، مظهر بهم پیوستگی و وحدت " ، " جبری عدالت^۵ مبتکر - همدردی و تعاین و خودیاری^۶ ، " الگوی همه^۷ حکومتها " ، جهان است . " ایران آنچه دارد حاصل آئین شاهنشاهی است^۸ " کرامات این آئین ایران تنها را برخوردار نکرده ، تمام دنیا از فضائل این نعمت نصیب یافته اند و بی دلیل نبود که بناسبت جشنهای شاهنشاهی همانطور که همه واقفیم " موجی از ترقی و شور شرکت^۹ جهان را گرفت " و فریخ جشنها نور امید در جهان برانگیخت^{۱۰} و " گامین امید برای ایجاد نظام و درک بین المللی " شد^{۱۰} .

اینکه تکلیف ملت در برابر این همه خوبی چیست ، احتیاج به تا^{۱۱} مل ندارد . از خوبیهای آئین شاهنشاهی یکی هم اینست که تکلیف ملت را هم از پیش تعیین کرده و زحمت اندیشه و رای را بر آن روا نداشته است . وظیفه مردم چیزی جز این نمیتواند باشد که " اساس شاهنشاهی " را همچون گهر گرانبهائی حفظ کرده و ضامن پایداری و ادامه حیات خویش بدانند^{۱۱} .

۱- کیهان هوایی ۱۶ ژوئن ۷۱

۲- روزنامه جشنها شماره ۱۰

۳- " " " " " "

۴- " " " " " ۸

۵- اشرف در کیهان هوایی ۱۷ ژوئن

۶- روزنامه جشنها شماره ۵

۷- " " " " " ۱۰

۸- " " " " " "

۹- " " " " " ۹

۱۱- اشرف در کیهان هوایی ۱۷ ژوئن

اندیشیدن و سؤال کردن و تحقیق درست و نادرست و بعد و خوب را نمودن
فایده‌های نیکشده و زیرا: "آنچه شاهنشاه میگویند همانست که ملت
میخواهد و آنچه ملت بدان نیازمند است در اراده قاطع شاهنشاه ایران
تجلی مییابد" ۱

هنوز هم بعضی‌ها ساده‌لوحانه و یا از روی غرض میپرسند: پس تکلیف
مشروطه چه میشود و محدودیتهایی که قیام مشروطیت و چهارچوب قانون اساسی
"برای سلطنت قائلند بکجا میروند؟ مبلغان رژیم در پاسخ این سؤال
در نیمانه . جواب اینها گفته خط بطلان بر هرگونه مشروطه گسری
بی تناسب و بمقبرگرا و در عین حال مضحکترین تحلیل قیام مشروطه طلبیت
بقول نویسنده گان سلطنت استبدادی " مفهوم زنده و خنده‌ناپذیر انقلاب
مشروطه این است که ملت ایران با انقلاب مشروطه بنیاد شاهنشاهی
خوش را استوار ساخت" ۲ "ملت ایران برخاست تا دو پایه حاکمیت خویش را
حفظ کند ، آئین شاهنشاهی را و سلطه فرهنگ و تمدن ایرانی را" ۳ روزیکه
مردم بپا خاستند " برای تا" سیمر عدالت‌خانه و بعد برای دفاع از آئین
شاهنشاهی" ۴ قیام کردند " ملت ایران مردم شهرها و روستاها همدی جز
حراست از گوهر شاهنشاهی " همداشتند " و مهتر آنکه حاصل آن قیام
" اکنون در برابر ما است" ۵ بنا بر این تکلیف قوانین اساسی که قیام مشروطیت
واضح آنها شد روشن است . در این مطکت هرچه مقبول " گوهر شاهنشاهی"
هست برای گوهریان حق حیات دارد . قبل از مقید کردن سلطنت و قوانین
مشروطیت ، سلطنت مشروطیت را نسبت بخود موظف و مقید کرده است .
در این مقدمه ذکر یک نکته دیگر لازم است و آن اینکه پاسخ مقاله
ما به تبلیغات مداحان سلطنت پاسخی است ضمنی . یعنی ما خود را در
ترتیب مطالب مقید بنه بی ترتیبی اظهارات مبلغان رژیم نکردیم .
اگر چنین میکردیم وارد جدلی مبتذل میشدیم . مداحان رژیم در سطح
ابتدائی غیر قابل تحلی قلم میزنند . پاسخ دادن به آنها در این سطح
نزینده نامه پارسی نیست بنا بر این ما ترتیب این مقاله را مستقلاً انتخاب
کردیم . نخواستیم خواننده را بمیدان یک جدول بی حاصل بگسانیم .

و ضمن مطالعه مقاله ما در صورتیکه لازم داشته باشد، مشوجه اظهارات
مبلغان سلطنت استبدادی خواهد شد.

منشأ اجتماعی بودمانهای سلطنتی

بعد از هخامنشیان سلسله‌های کوچک و بزرگ متعددی در ایران حکومت کردند. سقوط یک سلسله
و صعود سلسله و یا سلسله‌های دیگر همیشه با جنگ‌های متعدد و ویران ساز همراه بود. ولطه‌های
سخت‌بردست‌آورد‌های اقتصادی و فرهنگی خلق ما وارد می‌آورد.
پایه‌گزاران سلسله سلطنتی یا از میان قشر مالکان و اقطاع‌داران و سران ایلات چادر نشین بر-
می‌خاستند و یا از متعلقان لشکر و رهبران نهفت‌های توده‌ای بودند. در هر مورد داشتن و بی-
تحصیل قدرت اقتصادی و نظامی و بعبارت دیگر تسلط بر تولیدات اضافی و وسایل کسب و حفظ این سلطه،
شرط رسیدن به سلطنت بود.

ایلات چادر نشین پشته منشأ اجتماعی خاندانهای سلطنتی در تمام طول تاریخ ایران و مخصوصاً همین‌از
قرن یازده میلادی صاحب‌عده ترین سهم بودند. مادها، هخامنشی‌ها، پارتها، اعراب، مغولها،
سلاجقه، خوارزمشاهیان، قزلباشها، سلسله‌های افشار و قاجار و بسیاری دیگر از خانواده‌های شاهسی
کوچکتر منشأ ایلاتی داشتند. فرزندان شیخ صفی هم، با اینکه خود ایلاتی چادر نشین نبودند بدین
اتکا به قبائل قزلباش هرگز قادر به تحصیل سلطنت نبودند. اوائل کار صفویان، کشور ایران را بخاطر
اهمیت درجه اول ایلات تاجبخش، کشور قزلباشها میخواندند. علت اصلی تفرق ایلات در کار تشکیل
سلسله‌های سلطنتی و قدرت نظامی آنها بود. قدرت نظامی شان زائیده طرز زندگی ویژه آنها و نسوع
فعالیت اقتصادی شان بود. در کار داداری و گاهی اهم بر آن فعالیت دیگر چادر نشین‌ها جنگهای
غارتگرانه بود. مردان قبائل چادر نشین همیشه شمشیر بدست در پی چپاول کاروانها و دهات و شهرها
و قبائل دیگر بودند. از این رو آنها جنگجویان روزی‌های بودند و قدرت نظامیشان سخت بکار تاج‌گیری
و تاجبخشی میخورد. خاصه اینکه سلطنت نیز، همانطور که بعداً خواهیم دید بعبارتی همان ادامه فعلی
غارتگرانه ایلات در قلمرویی وسیعتر و شیوه‌ای منظم تر بود.

تفرق ایلات بیابانگرد در کسب و توسعه قدرت سلطنتی اثرات مهمی برانگشته خاصه بر اقتصاد و فرهنگ
ایران داشت. اینها که بدو از مناطق خارج از فهد وارد ایران میشوند، همیشه بلحاظ سطح رشد
وسائل تولیدی و فرهنگ عقب‌تر از ساکنان بومی نجد که بطور عده کشاورز و صنعتگر بودند، بودند.

۱- اینکه چطور و چرا سران نهفت‌های توده‌ای مردم پشت‌می‌کردند و بساط شاه‌ی پهن می‌نمودند بحث
است جالب و سئوالی که بدان پاسخ کافی داده شده است. ذکر این نکته در اینجا لازم است که
قانون حاکم بر این تغییر و تبدیل ابدی نیست. در یکی از مراحل معینی رشد نیروهای تولیدی این -
قانون صحت خود را از دست میدهد

۲- نصرالله فلسفی، زندگانی شاه عباس کبیر، ج ۱ ص ۳/۱۷۲

حرکت اینها بطرف سرزمین ایران همراه با جبال و بیابانگری و ایجاد اختلال در طرز زندگی روستائی و شهری بود. تا میآمدند بومی بپوشند و تا سران آنها بشروع استثمار منظم دهقانان و شهرنشینان آشنا میشدند و گوی نه و شهر و صنعت و کسب را منهدم میکردند. خرابی ایگه مغولان بار آوردند، گهاترین عاهد اینن قاعد بود. آمدند و کدند و سوختند و کستند و بردند و سلطه شاهان ایلخانان را پایه ری کردند تا تاز در زمان غازان خان راه و رسم بهره کسی منظم تر بومی شده نچدررا فرا گرفتند.

معهدا توده جادونشینان بصحرا گردی اداه میدادند و این اداه نا امنی شهر و روستا و زراعت و صنعت بود.

غزنویان نمونه دودمانهای سلطنتی ای هستند که از غلامی و سپاهیگری بسطنت رسیدند. البتکن بردهائی بود که در سپاه سامانی ها از مراحل صمود بخت پادشاهی گذشت. از سرایزی به سپهسالاری رسید و حاکم بخارا شد و روزیگه قدرتش کافی مینمود از دادن خراج به سامانیان سر باز زد و سپس آنطور که شیوه همه شاهان بود از طریق اداه فصب و خونریزی و قهر ظلم و حکومتش را توسعه داد تا برده و اداه حکومتش را به سبکنگین داد. او نیز از غلامی و سپاهیگری به مناصب بالا و از آنجا بدامادی البتکن رسیده بود. سبکنگین پس از یک سلطه جنگها و بیرونیها بساط پادشاهی غزنویان را در غزنه و ظلم و فرمانبرآن پهن کرد. برده بودن آنها زینت بخش سلطنت بحد پشان نیست زیرا که خود متکی به برده ساختن دیگران و انواع دیگر استثمار بود.

سامانیان نمونه زمین دارانی هستند که کارشان پشاهی کشید. زمین داری امکانات مادی و اجتماعی تهیه لشکر و استعمال زور را فراهم میکرد هر زمین داری که مدعی حکومت و سلطنت میشد، لاطل از این لحاظ مقدماتش را در دست داشت، با اتکا به آنها میکست میباشند تا اینکه اختیار دار زمینهای منطقه وسیعی از نجد میشده با زمینهای تمام نجد و نواحی همسایه اش. در همین اثنا بود که او را شاه میخواندند و یا شاهنشاه.

علویان از زمره کسانی بودند که با اتکا به جنبشهای لحظهای به سلطنت رسیدند و از آنجا که سلطنت جز از طریق استثمار توده ها ممکن نبود، آنها نیز استثمارگر شدند.

میسانسی سلطنت

منشا اجتماعی سلاله های شاهی هرچه بود، مؤثرین جنبی کسب و حفظ و توسعه سلطنت و سلطه بر عواید مالی زمین و آب و این در عین حال مهمترین هدف سلطنت جویان بود. عواید حاصل از این منبع، یعنی بهره ها و مالیاتهای متعدد ارضی، بخش اعظم درآمد مملکت را تشکیل میدادند. برای دست اندازی بر این منبع بود که مدعیان شاهی سر بلند میکردند و بکک عواید آن بود که قادر به تهیه وسائل فن و سازتانی حفظ و توسعه حکومت میشدند. شناسان به اهمیت این عامل آگاهی بسیار داشتند، و انعکاس آنرا در اندر زنامه ها ادبیات و اسناد رسمی بخیلی میتوان دید. گاووس بن اسکندر بن قاپوس در قاپوسنامه به فرزند خود نوشت:

۱- صرف نظر از اینکه روی زمین برده یا رعیت کار میکند، بخشی از تولید اضافی و گاهی همه آن بخزانة سلطانی میرفت.

دخل از رعیت حاصل شود^۱... و این بلندترین سطح دانتشاهان ایران بود و این را فهمیده بودند و برای تحصیل دخل چه بلاهایی که بر سر رعیت وارد نمیآوردند. این شناخت انعکاس دقیقی، جزئی شمار و - همین تری در کتاب "التوصل الی التوصل" بهاءالدین محمد بن مؤید بخدای میابد. سخن لایق فرمانی است که در نیمه دوم قرن دوازده هجری بنام معمار خوارزم صادر شده بود. در این فرمان آمده است که: "جهانبانی^۲ را مبادی و مقدمات بسیار است... و اصل معظم تر و رکن محکم تر از اصول و ارکان پادشاهی... عمارت و آبادانی و زراعت و دهقانی ولایت است... مصالح جهانبانی به عمارت و آبادانی مضبوط شود و شرایط سلطنت به روابط دهقت مربوط باشد. لا یمک الا بالرجال و لا الرجال الا بالمال و لا المال الا بالعماره و اگر در عمارت و آبادانی اهمال و قترور بود، در اموال دیوانی نقصانی و قصوری پیدا آید و چون عرصه دیوانی تنگی گرفت و وجه دخل نقصان پذیرفت، مصارف اخراجات روی در حجاب متعذر کند و مواجب بواجب خدم و حشم نرسد و موجب اختلال آرزو و انقراضها شود و قترر بمدق نیت خدمتگاران و کدورت بصفتی طریق هوا دران راه یابد و - اندیشه تفرق و طلب در دلها جای گیرد... و المعیان باله عقد پادشاهی واهی گردد^۳... میبینید که واضح میگوید عقد پادشاهی بستگی بجهیب رعیت داشت و اگر اندرزگهان ملوک باین خاطر رعایت حال رعیت و حفظ - شرایط عدالت را لازم میسرند و میبوشند که: "پادشاهی بسپاه و سپاه بخواسته و خواسته بآبادانی و آبادانی به عدل استوار است"^۴... مقصودشان عدالت و آبادانی بود که در خدمت پادشاهی و سپاه و خواسته بود.

و این یکی از مغل ترین نظریاتها (Entfremdung, alienation) بوده در درجه اول: دخل رشد و وسایل زراعت، زراعت بجای آنکه تا همین گره راه مادی و اجتماعی تولید کنندگان باشد، وسیله تحصیل و تحکیم سلطنت و استقرار استعمار دهقانان بود و این تاثير ناپود کننده عجیبی در تمایل کشاورزان به تکاپو و پیشرفت داشت. عبد الرحیم کاشانی هنگام دیداری از دهات واقع در میان بل عمارت و طایر از مردم دلیل عدم توجه آنها را به کشت سبزیجات و بقولاتی پرسید و پیرمردی در پاسخ او میگوید: "چه فایده ای برای من دارد که غیر خود را صرف کنم و متحمل زحمت بشوم و حاصل زحمت مرا حاکم و ضابطه با کمال تسلط بخورند و حتی خود مرا از انتفاع آن محروم سازند و اگر یکدفعه این کار را بنمایم، زحمت آن باید موروث خانواده من بشود و همه ساله ضابطه حکام همان را بلاعرض از من میخواهند."^۵ دهقانی که بناچار از ازدیاد محصول چشم میبوشید تا کمتر بار ظلم حاکمان و شاهان را بکشد، طبیعتاً علاقه ای هم به بهبود وسائل کشت نداشت. اینست که در ایران چند هزار سال پیش خیش چینی را اختراع کردند، آنرا بکرده گاو و یا آدمی میبستند و هنوز

۱- تابوستانه چاپ سنگی ۱۳۰۸ هجری قمری و ص ۲۰۸

۲- التوصل الی التوصل چاپ بهشتیار ص ۱۱۱ / ۱۱۰

۳- غزالی، نصیحت الملوك، در کتاب المبتین، مالک و زارع ص ۲۳، ترجمه فارسی

۴- سودا راسعد، تاریخ بختیاری نقل از لمبتین: ص ۳۰۴

هم که هنوز است، تفسیر قابلی در آن بوجود نیامده و این را ما مدیون چند هزار و چند صد سال آئین سلطنت هستیم .

از لحاظ مالی تنها عواید زراعت نبود که اساس پایداری سلطنت را تشکیل میداد . منابع مالی دیگر عبارت بود از مالیاتها و عوارض دیگری که از پیشه وران و کاسبکاران رواداران و بازرگانان میگرفتند و درآمدهای حاصل از طریق تجارت و صنعت «عالم» سلاطین خود بیکار تاجر بودند و کارخانه دار و باغخوار . پودرآردترین تجارتها در انحصار آنها بود . کلانترین مالکها بودند و در ساختن کاروانسراها و مغازه ها و اجاره دادن آنها بد طولانی داشتند و در عین حال صرافی و تنزیل را هم فراموش نمیکردند . به يك کلام از هر جا سودی بر میخواست ، بحکم ایلامسدشبه حساب خصوصی سلاطین ریخته میشد . رسم تاجر آیین و سوداگری از خصوصیات شاهنشاهان ایران بود ، رسمی که هنوز هم باعتبار خود باقی مانده است . عواید مالی دستگاه سلطنتی را باز هم مطالعه خواهیم کرد .

دین درباری در تحکیم میانی سلطنت سهم مؤثری داشت . شاهان با اهمیت این عامل آگاه و در استفاده از آن سخت کوشا بودند . اینکه آنها خود را به نحوی در رابطه با خدا قرار میدادند ، نماینده ، سابه و یا گاهی خود خدا معرفی میکردند رسمی بوده است ، خیلی قدیم ، قدیمتر از سلطنت هخامنشیان . مثلاً در یکی از کتیبه های اکیم دوم پادشاه کاسی «میبینم که او خود را "خلف نروانی خداوند" مینامد^۱ . ایدمیان هزاره دوم ق م . خود را " پيامبر خدا" میخواندند^۲ . هخامنشیان همواره سعی داشتند ، هرآنچه را که بزور و صعب گرفته بودند ، بخشیده اهورامزدا جنبو دهند . اینامنه در کتیبه های نقش کرده است : " این سرزمین پارسیان که من مالک آنم ، و خدای بزرگ اهورامزدا بمن داده است"^۳ . کوش در انتصاب خود بخدایان تفاوتی بین خدای بابلی - ها ، بهبودیها و مصریها و دیگران قائل نمیشد . با آنها نزدیکی داشت . در پیش در هیچ کتیبه های فراموش نمیکند که بکرات اعمال خود را بحساب اهورامزدا بگذارد . اینطور در کتیبه بیستون آمده " به اراده اهورامزدا من شاه شدم " اهورامزدا بمن پادشاهی داد به اراده اهورامزدا من شاه این سرزمینها شدم به اراده اهورامزدا آنها فرمانبر من شدند . . . اهورامزدا مرا یاری نمود . . .^۴ و جاهای دیگر .

از این قبیل انتسابات را در دوره اسلامی هم شاهی نبود که مدعی نشود . بعنوان نمونه از عماد اسماعیل نام میبینیم که گویا بر مدها تراز همه بود زیرا خود را بیکباره تجلی که ومظهر زنده خداوند میسرود^۵ . غالباً سلطنت در ایران جنبه دین سالاری داشت . شاه خود را صاحب اختیار دین و آخرت مردم هم میدانست ، حتی آدمسی مثل ناصرالدین شاه با آنهمه دنیا پرستی و جبهونیش مدعی خلافت میکرد و تهران هم برایش دارالخلافت بود . ادعای پیشمیری ، وکالت ، وصایت و خداندگاری سلاطین را ادیان درباری و رسمی تأیید میکردند و خود

- ۱- ویاکونف ، تاریخ ماد ، ص ۱۶۶
- ۲- گیرشمن ، ایران ، از گنازتا اسلام ، ص ۴۱
- ۳- همانجا ، ص ۱۱۰
- ۴- کتیبه بیستون از کتاب " شرق قدیم" چاپ و و ، ستروویس ۳۵۹ - ۳۴۵
- ۵- و ، منیروسکی ، سازمان اداری حکومت صفوی ، ص ۱۷ . در اشعارش گاهی خود را خدا میخواند ص ۲۳۲ .
بازاری ، ایرانیا -

وسيله تبليغ آن بودند. دين زرتشتي دوره ساساني نظام اجتماعي موجود را که شامل سلطنت ساسانيان هم ميشد مترادف با کلام الهي ميدانست ۱. شمار شاه سايه خداست متعلق باين در رواست. درد و رسا سلاسي در زمين رسمي و درباري از اين قبيل تا عهد ات فراران بودند که در واقع ادامه همان تئوري تقديس سلطنت دين زرتشتي است. غزالي اعلام کرده که سلاطين منتخب خدا و صاحب انوار الهي هستند. او معتقد بود که خداوند در گروه ارژرمان را برگزيده و یکی بخشيد یکی پيامبران و ديگر سلاطين را ۲.

تا عهد ديني سلطنت یکی به علت تسلط سلطنت بر دين بود که ريشه قديمي داشت و به يك معنسي در نظام دين سالاري تظاهر ميکرد و ديگر به علت هم آهنگي منافع اقتصادي حاکمان دين و دنيا. موهبان بزرگ و اخلاف آنها غالباً از ريزه خواران بساط مملکت داري و خراج ستاني و سلطنت بودند و در تقديس اينها سود خود را می جستند.

مباني اجتماعي تحکيم سلطنت جز روحانيان بزرگ دين رسمي، مالکان، برده فروشان، پادشاهان و سران ايلات بودند و واحدی تجار بزرگ و صرافان. به روزه آنها نيکه در تجارت و باخواری پادشاهان و امرا و حاکمان همباز بودند. درجه نفوذ و اهميت اين قشرها هميشه پکسان نبود. سران ايلات در دوران تشکيل سلسله متمدنترين نقش بار داشتند. مخصوصاً زمانیکه خاندان سلطنتي از ميان خودشان بر ميخواستند. در ايران و مالکان بومي روحانيون زبان تثبيت سلسله ها و موقعيتک آنها در کار ايجاد مرکزيت قوی بودند. اما سلسله نفوذشان بالا ميگرفت و مبارزه داخلی اين اقتدار از ريزه گيهای برزيان تاريخ ماست و سبب خرابيها بسيار.

دستگاه قضاوت و پليس و جاسوسي. از طرفي و از جانب، قتل و شکنجه و تشريفات، مدح و تعلق، نظم و ترويج جهل و توسل به رمالي از طرف ديگر، وسايل ديگر حفظ سلطنت بودند. برای شاهان مردم هر چه بيشتر باک غضب ملوکانه را داشتند بهتر بود. وجه جنباياتي که برای تلقين چنين ترسي نميکردند وجه حيلهها که بکار نميبردند. از تقليد قبايلهاي خوف گرفته تا اعمال سبها نتمسرين شکنجهها. عهده آمال آنها اين بود که بقول سلطان علاء الدين خلج "جمهور رعایا از خوش بخواهند که چون موشان در سوراخ روند." ۳

قساوتی که سلاطين در انهدام مخالفان روحبمان مفرض و يا واقعي از خود نشان ميدادند ديگر با تمایل آنها باين کار قابل توجه نبود. بلکه ناشی از جنوني بود که عارض بر اکثريت شاهان ميشد و عارضهای که از زندگی اجتماعي آنها ناشی ميشد. اگر تيمور لنگرمان سيستان را در ديوارها زنده بگيرد، اگر شاه عباس و نادر و قبا محمد خان از کلهها منارها ميساختند، اگر انوشيروان مزدکیان را زنده زند و در خاک فرو ميگيرد

۱ - زهنر، طلوع تشييت و دين زرتشتي، ص ۲۸۴

۲ - غزالي، نصيحة الملوك، در مقاله: تبشيت، عدالت در تئوري ايراني، وقرون وسطاني سلطنت، ج ۱

استوديا اسلاميکا، شماره ۱۷ (۱۹۶۲)، ص ۱۰۵

۳ - فرزين استرآبادي، بهيره، لاژکتاب: باستاني پاریزي، سياست و اقتصاد عهد صفه، ص ۳۰۸

اگر در این وقت بدست خود چشمان کیساتاکما و بیرونش را از حدقه در آورده بینی و گوشهای آنها را بید
اگر شاپور دوم دوش هزاران عرب را سوراخ کرد و از آنها ریحمان گذراند و کشتار شاهان بامردم عبارت از
کور کردن به آتش انداختن و شمع آجین نمودن و سله کردن بود، اینها دیگر تنها برای ارتطاب رقیبان
و سخافان نبود، ارضای تمایلات شحرف شاهان بود، بیماری قدرتها و جهانمطاعان بود. میگویند
آقا محمدخان وقتیکه کرمان واقع کرد نوبت نمازش رسید. طوی مایل نبود که در اوقات عبادت دست از
کشتار بردارد، اسیران را سر نماز پیش او میآوردند و او با اشاره به گردن و دست و گوش و چشم و بینی خود
به جلادان میفهماند که تکلیفشان با اسرا چیست و تا نماز او به پایان رسید او دستور قتل و نابودی هفتاد
نفر را بهمین طریق داد مبرود. ۱

شاهان و دودمان شاهان در انهدام وین زبان ساختن مخالفان خود حتی به روابط خویشاوندی
نیز وقتی نیگداشتند. تعداد شاهانی که بدست فرزندان و برادران خود به قتل رسیدند و معلوم
شدند، تعداد شاهانی که برادران، فرزندان و برادران خود را به دیار عدم فرستادند و معلول ساختند
زیادتر از آنکه این مقاله را حوصله شمردن آنها باشد. در سلسله هخامنشیان که مجوبه فرزند کوروش
بر دریا برادرش و رکسانا خواهرش و پروکاسپس پسرش را کشت و خشایارشا را پسرانش مهرباد آورد و آن
مردم کردند. اردشیر اول همه برادرانش را نابود ساخت. اردشیر دوم برادرش کوروش را قطعه قطعه
کرد. خشایار شاه دوم بدست برادرش سفدیان کشته شد. اردشیر سوم برادران و خواهرانش را کوه
چند ده نفر بود به دیار عدم فرستاد. در سلسله اشکانی فرهاد سوم را مهرباد آورد که پسران او
بودند کشتند. اردشیر چهارم فرهاد چهارم کشت. فرهاد چهارم بدست پسرش فرهاد پنجم مسموم شد.
صفویه در این زمینه گویا از دیگران مجبور افتادند. شاه عباس کبیر پدر خود را محبوس کرد و پسر
بزرگ خود صفی میرزا را کشت و سه برادر او را کور نمود. شاه صفی تمام شاهزادگان خانواده سلطنتی را
به قتل رساند. شاه طهماسب بدست یکی از پسرانش مسموم شد. از این قبیل مثالها در مورد صفویها و
دیگر خاندان سلطنتی زیاد میتوان آورد. در دوران پسران شیخ صفی خوشگس آنقدر رواج یافته بود که
زنان حرم سرا از هوشواری با شاهان خود داری میکردند، زیرا از طاعت فرزندان خود بیم داشتند. شاه
سلیمان به عبارتی یکی از عبارات دیگر سه تن از زنان خود را بجرم چنین امتناع در آتش سوزاند. در اوایل
دوره ساسانی از سگار شاهزاده کسی بالا گرفته بود، دیگر از این خانواده کسی برای جانشینی باقی
نمانده بود. بعد از مرگ خسرو پرویز در فاصله چهار سال دوازده نفر به پادشاهی رسیدند و سر به نیست
شدند، عاقبت تنها یزدگرد سوم مانده بود که از ترس پادشاهی گریز را راجحان داد ولی سودی نداشت
پیداایش کردند و تاج شاهی را بر سرش کوبیدند.

تخلیغ از راه برقراری مستمریها و خلعت بخشی، واگذاری نیول و اقطاع، گنیز و فلام باره بخشیدن و
اعطای صلات انجام میگرفت. اینها رویم بخش بزرگی از سخراج سانیانه دولتی را تشکیل میدادند. از لحاظ
تلفیاتی شاعران و مورخان و بواطن آنچنان بودند که بمنظور تحکیم مبانی سلطنت هیچ ترین اشعار و مضامین
را میسرودند و تبلیغ میکردند. مداحی اشکال جنان سخنی بخود میگوشت که اندیشه از قبیل واقعی بود نشان

احتراز دارد. ظهیرالدین قاریان در مدح قزل ارسلان میگفت:

نه پله فلک نهد اندیشه زیر پا تابوسه بر کاب قزل ارسلان زند

کوشش در جاهل ساختن و نگاه داشتن مردم از بدبین ترین و طلبوب ترین شیوه‌های آئین شاهنشاهی بود. ادبیات و هنر و دین فرمایشی و مضامین آنها همه در خدمت تبلیغ جهل بودند. در قرن نوزده که جامعه ما با جوامع پیشرفته تر اروپائی مواجه شده بود و این نزدیکی انگیزهای شده بود برای بیدار کردن انتظارات و خواسته‌های خفته مردم و تحریک تاملشان به زندگانی بهتره کوشش شاهان برای جلوگیری از آشنائی مردم با ماضی هر زندگی جدید سخت بالا گرفته بود. ناصرالدین شاه پنج ماه قبل از قتلش در دستوری که بسه محمد قلی خان علاءالسلطنه در لندن داد، نوشت: "خیلی خیلی بداندیش پای ایرانی و این جورها بیسه فرنگستان باز شود. اگر جلوگیری نشود بعد از این البته ده هزار ده هزار به فرنگستان برای دیدن کردن خواهند رفت و خیلی خیلی اثر بد خواهد گذاشت"^۱. همین ناصرالدین شاه میگفت "من مایلم در ایران من بی هوشی اطلاع باشند، حتی ندانند بروکسل نام شهر است یا کلم"^۲.

دیدیم که در میان مباحی سلطنت چیزی که وجود نداشت حمایت و مواظبت مردم بود. مردم از زیر فشار نظام شاهنشاهی و از زیر بوالهوس ها و حرص و بد منشی سلاطین تا آنجا که میتوانند میگریختند و بر علیه آنها قیام میکردند. قضاوت مردم درباره شاهان و نظام تحمیلی شان گاهی بزبانی بسیار گویا و روشن بیان میشد: "یکی از بولک بی انصاف پارسائی را پرسید: که از همه عبادت‌ها کدام قاضی تر گفت ترا خواب نیمروز تا در آن یک نفس خلق را نیاز زاری"^۳.

اسـتبداد سلطنتی

از ابتدای پیدایش خود در ایران سلطنت استبدادی و مطلق بوده است. مطلقیت حکومت در ایران بوده است که شاه و درازناب با او مقصداران دولتی اختیار در جان و مال و ناموس مردم بوده اند. در تقسیم قوا حتی به شکل صوری آن نیز خبری نبود، قانونگزاری، اجرا، قضاوت در دست سلطان و عاملش متمرکز بود. در این نظام رعایا صرفا موضوع فرامین و اقدامات و احکام دیوان هستند و حق هیچگونه دخالت در تعیین نوع این تصمیمات و مجریات و احکام ندارند. کار رعیت اطاعت محض است. تمکین و تعظیم نصیب اوست. حال لا تصمیم هرچه میخواهد باشد.

از آنجا که سلطنت غالباً جنبه دین سالاری هم داشت (تئوکراتیک بود) خود راضی سلاطین و عالیشان برآمدور دینی هم شامل میشد. این بهترین طریق گماردن دین در خدمت سلطنت بود.

۱ - مرتضی راوندی و تاریخ اجتماعی ایران ج ۱ ص ۴۵۲

۲ - تیموری و عصری خبری و ج اول ص ۶

۳ - پیرس سایکس و تاریخ ایران ص ۶۱۲

در آئین شاهنشاهی از قانون و حکومت قانون خبری نیست. در همه مقدماتی عرفیات و شریعات بودند که درباره طرز رفتار با رعیت اندر زور و رعایت قواعدی را توصیه میکردند. آنها از طرفی غالباً خود زاده پیک سنت تحمیلی سلطنتی بودند و بنابراین خدمتکاران و پای آن. آنجا هم که کمتر چنین بود، ضمانتی برای اجرایشان وجود نداشت. در عهد شاه و اموران آنچه مقتضی منافع پادشاهان بود میکردند و اگر در رفتار آنها - آنطور که خواهیم دید - گاهی ملاحظه کاریهائی دیده میشد و باز هم در انطباق با همین منافع و هوسها بود.

مطلقیت حکومت و مختص شاه نبود. اینها تا سطح فرانشها و شحنتها و هر ماوری که سرکار با رعیت داشت خود رأی بود. مطلق العنانی او رسماً از مطلقیت قدرت شاه شتق میشد.

اینکه حکومت مطلقه به سادگی تبدیل به حکومت ظلم میشد، امری طبیعی بود. هر کسی که اینهمه قدرت داشت، در یک جامعه متکی بر استعمار و از آن سو استفاده میکرد و ظلم میوزید. بنابراین نظام سلطنتی هم خود رأی بود و هم ظالمانه. ظلم اش همه جا به چشم میخورد و ذاتی اش بود. گاه گداری شاهان هوس میکردند و در کارهای نظارین و آن راهبر سندن. از حضار سوال میکردند که آیا در گفتار خواسته و کردار اهل حضرت قدرت ایزادی میبینند. بد ا به حال آن کس که بدین نام میافتاد. انوشیروان در یک مجلس مشاوره از حاضران سه بارخواست که نظرشان را درباره تغییراتی که او در روش مالیات داد بود اظهار کنند. با رسوم دیرینی سکوت را شکست و شاهنشاه را متوجه نقی کرد که در روش مالیاتی جدید وجود داشت. شاه بعد از آنکه فحید او از طبقه دیران است دستور داد آنقدر باد و ات بر سرش بکوبند تا ببرد.

آئین شاهنشاهی ماهیتاً تمایلی به "جهانگشائی" بود. تا از شاهان شاهنشاهی میشد چندین شاه دیگر باید ناچار به فرود آوردن سرتسلیم و اطاعت میشدند. باید قبول خراج گزاری میکردند. این هدف جز از طریق تعدید و نگار بردن شمشیر قابل تحصیل نبود. سیادت که بدین ترتیب بر اقوام متنوع شاهان متعدد و مناطق متفرق و بدین ارتباط با هم حاصل میشد، شدیداً ناپایدار بود. دادن باج و خراج به آدمیک در نقطهای دور بساط قدری گسترده بود، و بدین اینکه زبانش قابل فهم و بدین اش قابل قبول باشد و بدین اینکه رابطهای بین خراج و مخارج عمومی - هر قدر هم موهوم - وجود داشته باشد چیزی نبود که مصریها، اکدیها، بابلیها، لیدیها، مادها، بلجها، ایلامیها، مازندرانها و سایر حاضر به پذیرفتن دانی آن باشند. مردم مغلوب از هر فرصتی برای برانداختن این قید استفاده میکردند. بعضی که بوی ضعف به شاهان میرسید و بایه مجردی که خود احساس قدرت نمینموندند قیام میکردند. پسران خود کس که بوی جانشین بخت برگشته کوروش در نقطهای از قلمرو هخامنشیها نبود که قیامی نشد و هر جا چند بار دختی در یاروس توسط پارسیان که هم قویان هخامنشیان بودند. در پیش برای سرکشی این عساکرها تنهاد رطی یکسال نوزده بار جنگ کرد تا درباره برای مدتی موفق به تحمیل سلطه خانواده هخامنشی و شرکا بر قلمرو مغلوب شد. بعد از او قبیل از هخامنشیان، این قیامها و این سرکشیها یکی از مکررترین پدیدههای زندگی سیاسی نجد ایران را کشف نمودند.

آئین شاهنشاهی بنا بر این به یک معنی عبارت بود از یک حکومت مرکزی ناپایدار و هرجا که مرکز بود خواه ری و تبریز و اصفهان و شوش و شیراز باشد، از برکت مالیاتها و عوارضی که از اطراف میآمدند و تسامح و تنگیه مرکز بود از یک آبادانی نسبی برخوردار میشد. آبادانی نسبی مرکز همیشه مساوی بود با خرابی نسبی اطراف.

حکومت مرکز بر اطراف هیچگاه به معنی حکومت مردم مرکز نشین بر مردم نواحی غیر مرکزی نبود. رحمت هرجا که بود و جز تحمل مخارج آئین سلطنت کار دیگر نداشت. بهره گسی این نظام شاه، شاهزادگان زمین داران و سران ایلات و نظامیها و دبیران و روحانیون دین فرمایشی و بخشی از تجار و باخواران بودند. آنچه هیچگاه عده نبود و منشا قوی و محلو این بهره گشایان بود ماست. عناصر تشکیل دهنده این اقتدار همیشه صرف نظر از اصل قوی و محلی خود و همدیگر را خیلی خوب میفهمیدند و اگر تضاد بین آنها بود و در اصل بر سر زمین و آب و اموال بود نه بر سر زبان و محل و گرچه اینها را مکرراً بهانه میکردند.

کارکردهای (فونکسیونهای) سلطنت

حکومت سلطنتی دارای دو کارکرد اصلی و دو کارکرد فرعی بود. همه این کارکردها در خدمت حفظ و گسترش روابط تولیدی موجود بودند.

۱ - کارکردهای مالی حکومت سلطنتی را هدف این بود که از منابع گوناگون ثروت حد اکثر ممکن در آمد را برای اقتدار طبقه حاکم و دربار و دیوان تأمین کنند. در تاریخ ایران برای تأمین این حد اکثر و سهم رحمت و سیاست مختلف اتخاذ میشد. یکی سیاستی که قدری در رواندیشی میکرد و از استشاری که منجر به گریز رحمت و نابودی میانان توانی مطلق اقتصادی او بشود پرهیز مینمود. کاری نمیکرد که تجدید تولید دچار خسار بشود و برای آینده چیزی باقی نماند. این سیاست مختص حکومتهایی بود که بیشتر متکی به عناصر غیر ایلاتی طبقه حاکم بودند. دیگر سیاست آن سلاطینی بود که به تحوی عمر دولت خود را ناپایدار میدیدند و یا ماهیتاً اهل آمدن و گداز و سوسختن و کشتن و بردن بودند. اینها بیکبار که میزدند دیگر چیز قابل باقی نمیداشتند. برایشان تأمین حد اکثر بهره به شیوه طولانی ترش قابل تصور نبود. اینها برخلاف شاهنشاهان نوع اول هیچگونه توجهی به امور عام المنفعه نمیکردند. در دوران سیادت اینها بود که کفالتها بیشتر و خشکیها و شهرها و دهات بیشتر ویران میشدند و اهالی بیشتر گریزان بودند. اینگونه سلاطین از میان عناصر ایلاتی چادر نشین برمیخاستند. اینها تا میآمدند اهل استثمار نسوع اول بشوند و خرابیهای جبران ناپذیری به بار میاورند.

کارکرد مالی حکومت سلطنتی در واقع مهمترین کارکرد آن بود. رابطه بین رعایا و دولت غالباً رابطه ای بود که برای گرفتن مالیاتها و انواع دیگر عوارض و بیگاریها برقرار میشد.

۲ - نظامی. جز از طریق جنگ و تهدید و کسب و حفظ سلطنت غیر ممکن بود. کارکرد نظامی سلطنت در خدمت مستقیم حفظ بساط استثمار قرار داشت. این هدف از طریق مقابله با دشمنان داخلی و خارجی

روابط تولیدی موجود تأمین می‌گشت. بارزترین نظاهر این کارکرد و هدف استفاده از آن در جنگ‌های غارتگرانه مشاهده می‌شد.

دشمنان داخلی واقعی سلطنت مردم بودند. شاهنشاه هر که بود، از هر نژاد و هر زبان و هر مذاهبی برای آنها جز یک خراج ستان و بیگاری طلب و اج گیر قدر نبود. برای آنها شاه مظهر ستم و مطالبات قهر آمیز بود که هرگاه فرصتی دست می‌داد علیه او قیام میکردند تا با ساطش را برچینند. تاریخ ماضی چون است از قیام‌های خلق علیه ساط سلطنت. قیام‌هایی که گاهی دهها سال طول میکشیدند و گاهی حتی منجر به تشکیل حکومت‌های کم پیش‌خالی میشدند. یا سخ ملوک‌البنه توسل به نظام و وسیع قوی بود. خلق دلیرانه علیه سپاهیان سلطنتی می‌جنگیدند و در نایب‌ی آنها کوشش‌های سختی گیر میکردند. نبرد هاتخرم در بیان سرداران، اسمعیلی‌ها، مشروطه طلبان نمونه‌هایی از این مبارزات دلیرانه خلق علیه سلطنت‌اند.

جهانگشایی را تاریخ نویسان رسمی سعی کرده‌اند از جمله افتخارات کشور ما بشمار آورند. می‌گویند این جنگ‌ها برای دین، خلق و برای برقراری وحدت بوده، مصلحتین امروزی رژیم تعمیم حقوق بشر را هم به اهدا این جنگ‌های جهانگشا طلبانه اضافه میکنند. کوروش و داریوش مدعی بودند که برای اعمال اراده اهورامزدا، انهدام شاهان در زمین و آزادی اسرا به نواحی بیگانه لشکر می‌کشند. خلفای اموی و عباسی و محمود غزنوی و نادر افشار و بیکران با ستم و بی‌رحمی و کلام خدا خون می‌ریختند.

واقعیت جز غارت نواحی بیگانه - بیگانه از این جهت که هنوز تحت سلطه آنها در نیامده بودند - گرفتن اسیر، ایجاد تبعیت و تحمیل تعهدات مالی و سیاسی نبود. ناصر خسرو درباره محمود غزنوی بد رستی می‌گفت:

آنکسو ببندوان شده و یعنی که غاریم از بهر بردگان نه ز بهر خراش دست

می‌گویند کوروش یهودیان را آزاد کرد. اینگونه اعمال را تنها به کوروش، بلکه به آئین شاهنشاهی، یعنی به همه شاهان خلف او هم نسبت می‌دهند. اینها آزاد کننده اقوام و موجود آزادی ادیان بودند. از خنجسری که کیبوجیه پسر آن کوروش در شکم گاو آویس و سمبل دینی مصریان کرد، از مسیحی‌های نوشیروان، از بلاهای مکرری که در طول تاریخ ایران بر سر مردکیان، مانوی‌ها و قرامطه و سنی‌ها، شیعیان، بابیه‌ها و زرتشتیان و غیره که بگذریم، می‌ماند باز کردن مع کوروش که یهودیان را آزاد کرد چون خیال حمله به مصر و مغلوب کردن مصریان را داشت و برای اینکار سخت محتاج بود به کمک یهودیان. داریوش شاهان دیگر را در زمین مینمود، چون چاره‌ای جز اینکار نبود. اگر آنها راستین بودند، او که با قدری نابود و بی‌اطمینشان کرده بود باید شاه در زمین خوانده میشد، کاری که ممکن نبود. او و کوروش و دیگر شاهان اگر اهل وحدت بودند، منظورشان جز وحدت یک کیسه و یک خزانه نبود. آنها بشرطی که گنید خزانه واحد در دست آنها باشد.

امویان بنام اسلام جهانگشایی میکردند و در عین حال به سرداران خود می‌سپردند که از اسلام آوردن ملل مغلوب جلوگیری کنند^۱. - چون کافران باید جزیه می‌پرداختند و اگر مسلمان میشدند، از این تکلیف معاف میشدند و کیسه امویان ملو تر نمیشد. محمود که بنام اسلام به هند وری و دیگر شهرها و ایالات لشکر خونریز میکشید، و معمولاً در این نواحی دیگر آدمی باقی نمیگذاشت که فرصت مسلمان شدن داشته باشد. ملخان رژیم فعلی می‌گویند که شاهنشاهان ایران قرارهای خوبی در رابطه ملل غالب و مغلوب ایجاد

کردند و این رامابه مباحث میمانند . در رابطه بین ملل غالب و مغلوب ، از آنوقت که چنین رابطه‌ای ایجاد شد ، تنها قرارنو و انسان منشا نه‌ای که پیشو گذاشت ، ازین بردن خود این رابطه غالب و مغلوبی است . ولی اینکه خود این ادعا هم راست نیست و رابطه شاهنشاهان ایران با مردم مغلوب نجد و خراج از آن جز رابطه غارتگر و فارت شده ، استشارا گر و استشار شده چیز دیگری نبود . در تکه تکه مفعلات تاریخ ما پیدا است . کتاب تاریخی را برادریم ، یکی از همین کتابهای مدرسه‌ای را ورق بزنیم . از هر صفحه آن بوی گلی خوشبوی و بوی چاه و بوی ظلم میاید . همه جا صحبت از آنست که فتح کرد ، مغلوب ساخت ، باج گرفت ، قتل عام نمود و سوزاند و اینها تلوی مردودیت برای مبلغان رژیم شاهنشاهی است . در پیش سکه سلطیه و ارتوارا یکجا اسیر نمود . خشایار شاه آتن را آتش زد . اردشیر سوم صدین را با هزاران تن ساکنانش سوزاند ، شاهورد دوم گاپاد و کیکاووس را بران ساخت . خسرو دوم بیت المقدس را سه روزه غارت کرد و آنجا پنج هزار سیمی را گشت . نادر در ایران چهل و دو کیلوگرم چشم در آورد . تیمور در افغانستان هفتاد هزار نفر اسیرید و ازین سررها صد بیست همت ساخت . انوشیروان تمام اهالی شهر سورا را گشت ، انا تکه را سوزاند ، تیمور سیستان را قتل عام نمود و در دهلی صد هزار هندی را سزاز تن جدا کرد . شاه عباس اول در گرجستان در فاصله بیست و دو هفتاد هزار نفر را قتل و اسیر ساخت و صد و سی هزار نفر را به اسارت برد . شاه طهماسب اول در گرجستان هشتاد هزار نفر را گشت و بیست هزار " زن و دختر نورسیده و پسران نیکو شمایل و اطفال شکل " بدست غارت بیسان اسیر کرد انید . در تنظیم بقول روضه الصفا بدستور آقا محمدخان " هفتاد تن از اعظم ارانیه و گرجیه را در حضور پادشاه غیور گردن زدند و وارد شهر شدند . بهشتی دیدند بر از خواسته چه فغان و حورالعین آراسته ، دست به پشم بر گشادند و در خضج کزائب و کشف مطالب افماض نکرند . پرزگمان لاله روی ناچار با صید افغان قاچار همی ساختند و از این مثالها چه در میشوید آورد .

اینها همه مایه افتخار بود برای شاهنشاهان و مبلغان در بریزی و امریزی آنها . این افتخارات را در اشعار و بدیحه گوئیها بر میسرند و چه سعی ها که نمیکردند تا این جنایات را جاهه فضیلت بهوشانند . یک نمونه فرخی سیستانی را ببینیم . در مدح سلطان محمود غزنوی و نابکارهای او مدایح زیادی سروده . ۱ و

بیتوسد سلطان محمود

آن سال خوش نحمسد و از سر نشمرد که از جمع کافران نکند صد هزار کم

و بعد شروع میکند به شمردن برنامه یکی از این سالها

اسمال نام چند حصار قوی نوشت	در هر یکی شهبی سه آرای محتمم
تا چند روز دیگر از آن قلعه‌های صعب	ده خشت بر نهاده نبیند کسی بهم
ز نشان اسیرورد شود مردشان تباه	ت نشان حزین و خسته شود روحشان درم
وز خون خلقتشان همه برگشته حصار	رودی روان شده بهزگی چهرود زم

برای اینکه مشمن توفی که بوسیله این شاهان در رابطه ملل مغلوب و غالب ایجاد شده ، مفهوم تر بشود ، چند مصرع دیگر از همین شاعر درباره همان شاهنشاه ویلانی که بر سر شهر ملتان آورد

بخواست آتش و آن شهر پرزید ابع را به آتش و به تهر کرد با زمین هموار
سرایهاش چو کوزه شکسته کرد از خاک بهارهاش چوین نار کهد کرد از نار
بسوخت شهر و سوی خیمه بازگفت از خشم چو روهشیری گم کرده زیر چنجه شکار

مضمون واقعی این رابطه خونریزی و فارت و اسارت بود ، بقول بزرگ

سیاه شاه رعیت نواز خصم گداز بهر کجا که رود با غنیمت آید باز

غنیمتی که محمود از چپاول سوننات به جنگ کشید بیست میلیون دینار بود^۱ ، نادر از حمله به هند شش میلیون رویه وجه نقد و یانصد میلیون رویه سنگهای قیمتی به غنیمت برد . غنیمتی که لشکریان او به جنگ آوردند بالغ بر هفتصد میلیون رویه بود . محمود از فتح ری یک میلیون دینار وجه نقد و یانصد هزار دینار رجز^۲ به جنگ زد .

یکی دیگر از درآمدهای جنگ گرفتن برده ، بکارگذاشتن و بافروختن آنها بود . برده گیری چنان رواج داشت که مثلا بقول دولت شاه سمرقندی تیمور از هند آنقدر برده به خراسان برد که " خراسان از آسیان و بردهگان هند ، هند و هندوستانی گشت " ^۳ فقط در هرات در ربع چهارم قرن پانزدهم سالی دویست هزار برده خرید و فروش میشد . هنگام جنگهای جهانگیرانه اعراب بردهها آنقدر زیاد شده بودند که آنها را تا دنا میفروختند .

قیمت یک برده به یک درهم رسیده بود که یک پنجم قیمت یک شتر بود .^۴ شاید عمده ترین درآمد جنگ موقعی حاصل میشد که ناحیه مغلوب جزئی از ظفر و حکومت شاه فاتح میگشت و مردم آن خراج گزار او ، آنوقت بود که هر سال مردم این ناحیه ناچار به پرداخت انواع مالیاتها و خراجها بودند . از بابا در ایوش سالی هزار تالان و از مصر سالی هفتصد تالان خراج میگرفت^۵ ، و این در وقت نزدیک به یک هتم گل خراجی بود که او سالانه از مجموع نواحی مغلوب میگرفت (: ۱۴۵ تالان)^۶ . طفول از طبرستان و گرگان سالی ۳۰۰۰۰ دینار^۷ میگرفت . کرمان به ابوالکلیجار دیلی فارس سالی ۲۰۰۰۰ دینار میداد و همینطور دیگر نواحی همه ساله به بقیه شاهان .

- ۱ - عباس اقبال آشتیانی ، تاریخ ایران از ظهور اسلام تا حمله مغول ص ۱۴۱
- ۲ - نقل از کتاب : کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران در عهد مغول ، تألیف ای . پیتروفسکی ص ۱۴۱ ج اول
- ۳ - جریس زندان ، تاریخ تمدن اسلام ج ۵ ص ۲۶
- ۴ - الماندریناژانی ، ایرانیاها ، ص ۲۱
- ۵ - پیگوسکیا ، تاریخ ایران ص ۳۱
- ۶ - عباس اقبال آشتیانی ، ص ۸۶

برای تأمین سلطنت علاوه بر ارتش شاهنشاهان مثل امروز يك دستگاه جاسوسی كم و بیش مرتب هم داشتند در زمان دربارش آنها را چشم و گوش شاه میخواندند. وظیفه آنها دیدن و شنیدن جنبشهای مخالف شاه و شاهنشاهی بود.

درباره سازمان جاسوسی شاه عباس اول میگویند "کسی را قدرت آن نیست که در منزل خود با متعلقان حرصی که نتوان گفت بگوید و در دغدغه آنست که مبادا احدی استراق سمع نماید به مسمع جلال رساند. ۱". سازمان امنیت و عفاف دیگری هم داشت. جاسوسان محمد علیشاه از جمله و ظایفشان کشف زنان و دختران خوشگل بود. ۲. در دستگاه جاسوسی این شاه يك سری مفضل جن گیر و مال و بیبگو و دعا نویس هم وجود داشتند که شیها در اندرون پادشاه به کار جن گیری و دعانویسی مشغول بودند. آنها از رهبران آزاد پخواهان مجسمه‌چاپ‌پوش میساختند و آنگاه سر آن مجسمه‌ها را با شمشیر میزدند با این خیال که دست‌فشی همین بسلا را بر سر اصل در خواهد آورد ۳.

۳ - کارکرد های عام المنفعه که در ادعا عمده‌ترین و یا تنها وظیفه دولت را تشکیل میدهند، در عمل تابعی بودند از مقتضیات مالی و امنیتی آن. کارکرد های عام المنفعه بطور عمده مشتمل بودند بر ایجاد و حفظ شبکه آبیاری و تنظیم تقسیم آب، ایجاد و براقبت طرق ارتباطی، و تنظیم امور اداری قضائی و امنیتی شهرها و روستاها. در ادعا وجود دولت بخاطر رسیدگی باین امور بود. در واقع تنها از نقطه نظر وجود دولت بمثابه وسیله اداری حکومت اقتضای حاکم بر استثمار شده‌گان بود که باین امور رسیدگی میشد. به بی‌بهره‌ترین گامین رسیدگی‌گسی تاحدی و به نوعی انجام میگرفت که موافق منافع این اقتضای بود. ساینکس مثال جالبی میآورد. میگوید: روزی با شاهزاده پیری از قاجار از خانگی که موافق به دستگیری عدمای از راهزنان شده بود سخن میگفت و از آن حاکم تمجید میکرد. شاهزاده جواب داد که آن "حاکم کار خطائی نموده است. آنها یستی فقط به زندان نمودن راهزنان قناعت نماید و از آنها پولی گرفته و در وقت انفصال از حکومت آزادشان نماید" زیرا "چنانچه او در ایالت خود انتظام و امنیت را چنان برقرار کند که بعدا يك بقال نیز به آسانی حکومت کند پس او دشمن طبعه حاکم است. ۴

بنابراین تأمین راهها فقط تاحدی که در خدمت بقای طبقه حاکم است، قابل توجه بود. پس بعید نیست شرکت طبقه حاکم در این راهزنیها، آنجا که راهزنی موافق منافع يك قشر یا اقتضای از این طبقه بود. در ایران غالباً نیز راهزنان از راه ادرعلا ممکن نبود.

۱ - از کتاب عام آرای عباسی به نقل از نصرالله فلسفی، همانجا، ص ۱۲۴ ج ۳

۲ - کریم طاهر زاده بهزاد، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت، ص ۱۸

۳ - عباس میرزا ملک آرا، شرح حال عباس میرزا ملک آرا با اهتمام عبدالحسین نوائی، ص ۶/ ۱۲۵

۴ - سر برسی ساینکی، تاریخ ایران ص ۵۹۸

در ادبیات توجیهی سلطنت در ایران قبل و بعد از اسلام بکرات باین مطلب برخورد میکنیم که لازمه تدارک و اجرای امور عام المنفعه وجود سلطنت است. در دین زرتشت "بیما" مثل شاهنشاه و وجودی بود که او را روزی رمان و سرپرست جهانیان میخواندند^۱. او باید مقدمات کشت و زرع را چون ایجاد نهـر ها، و مراقبت آنها را فراهم ساخته برای ایام خشکسالی خوار و پارت خیره مینمود و به بزرگان این چیز بذر میداد. در تئوریهای توجیهی دوره اسلامی مردم امانت خدا در دست سلطان محسوب میشدند. ولی واقعیت طوری نبود که قابل پوشش باشد بلکه در خود این تئوریها برونش تجلی میکرد. به يك نامه خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر غازان خوان و اولجاتیو توجه کنیم، او به پسرش که حاکم خوزستان بود و به مردم ظلم میکرد با لحنی منبئ نوشت که عدم رعایت عدل (عدل در قلموس نظام وقت) باعث خرابی پادشاهی میشود زیرا که " پادشاهی حاصل نشود الا به لشکر و لشکر به مال توان جمع کرد و مال از رعیت حاصل گردد و رعیت بعد از توان نگاهداشت^۲ . غازان خان که نمونه‌ای از استشارگران دوران پیش بود و مخالف غارت و چپاول گسندراه خطاب به لشکریان خود که اصل ایلاتی داشتند و هنوز به چپاول علاقمند بودند گفت " من تا امروز جانب رعیت بر می میداشتم . بعد الیوم این رعایت را بر طرف میکنیم . اگر مصلحت باشد بیائید تا همه را سفارت کنیم و هیچ چیز را از موضع خود برهید بدیشان ننگداریم . اما به شرط آنکه علف و مرصوم نطلبید ترتیب جمیع مصالح ما و شما و آبادانی از سعی و کار رعایا باشد و از زراعت و کار و تجارت و چون ایشان را غارت کنیم آن زمان این چنین توقعات از که توان کرد " ^۳ . او در واقع لشکریان خود را تشویق میکرد به قبول طریقی که خود پیشه کرده بود . غازان خان بخلاف اسلاف مغولی خود به آبادانی زراعت توجه میکرد و چگونگی دریافتی بود که از این راه ترتیب جمیع مصالح سلطنت بهتر فراهم میشد و این را به لشکریان خود تصریح میکرد . بهینیم درباره همین " مقدمات جهاننداری و مصالح و بهمتا شهر یاری " در فرمانی که مربوط به قرن دوازده مسیحی است چطور صحبت میشده . در این فرمان پس از اشاره به لزوم " مراعات حال دهقانان و ترتیب وسائل زراعت " این عبارات ، بیامند که " عنایت در باب عمارت صرف شهر نمودن و جوامع هست باین مهم توجه نمودن بر مقتضای عقل پادشاهانه لازم است که چون رعیت معمور باشد و رعیت ایشان در دهقنت مؤخر و مال دیوانی بنمای حاصل آید و چهره مقصود به زور حصول به نیکوتر وجهی جمال نماید^۴ "

۱ - رش به لبتن ، مالک و زارع ، ص ۱۶

۲ - ای - بطروشگی ، همانجا ص ۹۵ ج ۲

۳ - همانجا ص ۸/ ۹۷

۴ - رش به لبتن ، مالک و زارع ص ۱۹

با اینکه یک ردیف از شاهنشاهان - همانطور که قبلاً ذکر شد - یعنی آنها که بیشتر متکی به عناصر ایلاتی چادرنشین بودند لاقلاً در ابتدای کار خود بکارهای عمرانی توجه نمیکردند. حکومت آنها عموماً منجر به تخریب موسسات آبیاری و شهرها و روستاها میشد. همینطور بود رفتار همه سلسله‌ها در دوران طولانی تلاش‌ها در تدارک آن.

۴ - کارکردهای درباری یا امور خاصه و آنجا که مثل قرن ۱۷ بخش بزرگی از مملکت شامل چندین ایلات و ولایات جز املاک خاصه بودند در تفصیل و تزیین کمی از امور دیوانی نداشتند. هراقدامی که برای تنظیم و ترتیب موسسات اقتصادی، حکومتی و تشریفاتی و تجملاتی و پیش و پشت دربار بود، جزئی از امور خاصه بشمار میرفت. از میان کارکردهای دستگاه خاصه عمدتاً در املاک سلطنتی و بیوتات مخرج بودند. در گذشته هم دربار برای خود یک موسسه اقتصادی مستقل بود. شاهان تنها از راه جنگ و خراج و پیشکش و فلسفه وزارت و درآمد خود را بدست نمی‌آوردند. آنها خود یک یا سوداگر روبا خوار بودند، اراضی خلعت‌خازان خان‌ها ۱۲۰۰۰ - ۱۴۰۰۰ هکتار وسعت داشتند^۱. در سال ۱۵۷۸ محال خاصه شامل مناطق بزرگی چون مازندران و اصفهان و کاشان، رشت و لاهیجان و غیره میشد^۲. این املاک از طریق غصب و التاجا بدست می‌آیند و گاهی از طریق فروش تحمیلی. شاهان صاحب کارگاههایی هم بودند که کارشان تولید انواع اقسام کالاها یا مصرفی دربار و دیوان بود. صفویه دارای ۳۲ کارگاه بودند که در هر کدام بطور متوسط ۱۵۰ کارگر کار میکردند^۳.

شرکت شاهان در امر تجارتنی و دیگر معاملات سود آور شاهد دیگری بر طبع سوداگرانه آنها بود. آنها با استفاده از موقعیت خود اجناس دیگران را به قیمت نازل می‌خریدند و مال خود را به قیمت گزاف تحویل میکردند. ابن خلدون در این باره میگوید: "... گاهی سلطان وقت کالاها و وسائل بازرگانی را در معرض فروش می‌بندد و بسیاری از آنها را غاصبانه از چنگ مردم می‌رباید و یا آنها را به کمترین بها می‌خرد و زیرا در برابر خود هیچگونه رقیب و حریفی نمی‌یابد..."^۴ ابن خلدون یک شیوه دیگر سلاطین را در معاملات اینطور تعریف میکند: "گاهی برخی از اصناف یعنی بازرگانان و کشاورزان که پیشه دانی آنها بازرگانی است... چند سهم به سلطان اختصاص میدهند و او را شریک خود می‌سازند. در نتیجه این مشارکت از پرداخت باج و خراج معاف میشوند"^۴.

بخش دیگر دربار مصرف‌کننده و توتلهایی بود که از این راه جمع‌آوری میشد. کار این بخش ترتیب مرم و طولیله و جبهه خانه و آشپزخانه و چندین نوع دیگر از این قبیل خانه‌ها بود.

۱ - ای - پطروشفسکی، همانجا ص ۱۸ ج ۲

۲ - میشل روهرباخ، قدرت ایالتی و مرکزی در ایران قرن ۱۱ و ۱۲، ص ۱۲۱/۲

۳ - و. مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۴۸

۴ - روش به راندی ج ۲ ص ۳۱/۲

بطور دائمی مهمترین منبع درآمد حکومت سلطنتی مالیاتها بودند و از میان آنها مالیات ارضی رقم اصلی را تشکیل میداد. نرخ با اصطلاح شرعی مالیات ارضی يك درهم محصول بود و این سوی سومی بود که رعیت یعنواں سهم اربابی به زمیندار (صرف نظر از نوع مالکیت) میداد. نرخ شرعی حتی بطور صوری هم مراعات نمیشد. مثلا در دوره قاجار ۲۵ تا ۳۰ درصد محصول را یعنواں مالیات ارضی از هفتادان می گرفتند^۱. در زمینهای خاصه و دیوانی که مالیات و سهم اربابی رویهم میافتادند، میزان مجموع آنها گاهی به نود درصد محصول میرسید^۲.

از هفتادان و چوادر نشینان مالیات دامداری هم گرفته میشد که میزانش تابع حد اکثر استخار بود. جزیه هم که همان مالیات سرانه باشد گرفته میشد. هر قدر از هفتادان و صحرائ نشینها، کاسبکاران، پیشه‌وران و بازرگانان نیز جزئی اقسار مالیات دهند بودند.

این همه مالیاتهای اصلی بودند. از مردم به بهانه های مختلف مالیاتهای فرضی هم گرفته میشد. مثلا در دوره خسرو دوم ساسانی خزانه شاهی را یکبار دزد زد، غرامت آنرا بصورت مالیات از مردم گرفتند. در بروجرود در اواخر قرن گذشته مالیاتی میگرفتند بخاطر اینکه اسب شاه در این شهر مرده بود و باید بجای آن اسب دیگری برای شاه میخریدند. در سال ۱۸۲۳ برای چاپ خاطرات ناصرالدین شاه از همه ایالات ایران يك ماليات جداگانه گرفتند^۳. سبب ادامه مییافت. از اینراه بتدریج و بطور مستمر بحیزان مالیاتهای اصلی افزوده میشد. در دوران ایلخانیان از اینراه تمداد مالیاتها به سی گونه رسید^۴.

اخذ مالیات مخصوصا "در دوره اسلامی بخشی بود از سیستم اعطای اقطاع و عهده کاری مناصب و امور دیوانی. دولت در ازای خدمات ماموران جمع آوری و تصاحب جزئیات و وجوه مالیاتی ناحیههای را در اختیار آنها میگذاشت و اگر اخذ مالیات را از طریق مزایده با آنها و یا اشخاص دیگر مقاطعه میکرد. پس از ترتیب این مقدمات که بالکی پیشگامی همراه بود اقطاع دار و عهده کار بجان مردم میافتادند و هر بلایی که میخواستند بر سر مالیات دهند وارد میاورند. مالیاتی که اینها میگرفتند بمراتب بیشتر از وجوهی بود که در دفتر جمع وجور دولتی ثبت میشد. این را در اصطلاح دوره قاجار " تفاوت عمل " میگفتند و برای مردم از جمله منفورترین موسسات

- ۱ - جرج کوزل، ایران و مسئله ایران ص ۴۷۲ ج ۲
- ۲ - و شب به تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم هم تالیف پیگوسکیا و چارتن دیگر ص ۶۶
- ۳ - و شب به ه - میژو. ایران در عصر ناصرالدینشاه ص ۲۲۳
- ۴ - تاریخ ایران ص ۳۹۶

آئین شاهنشاهی بود. بقول سید محمد علی جمالزاده سال افتتاح مجلس اول تیولد ارکمان از مردم ۱۷۰ هزار تومان مالیات میگرفت و در حالیکه مالیات رسمی این ناحیه بیش از ۴۴ هزار تومان نبود!

شیوه اخذ مالیات به بهترین وجه خصلت استعمارگر سلطنت را نشان میداد. در اینجا بود که آئین شاهنشاهی سهمیت رسواکننده‌های از خود نشان میداد. بیسپسی درباره شیوه مالیات‌گیری از مردم آمد و فقر آنها مینمود: "این نواحی بکنند و سوزند و سیار بدنامی حاصل آید و سه هزار درم نیایند." و در دوران نسا در بقول محمد علی حزین "تحصیل‌اران مالیاتی همه چیز روستائیان را میگردانند و آنرا بسیرا لغت میکردند" ولی آنها از فرط فقر باز مقروض میماندند. بدستور نادر چشم کسانی را که مالیات نمیدادند در دیوار بردند یا زن و فرزند ایشان را بفریفتند. در عرض ده سال از این راه ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار رعیت معلول یا زنده‌انی شده بودند^۳. جوسنی از رعیت فقیر و سخته‌ری از عصر ایلخانان گزارش میدهد که "چون جان تسلیم کرد... محمل به مطالبه باز آمد چیزی دیگر نبود گفتی بپوستند و متوفی راهم چنان بگذاشتند"^۴ علاوه بر مالیات روستائیان و پیشه‌وران ناچار بپرداخت عواید دیگری هم بودند مثل بیگاری یا سهرسات، سهرسات و رسوات بمعنای ثقل تحمیلی مخارج سفر ماموران دولتی بود. اینها هر جا که میرسیدند و قصد اقامت میکردند بر سر راه‌ها میسختند. آن جا خراب میشدند. غذا و وسایل عیش و نوشه راهشان به گسردن میماندند اران اجباری یافتاد. تحمیلی که از این راه به مردم میشد، آنقدر سنگین بود که آنها بضع کسب خیرا زاینکه ماموری در راه است، خانه و کاشانه خود را ترک میکردند و به کوه‌ها پناه میبردند و آنقدر در رخسای میماندند تا پیمان ناخوانده زحمتش را کم کند. در سال ۱۸۳۴ وقتی محمد شاه از تهران به قزوین میرفت، همه جا دهقانان مقدس را شردانسته از پیش‌اش گریختند. اودر بین راه دهی را ندید که سگکاش از بیم نمایات شاهنشاه و آئین‌های شاهنشاهی اش فرار برقرار ترجیح نداده باشد^۵.

یکی دیگر از منابع هائیکه سلاطین پیش‌کش بود و آن در واقع رشوهای بود که منصب‌اران و منصب‌جوسان و دیگر کسان میدادند تا از شاه تیولی، مستمری، کیمیا امتیازی دیگر بگیرند. پیش‌کش دادن و گرفتن از عناصر لایتنج‌رای آئین شاهنشاهی بود. از بالا تا پایین دستگاه همه به مزایای این رسم آگاه و در داد و ستدش کوشا بودند. عمدتترین پیش‌کش‌ها در روزهای عید نوروز داده میشد. مبالغ پیش‌کش (فرزبان قاجار) قحط‌علیشام

- ۱ - سید محمد علی جمال زاده گنج شایگان ص ۱۲۴
- ۲ - نخل از تاریخ ایران بیگلوسکایا ص ۲۳۳
- ۳ - همانجا ص ۶۴۰
- ۴ - ای - پطروشفسکی ج ۴ ص ۲۱۰
- ۵ - ه - سوزو ص ۲۲۶

آنقدر افزایش یافته بود که بقول جان ملکم در پنجم درآمد سالانه سلطان را تشکیل میداد^۱. درآمد ناصر -
الدینشاه از پیشگش های نیروزی به پول آن روز بین یک تا یک و دو دهم صلیون تومان بود^۲. معمولاً برای
اینکه درآمد های حاصل از پیشگش بالا برود، صاحبان مناصب را در فاصله های خیلی کوتاه عوض میکردند و پس از
اینکه یک منصب را در همین حال به چند نفر میدادند و منصبداران را بجان هم و بجان خلق میآوردند و پیش-
گش دهندگان آنگاه که به مقصود خود میرسیدند، و مخارج آنها چند لایهها از کیسه مردم در میآوردند.

عالم میرزا ملک آرا برادر ناصرالدین شاه مینویسد او برای گرفتن پست وزارت تجارت و وزارت توپان به شاه و
دو هزار تومان میرزا یوسف مستوفی العماله داد. شاهزاده مدعی است که قصدش اصلاحات بوده و از اینکه
برای اصلاحات رشوه هم باید بدهد شکایت داشته در جواب با او میگویند "شما در فکر آن باشید که پولی را که
داد باید وصول کنید، سایر فکرها فلفله است"^۳.

یک محل عده درآمد گمرکات و عوارض راه^۴ بودند، و مخصوصاً موقعیکه ایران هنوز در سرراههای ترانزیتیسی
شرق و غرب قرارداد داشت و از کالاهای ترانزیتیسی عوارض مصلی میگرفت. درآمد گمرکات و راهها را مثل درآمد
ضرابخانه و معادن با تجار و با ماموران دولتی مقاطعه میکردند. معمولاً مقاطعه کاران تا چند برابر آنچه که
حساب شد میبود از وضع مقاطعه خود سود میبردند.

عاید اشتباهی هم از راه معادرات حاصل میشد. شاهان به بهانه های متذلل مال هر کس را که
دلخواهشان بود در صورتیکه طرف امکان مقامی نداشت از او میستندند. مثلاً محمود غزنوی شنیده بود که در
نیشابور مردی ثروت فراوان داشت، او را بحضور طلبید و گفت "شنیدم که "قرصطی شد های" قرصطی بودن
مجازاً تشقیل بود و آنجا که مخاطب خود ثروتمند بود و بنا بر این قرصطی نبود، درک کرد که خواست همایونی
بر چه چیز تعلق گرفته، در جواب گفت "قرصطی نیستم، بلکه گناه آنست که ثروت فراوان دارم، هر چه دارم
ازین بگیرم و نام نکن"^۵. نظیر این واقعه را در مورد مردی بنام محمد بن بشیر در زمان عمرولیت صفاری
نقل میکنند. عمرو با او گفت: "جرائم تپسیار است" و تقاضای تعداد آن کرد. بشیر متوجه مقصود شاه شد
و گفت "زیاده از پنجاه بدو زنده دارم و آنرا به خزینه خواهم سپرد. احتیاج نیست که مرا به جرائم ناکرده منصوب
سازی"^۶. بقول شارپون سیاح فرانسوی در دوران صفویه حتی زن و فرزند ان راهم صادر میگردند. در کتاب
بحیرهی غزنوی استرآبادی درباره شاه عباس واقعه ای ثبت شده که نقل آن برای شناختن اینکه معادرات به

-
- ۱ - جان ملکم، تاریخ ایران، ج ۲ ص ۳۴۱
 - ۲ - ج - کزین، ج ۲ ص ۴۷۸ درآمد گمرک دولت بین ۲/۵ تا ۳ میلیون تومان قرارداد داشت.
 - ۳ - ع - ملک آرا، ص ۱۰۲
 - ۴ - شرح به مرتضی راوندی، ج ۲ ص ۱۴۱
 - ۵ - همانجا، ج ۲ ص ۴۶۲

چه بهانه‌هایی بوج انجام میگرفته و میزان خودرانی و تجاوز شاه تاجه اندازه بود، لازم بنظر میرسد.

در سفر خراسان، یک کتاب کهنه به شاه عباس هدیه شد. در آن کتاب نوشته بود: «وقتی تیمور از آب جیحون میگشت، تازیانه از دست او در آب جیحون افتاد. امیر این راه فال بد داشت و ملول شد. . . . شخصی از عالم غیب پیدا شد و تازیانه را برآورده و باو داد و ضایب شد. صاحبقران و بعد از آن اکثر مشتاقان ملاقات آن درویش بودند. تا آنکه در وقتیکه سپاه کینه خواه امیر تیمور از فتح روم مراجعت نمودند، در ملکه اردبیل به خدمت شیخ بزرگوار و سرحلقه شیخ کبار، مرکز دایره فقر و فنا، و شیخ صفی رسیدند^۱. چون نظرانداختند شخصی را دیدند که در آب جیحون تازیانه بدست او داد. امیر پیش آمد، و در پای شیخ بزرگوار افتاد و بدست پیری وریدی دادند و جمع ملک صفیان را وقف خانقاه کرده ایشان کردند. «استرآبادی می نویسد پس از خواندن این قصه «شاه انجم سپاه (یعنی شاه عباس) تبسم نموده دعوی آن ملک موروثی نمودند»^۲.

بخش ناچیزی از این درآمدها صرف امور عام المنفعه میشد و بقیه خرج حرم سرا و دربار و جنگ و مستمری‌ها و مواجب و خطای و از این قبیل امور باطل. متأسفانه اعداد زیادی از گذشته نمانده تا نشان دادن تناسب‌ها درج مختلف بخصی ممکن شود. در اینجا بذکر چند رقم که در دسترس نویسنده است اکتفا^۳ میشود. جمع کل مخارج فارس در سال ۱۲۶۷ هجری قمری ۴۰۰ هزار تومن بود. از این تعداد فقط ۱۲۰۰۰^{تومن} به امور عمرانی اختصاص داشت^۴. سال ۱۲۶۸ بودجه سپاه ۱۲۲۲۷۶۴ تومن بود^۵ یعنی نزدیک به پنجاه درصد هزینه کل کشور. احتمالاً این رقم تنها هزینه سپاهی رانسان میداد که وابسته به مرکز بود و مخارجش بعهده مرکز بود. در اصل هرامبری و حاکمی و والکی برای خود قسمتی داشتند و این قسمتها را مخارج بود. مخارج دربار در اواخر قرن نوزدهم بالغ بر یک پنجم مخارج کل کشور بود^۶. درباره هزینه تئذیرات شاهان صفوی اشارات زیادی وجود دارد. چند نمونه را ذکر میکنیم. شاه سلیمان یک گروه شیر و پلنگ و فیل داشت که زنجیرها، میخها، طشت‌های آب و غذای آنها همه از طلا بود. او ۱۸ اسب داشت که اسبابشان همه از طلا بود حتی آخورشان^۷. شیخ ابوالاسحاق مدوح حافظ میخواست در شیراز بنای بسازد مثل طاق کمری قصد داشت از سازندگان آن طاق بلند هم جلو بیافتد. دستور داده بود که همه سبدهای حط خاک را با پارچه زریفت ابریشی بپوشانند و همین نحو پالان و خورجین چهارپایان را. از کلنگهایی که در این بنا بکار میرفت برخی از نقره بودند. کارگران با بهترین لباسهای خود به خاکبرداری و حفاری مشغول بودند.

۱ - این شخص جد شاهان صفوی بود

۲ - روش به باستانی یا ریزی ص ۹/ ۸۸

۳ - فریدون آدمیت، امیر کبیر و ایران، ص ۲۷۲

۴ - همانجا ص ۲۷۸

۵ - ج. گزین ج ۲ ص ۴۸۴

۶ - روش به باستانی پاریزی ص ۲۶۴ - ۲۶۲

به کمرهای آنها قوطه‌های حریر بسته بودند^۱. در هر مسرای خسرو پرویز جز خد متکاران و مغنیان و مطربان سه هزار زن وجود داشت. اینها سه هزار خادم مرد داشتند. ۸۵۰۰ مرکب، ۲۶ فیل ۱۲۰۰۰ قاطر برای حمل اسباب و بنه زنان حریر را. ابرای تامین سخارج چنین حریراتی در عرض ده سال، از راه افزایش مالیاتها درآمد خود را از ۶۸ میلیون مثقال نقره به ۱۵۰۰ میلیون رساند^۲. در آیدارخانه شاه سلیمان ۴۰۰۰ فقره ظرف زرین جواهر نشان وجود داشت. شمشیر، تاج و خنجر مرصعی که او هنگام تاج گذاری اش حمل میکرد^۳، صد هزار تومن قیمت داشت که برابر بود تقریباً با یک هشتم عایدات گک سالانه دولت.

دست‌نشانندگی

در اینجا دست‌نشانندگی به معنی جدیدی که منظور است وطلبی است که باید به بحث مبانی سلطنت در تاریخ قرن نوزده و بیست کشور ملاحظ شود. مقدمه مادی دست‌نشانندگی را رشد مرتب کنیالیسم و تضعیف بی‌گهر بنیه اقتصادی و سیاسی کشور ایران در قرنهای شانزده به بعد تشکیل میدادند. پیشرفت کنیالیسم در کشور ما بصورت تسخیری اما ن موقعیتهای مناسب اقتصادی ایران و تعدید روزافزون قلمروستی حکومتیهای مسلط بر ایران تظاهر یافت. عوامل داخلی در کاهش توان اقتصادی و سیاسی ایران دست‌هم‌آوردی با عوامل خارجی دارند. بطور صوری آژان زمان که عباس میرزا از دولت‌تزاری روس‌خواست که ولیعهدی او را برسمیت بشناسند، و ضمناً اقرار کرد که آژان پس‌کسی در ایران براریکه تخت پشالی شده سلطنت نخواهد نشست مگر به توافق روس و اینکه روس‌بود پیکراستشارگران توافق خود را به چه کسانی میدادند شاهان بعدی نشان دادند. از این پس حمایت قدرتمندی استعماری به مهمترین اساس بقای سلطنت تبدیل شد. دولت تزاری روس‌تسها نموده بزودی انگلیس بعد از چندین ده سال امریکا سهم خود را در این تاج بخشی گرفتند. بقول سر پرسی - سایکس که خود از معماران سیاست استعماری انگلیس در ایران بود، معاهده ترکمن‌چای "عصر جدیدی را در تاریخ ایران افتتاح نمود، چه دولت ایران آژان بیعد دیگر آن دولت مستقل سیاسی ای که بافرانسسه و انگلستان رابطه داشت نبود" یعنی وقتاً دست‌نشانده انحصاری روس شده بود. سایکس می‌نویسد: "انگلسان آنقدر کند نبود که این تخییر را ملاحظه نکند... این معاهده... پایه سیاسی شد که طی آن غریب مناسبات خود را با ایران روی آن قرار دادند و حقیق و امتیازات بیشمار ارزی که در این آن به دولت روسیه واگذار شد، راه را به دول دیگر اروپائی هم نشان داد..."^۴

۱ - رشنه باستانی پاریزی ص ۴۳۸

۲ - مرتضی راوندی ج ۱ ص ۲۵۱/۲

۳ - رشنه باستانی پاریزی ص ۲۱۲

۴ - برسی سایکس، ص ۱-۵

پس از این واقعه در میان قاجار کسی پیدا نشد که کوشش جدی برای لغو این دست‌نشانده‌گی بکند .
با سخ کوششهای قائم مقام و میرزاتقی خان امیرکبیر قتل آنها بود . بجای امیرکسی را نشانده‌ند که قبل از صدرارت
رضا " تبعه انگلیس بود . وقتی فتح‌علیشاه مرد جانشینش محمد شاه را پهل و قشون روس وانگلیس بود که از تبریز
به تهران رساند . ناصرالدین شاه از واسط دوران حکومتش با اعطای امتیازات متعدد تقریباً " تمام منابع عده
ثروت ایران را به تن بخش به روس وانگلیس فروخت . در زمان مظفرالدین شاه سلطنت آنقدر در قرض خارجی
فرورفته بود که اگر هم صحبت استقلال میکرد حرفش را جز باریشخند تحول نمیگرفتند . محمد علیشاه پس و ن
لیاخوف و شاپسال اصولاً قابل تصور نیست . هم امیو که پس از خلع اش به ایوانف ، کسول روس در راستر -
آباد نوشت : در صورت بازگشت به شاهی در تمام موارد مطابق تمایل تزار عمل خواهد کرد . او شفاها " به
کسول گفت که مدتهاست که باین اعتقاد رسیدم است که ایران باید تحت الحمایه روس بشود .
کوس دست‌نشانده‌گی رضاشاه و سرش هم چیزی نیست که به گوش کسی نرسیده باشد . یکی از طل تبلیغ
آئین شاهنشاهی در دوره محمد رضاشاه تمایل به پوشاندن این رسوائی است که در واقع هذری است لا اقل
به زشتی خود گناه .

«گوش آسوده نجواب...» میرزا شاه کریم درفشانیت

محمد رضا پهلوی "رهبر انقلاب ۶ بهمن ۴۱ ایران" طراح و تئوریسین این "انقلاب بزرگ" که باعث "دگرگونی کامل" در جامعه ایران گشت، در طی سالهای "انقلاب" وقیل از آن در هر موقعیت که بدست آورده است در گنیه زمینه های تئوریک و علمی تراوشاً مشعشعانه مغز خارق العاده خود را در اختیار مردم ایران و جهان قرار داده است. این رشد تئوریک شاه به چنان درجه ای از تکامل علمی میرسد که علم این عالم جهان - یعنی "پهلویسم" رهبری "انقلاب" در یک کشور را برای وی ناچیز دانسته و تقاضای رهبری "انقلاب" منطقه وسیع تری را برای او میکند. شهرت تئوریک شاه موجب میشود که این دانشمند بزرگ دیگر حاضر نیست در مسافرتهايش او را با اسم "مهمان اطاق شماره فلان" بخوانند، بلکه افتخارش داشتن تیترویز درباری (۱) محمد رضا پهلوی است. از آنجائیکه ما اجازه و حق نداریم از این گنجینه عظیم علمی بی نصیب بمانیم انتشار بخشی از افکار محمد رضا پهلوی را برای اطلاع خوانندگان خود ضروری میدانیم. بدین است که صفحات محدود تشریح ما اجازه انتشار گنیه این درفشانها را نمی دهد ولی بخاطر اینکه خوانندگان ما از نظرات تکان دهنده این اندیشمندی همه فن حریف بهره مند شوند، ما در هر یک از رشته های علوم مهم جهان چند گنیه از کلمات قصاری به عنوان نمونه ای از خروار میآوریم. امید داریم که از این طریق موفق شده باشیم شما را حد اقل با جرعه ای از این آشفشان نوع دوران خود و ارزش واقعی آن آشناسنا کرده باشیم.

• نامه پارسی •

در باره خود و خانواده اش

" پدرم برخلاف تصور مردم مردی مهربان و رزق طلب بود. . . . و هنگامیکه در میان خانواده خود بسمیرا میبرد، سختگیری و تندگی او به مهر محبت خاصی تبدیل میشد. "

ص ۵۵ از م. و. (۱)

" در سال ۱۳۰۷ که مادرم بزیارت عطیه شوره حضرت معصومه علیه السلام به قم مشرف شده بود با وجود آنکه خود و همراهانش در نقاب بودند ولی با وجود چادرشان کمی کوتاه بود از طرف بعضی از متعصبین جاهل مورد طعن و توهین قرار گرفتند. بجزردا نکه این خبر به تهران رسید پدرم با چند کاسیون سربازان شهرت و داخل اهانت را شخصاً تنبیه نمود. " ص ۳۱۴ از م. و. (۲)

۱- م. و. = " ماوریت برای وطن " اثر محمد رضا شاه پهلوی

۲- تکیه روی کلمات در گنیه نقل قولها از ما است. " نامه پارسی "

"برخلاف عقیده برخی از تاریخ نویسان پدرم از هیئتر خوشش نمی آمد . . . چون خودش تمایلات دیکتاتور^ی داشت وجود دیکتاتور دیگری مانند هیئتر برای وی تحمل ناپذیر بود ."
ص ۸۳ از م . و

"مخبرین معتبر جهان " بسادگی قادر به بی بردن به عمق تفکرات عمیق شاه هیئتمنظر طبیعیست که او از این امر دچار خشم شود ."

"برخی از مردم و مخصوصاً خبرنگاران جرید ظاهر ابرنگ ولیاس ونوع درب اطاق کارمن بیش از نظر عقیده و رویه اجتماعی من اظهار علاقه میکنند . چنانکه بارها مخبرین معتبر روزنامه ها بحضور من باریافته اند و چون نتوانسته اند بیکه عتاید و نظرات من بی بهره با کمال اطمینان بشرح سطحی ترین و مبتذل ترین مطالب پرداخته اند ."
ص ۱۸۳ از م . و

شاه بارها در طی سخنان خود با هزار سوگند و برهان تکرار کرده است که انقلاب سفید " یک انقلاب صد درصد ایرانی است . ما بخاطر اینکه هر نوع شك و تردیدی را در این مورد ازین بیسیریم با آوردن نقل قول زیر به بحث زیادی خاتمه میدهم .

"در اواخر سال ۱۳۲۸ بمنظور تقاضای افزایش کمک اقتصادی و نظامی به ایران و در آمریکا شدم . در آن کشور استقبال بسیار گرم و دوستانه ای از من بعمل آمد ولی بدون حصول نتیجه ای بازگشتم عدم موفقیت در این مأموریت بدون شك تا حدی تقصیر خود ما بود زیرا آمریکا کیهنا متوجه شده بودند که ما با جدیت و اهتمام لازم به اداره امور داخلی خود نپرداخته ایم . شکست و اضمحلال چین طی (*) که در اوائل همانسال پیش آمد موجب تکرانی شدید آمریکا شده و آن کشور را مصمم ساخته بود تنها بنسبه کشورهای کمک کند که در تسویه و تنظیم امور داخلی ایران علاقه کنند . بهمین جهت پس از بازگشت بوطن با نهایت جدیت با اصلاحات داخلی پرداختم ."

ص ۱۱۳ از م . و

--- البته مقصود شاهنشاه دولت دست نشانده چیانگ کایچک است .

در زمینه پزشکی

شاه در مسائل پزشکی هم سرورشته دارد جالبتر اینکه در این مورد نظریاتی جدید و " انقلابی " داده است مثلا معتقد است که میتوان مسائل اجتماعی را بوسیله ویتامین حل کرد .
" سرورصدای جوانها طبیعی است اگر سرورصدای آنها نباشد غیر طبیعی است . بعضی سن ها مقتضایاتی دارند و هر جوانیکه بر حرارت و برخون نباشد خدای نخواستہ مزاجش قوی نیست و رخوتی دارد و شاید بیه ویتامین هائی نیاز داشته باشد سرورصدای باید باشد منتهی از مدتی که من بی ویتامین بعد از انقلاب آموزشی سرورصدائی که ما میشنوم احیانا راجع به بلیط اتوبوس و نظایر آن است و اینکه در کم است که اصلا من یادم نیست یک کسی باید بیاورد بمن یادآوری کند ."

کیهان ۲۲ آبان ۱۳۴۹

سختگیری شدید شاه بخاطر رعایت شدید اصول پزشکی در مورد خودش .
" برخی از شاهان و زمامداران کیتی همه چیز احواله تغذیه و خورد و خوراک و نوش و آنگدن شکم پرداخته اند اما این رویه هرگز مورد پسند من نبوده زیرا اولاً اینگونه تناول درمن تولید سوء هضم میکند (۱)

ص ۳۰۵ از م . و

۱ - بدلیل واقع بودن به اصول پزشکی و آموزش اجتماعی است که هرگز تمایلی به برگزاری جشن های هزار و یک شب نظیر جشنهای بیست و پنجمین سال تاجگذاری در هزار و پانصد ساله و . . . نشان

در زمینه ادبیات و هنر

در یکی از روزها خبرنگاری صبح فکری بخاطرش میرسد و میخواهد شاه را در بن بست قرار دهد و اخیاناً او را بیازناید ولی غافل از اینکه محمد رضا پهلوی کسی نیست که به این زودی از میدان در رود اگر هم بقول خودش در باره ادبیات چیزی نمیداند ولی چنان جوابی دندان شکن میدهد که خبرنگار مزبور از سؤال خود پشیمان میشود .

" سؤال : نویسندگان ویا شاعرانی که بیش از سایرین آنها را تحسین میکنید کدامها هستند ؟ شاهنشاه : در این مورد شما مرا در بن بست قرار بدهید چون من وقت کتاب خواندن ندارم نمی خواهم سرسری حرفی زده باشم . اصولاً من تا حدی محافظه کار هستم ولی اگر وقت مطالعه پیدا کردم بیشک آنچه را در ایام جوانی خوانده ام مجدداً میخوانم . مثلاً شاتوبریان را میخوانم . در مورد شعر بسیار برایم اتفاق افتاده است که شعریك شاعر ناشناس که از رادیو میشنوم بیش از اشعار شعرای معروف مرا تحت تاثیر قرار میدهد . هیچ کسور دیگری - هیچ طبع دیگری نبوغ شعری زبان فارسی را ندارد . شاید بتوان نمودن این مطلب پیشنهادی جلوگر شود ولی من در عنوان نمودن این پیشنهادی تردیدی بخود راه نمیدهم . "

کیهان ۱۶ تیر ۱۳۵۰

شبهای مهتاب و زنگ شتره شعر شاه

" در خارج شهر تهران هنوز قافله های شتر دیده میشوند که کالاهای گوناگون را از نقاط دور دست به شهر میآورند . در شبهای مهتاب جلوی این قوافل و صدای زنگ شترها عالی بسیار شاعرانه و فرحبخش دارد . "

ص ۳۰ از ۰۰ و ۰

استفاده خاص از موسیقی " پاپ "

" موسیقی کلاسیک همیشه مورد تحسین من بوده است و موسیقی پاپ در شرایط خاص . "

کیهان ۱۶ تیر ۱۳۵۰

در باره روابط بین المللی و انترناسیونالیسم

دوستی بین ملتبا وریشه های ظریف اجتماعی آن
" هرگاه بتاريخ باستانی ویرانتر کشور خودی نگریم بعضی نکات خاص توجه را بخود جلب می کند . مثلاً اینکه ایرانیها همیشه بداشتن استقلال فردی معروف بوده اند . من بالخاصه که رفتارهای قیدی و بندرانندگان تاکسی های تهران را مظهر این استقلال فردی میشناسم مخالفتی ندارم . از اینجهت مادر این سنجیسه بفرانسویها (که رانندگان تاکسی آنها در نمایش استقلال فردی از رانندگان ما پای کم ندارند) شبیه هستیم و تعجب آور نیست که ایران " فرانسه آسیا " لقب یافته باشد . همچنین مادر این مورد باطت آمریکا وجه تشابه داریم و همین جهت است که ایرانیها و آمریکا فیها باهم سازگار میشوند .

ص ۳۲ از ۰۰ و ۰

" یکی از وجوه شباهت آمریکا و ایران اینست که قرنهاست ایران از اختلافات طبیعی و نژادی چنانکه در بعضی کشورها راجح است آزاد بوده است . "

ص ۳۳ از ۰۰ و ۰

نک برای "بانک کردن" آب .

"امروز بعضی از شهرهای نسبتاً بزرگ مخصوصاً شهرهای ساحلی خلیج فارس مانند شیخ نشین کویت و قطر بوسیله تقطیر آب شور هر روز مقداری آب شیرین تهیه میکنند و این آب آنقدر شیرین است که مجبورند مقداری نمک در آن حل کنند تا طعم طبیعی خود را پیدا کند ."

ص ۲۸۷ از م . و .

تعریف علمی جنگل -

"جنگل ثروتی است خدا دادی که کسی در رشد و نمو آن زحمتی ننکیده و آنرا فقط طبیعت بوجود آورده است ."

ص ۷۵ از ا . س .

درخشش نوبخ شاه درست در مواردی به نهایت میرسد که او قادر است با استفاده از ساده ترین و کم خرجترین وسایل برای برآشتن مشکلات بفرنج و بزرگی که طبیعت در پیش پای ما بوجود آورده است راه حل ارائه دهد . از جمله چنین است شیوه آبیاری کویر با استفاده از اکالیپتوس .

"خاطر من هست و سال و سه چهار سال من به بعضی از مسئولین امور خود مان میگفتم که آتما میگویند یک بندر خارجی هست که خوب است بروید پیدا کنید . مردم مامولاً این کسانی که در ادوات ماهستند ، اینهاست که این قدر عاشق مسافرت هستند و برای هیچ باولکین بهانه با رستقری بندند برای گردش در این قسمت نمیدانم چرا با آن تمایل دانی که بستر کردن دارند در این قسمت نداشتند ، کسی تعمیرت برای پیدا کردن این بندر میگفتند درخت اکالیپتوس است در دنیا بروید اینرا بیابید . برای اینکه من میدانم گزارش را - خوانده ام که درخت اکالیپتوس در هوای و هوای رشد میکند . در جایی که اصلاً باران نمیآید رشد میکند . در زمین شوره زار رشد میکند . بهر صورت درختهای اکالیپتوس هست که در باطلای درست مثل پمپ آب رفتار میکند . اشخاصی که دیده اند عکس آنها هم هست که از گله درخت مثل پمپ آب را از زمین میکشد آنوقت از آن بالا اجباراً پختن میشود برای اینکه تمام درخت پرمیشود . خیلی از زمین های شوره زاری بوسیله درخت های اکالیپتوس میتوانند کنترل بکنند و شوری اش را کم بکنند . هرچه گفتم سه سال چهار سال نمونه اش را برای من نیاوردند ."

روشننگر ۱۴ دیماه ۱۳۴۱

بسیار خورده تاریخی به مسائل تراپیسیک و حمل و نقل

الاغ و حمل شگل رانندگی

"در نواحی روستائی کشور ما تر نه است که الاغ همان سیر بر برد بار و صورتها وسیله حمل و نقل بوده است و حتی یکبار دیدم که مردی بر الاغ سوار و در ضمن حرکت مشغول مطالعه کتابیست و این کار را هنگام راندن در اتوبیبل نمیتوان انجام داد هر چند که از اینک تعداد الاغها در مزارع ما کم میشود متأسفم ولی امروز روستائیان به اتوبیبل های جیبی علاقه پیدا کرده اند"

ص ۱۷۹ از م . و .

" در هر فرودگاه بزرگ هنگامیکه هواپیمائی بزمین می نشیند عده کثیری از وسائل موتوری دور آن گرد می آیند و هر یک خدمتی را برای آماده کردن آن تعهد میکنند . میدانیم یکی از ظرافت گفته است که در زمانهای قدیم نیز وقتی کاروانهای بزرگ در شهری بار میگذاردند وسائل نظیبه آن زمان با استقبال آنها میرفتند تا شتران را " سرویس " کنند یعنی آماده سافرت بعدی نمایند . اما بعضی از مردم در بیابان ایمن سخن را قبول ندارند و شتر را از هرگونه " سرویسی " بی نیاز میدانند . "

ص ۴۱۰ از م . و .

در زمینه علم اقتصاد

مالک متحده " سوسیالیستی " امریکای شمالی

" راز موفقیت آمریکا تنها در سرمایه داری محض نیست . از زمان جنگهای داخلی بین ۱۸۶۱ و ۱۸۶۵ در آن کشور آمریکا پدید آریه معمول کشورهای سرمایه داری راترک کرده و دریایان جنگ جهانی اول یکی آن روش را بکار نهاده است . امروز در آن کشور هزاران مؤسسه صنعتی و بازرگانی و خصوصی . صد هزاران مزرعه شخصی وجود دارد ولی روش اقتصادی امریکا مخلوطی از روش سرمایه داری و سوسیالیستی است "

ص ۲۳۹ از م . و .

کشور " امپریالیستی " ایران .

" امپریالیسم بهیچ وجه رویه تازه ای نیست و چنانکه قبلا تذکر شد کشور شاهنشاهی ایران اولین امپراطوری حقیقی جهان بود . "

ص ۱۶۱ از م . و .

کشفیات کاملاً تازه شاه در زمینه اقتصاد آب .

" مایه اصلی اغلب رودخانه های کشور آب برف و سرچشمه آنها در کوهستانهای ماست که بطور کلی در داخله کشور واقعند و این وضع با کشورهای دیگر مانند مصر فرق دارد زیرا آب مورد احتیاج مصر از رود نیل تأمین میشود که سرچشمه آن در خارج از کشور است و در حقیقت آب یکی از واردات مهم مصر بشمار میرود . "

ص ۲۸۴ از م . و .

" احتیاجی به تذکر این حقیقت نیست که ریزشهای آسمانی که تبدیل به آب میشود چیز نیست که افراد کشور در مورد آنها نه تلاشی بخرج میدهند و نه سرمایه گذاری میکنند و همه اینها صرفاً عطیه الهی است . "

ص ۵۹ انقلاب سفید

کشف مناسبات مهارت با تعداد اولاد .

" شاه خطاب به کارگران نفت :. بهمان حدی که مملکت ترقی میکند وضع شاهم ترقی خواهد کرد چون وضع دیگران هم بهتر خواهد شد و درینمای خوبی داریم منتها همانطور که شاید خود هم گفته ام هر چه فعالیت شما در کارگاه بیشتر شود مهارت فنی تان بالا برود بهمان تناسب تعداد اولاد تان راهم باید کمتر کنید . "

اطلاعات هوائی پنجشنبه ۱۹ اسفند ۵۰

"وطن پرستی" پایه جهان بینی "پهلویسم"

"برخی از افراطیون مدعی هستند که کشورهای متحده آمریکا سیستم استثمار امپریالیستی قدیم را زنده کرده و استدلال میکنند که مستشاران نظامی آمریکا و مامورین اصل چهار و موسسات بازرگانی آنها هم اکنون در بسیاری از کشورهای مشغول فعالیت میباشند و وجود آنها هم از اعلام خیر نیست. دسته ای میگویند منظور آمریکا از اعزام مامورین و کمک به کشورهای دیگر تنها استقرار پایگاههای نظامی و استثمار اقتصادی مردم است. باید با کمال صداقت بگویم که تجاری از شیوه آمریکاییها در ایران بدست آمده عکس قضیه را نشان میدهد."

ص ۱۶۹ از م. و. و.

"حمایت از صنایع داخلی خلاف وطن پرستی است"

"آن عدلکه فکرمیکنند ماباید صنایع داخلی مان را بهر قیمتی باید حمایت کنیم یعنی روی آن ضررند همین و جنس گران تولید بکنیم و جنس گرانتر بفروشیم آنهم بداخله (برای اینکه در خارج کسی از شما نخواهد خرید) و فکرمیکنند که صرف کنند ایرانی باید دادها جنس بد توو گرانتر بخرند بعقیده من این درست خلاف وطن پرستی است"

اطلاعات ۱۳ تیرماه ۱۳۵۰

"مخالفت با آمریکا" = "اقدام علیه ایران"

"در سال ۱۹۵۳ - ۶۶۰ افسر توده ای که ناباز داشت کردیم تعهد شده بودند که با اقدامات آمریکا مبارزه کنند. آنها تصور میکردند که با این کار کشور خویش خدمت میکنند در صورتیکه در حقیقت علیه کشور خویش اقدام میکردند"

کیهان ۱۵ تیر ۱۳۵۰

درباره اصول اساسی دموکراسی و شکل مشخص بکاربرد آن در ایران

"ما از شنیدن صدای مخالف روگردان نیستیم مابیه صف مخالف هم نیازمندیم. ما خود مخالفانی را که نیت سازندگی دارند تشویق میکنیم. ما در صف مخالف احزابی مانند حزب مردم داریم. اما نکته جالب اینست که در کشور ما امری برای مخالفت وجود ندارد." ۲۳ مرداد ۱۳۵۰

"از سال ۱۳۳۶ به این طرف که اوضاع سیاسی کشور ما شتاب پیدا آورد خود من با علاقه وافر از تشکیل و حزب اکثریت و اقلیت پشتیبانی کرده و آن فکر را مرحله عمل در آوردم."

ص ۲۲۸ از م. و. و.

"بعضی از افراد از احزاب ما انتقاد میکنند باین عنوان که این دو حزب از طرف مردم پدید آمده اند و از طرف مقامات عالیله کشور تحمیل گشته اند حتی برخی از بد بینان مدعی هستند که این احزاب دست نشانده مقام سلطنت و دولت هستند."

ص ۲۲۹ از م. و. و.

"سلطنت ثبات کشور را تامین میکند. هیچ يك از احزاب نمیتوانند کشور را بنهد ام بکشاند زیرا اقدامات احزاب تنها زیر سایه سلطنت انجام میگردد. با آن ای کله سحر آمیز یاد شاه همه چیز میتوان کنترل کرد."

کیهان ۱۵ تیر ۱۳۵۰

"اخیرا به ایجاد یکی از مظاهر دیگر دموکراسی پرداخته ام که تقریبا در کشور من تازگی دارد و آن مسئله تشکیل احزاب سیاسی است."

ص ۲۲۷ از م. و. و.

سؤال : طی سخنرانی اخیر خویش در برابر حزب مردم شما اشاره کردید که لازم است ایران یک جناح مخالف منظم و فعال داشته باشد . در صورتیکه حزب مردم و حزب بیان ایراننیم تاکنون چنین نقشی را ایفا نکرده اند . آیا این امر ناشی از کمبود مدار نمایندگان آنها در مجلس میشود ؟
شاهنشاه : موضوع بر سر تعداد نمایندگان نیست زیرا سه نفر میتوانند به اندازه ۵۰ نفر سر و صدای راه بیندازند مقصود من سر و صدای راه انداختن است . "

کیهان هوایی ۱۵ تیر ۵۰

" در نیاتی که در بسیاری از نظامان بدیهی ترین اصول دموکراسی پایمال شده است برای ملت کهنسال ما که همواره مشعل دار اصول عالی معنویت بوده است مایه سر بلندی و احترام است که نتنها توانسته است اساس دموکراسی سیاسی خود را استوار نگهدارد بلکه آنرا با کاملترین اصول دموکراسی اقتصادی و دموکراسی اجتماعی در آمیخته و از این راه بصورت سر مشقی برای بسیاری از اجتماعات وطن دیگر آورده است " ۱۳ مرداد ۱۳۴۵ (۱) و (۲)

" جلسه هیا " ت و ایران در اطاق مخصوص و مجهزی در کاخ مرمر تشکیل میگردد . قبل از ورود نخست وزیر و اعضای کابینه او هر یک در جای خود تراز گرفته اند و چون منتظر ورود من هستند نیازی با اعلام رسمیت جلسه نیست و مذاکرات بلا فاصله با حضور من آغاز میشود . در طی مذاکرات هرگز بزرگ و کوچک و نظایر آن مذاکرات را اداره نمیکنم بلکه تنها بانگاه و تغییر قیافه جلسات راه هدایت و رهبری می نمایم . "

ص ۴۴۴ از م . و .

" من نظراً دارای روحیه دیموکراتیک هستم . "

۵ مهر ۱۳۲۹ صحابه شاه با نیویورک تایمز

۱- " فریاد مردم از گزافی هزینه زندگی با آسمان رفته است . زندگی در شهرها و روستاهای کشور برای اکثریت مردم غیر قابل تحمل شده است " امیر عباس هویدا ۶ بهمن ۱۳۴۸

۲- " کلا به اکبر فتح اول از شهرداری ری طی به برف و برفان ندارد . اوساله تازه سی راپیش می کشد . می گوید : - این (خارج از محدوده) بازی هم نون خیلیمهار و آجر کرد . بنویس آقا . من یک بنا بودم که روزی ۴۰ - ۵۰ تومن در میآوردم حالا (کاسه بشقابی) هستم . روزی ۲ - ۸ تومن هم بزرگیم می آید وایه اینکه کسی ساختمان نمیکند . راستی داداش بنویس که خود (خارج از محدوده) ایها هم دل خوبی دارن . حالا وضع من خوسه برای اینکه ۲ - ۸ تومن بازم غنیمته اما بقیه کارگرا ۴ من اندوزی . ۵ تومن افتادم به ۷ تومن حالا ۷ تومنی ها به چه روزی افتادن خدا میدونه . "

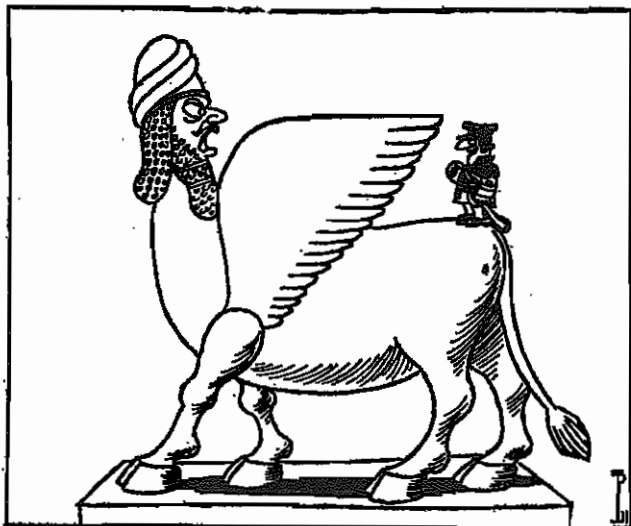
کیهان شنبه ۹ بهمن ۵۰



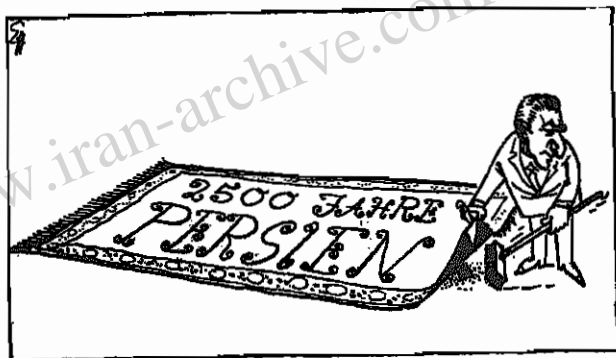
شاه : " یسلا تی من بنوشید "



افسانه دو هزار و پانصد سال و یک شب



رو در رویی در تخت جمشید



www.iran-archive.com



FÜTERUNG DER GROSSEN TIERE

علوفه برای جانوران بزرگ



انقلاب آموزشی، یک فرم نو استعماری

مقدمه

مقاله حاضر در سال گذشته توسط جمعی از اعضا اتحادیه برلین تهیه و در جلسه فرهنگی اتحادیه قرائت گردیده و مورد بحث و برخورد جلسه فرهنگی قرار گرفت سپس به‌عنوان رساله اتحادیه در سمینار منطقه ای کفدراسیون در زاربروکن قرائت شد. اینک با تصمیم دبیرخانه فرهنگی کفدراسیون و هیات تحریریه نامه پاریس در این نشریه چاپ میگردد.

ضروریست که متوجه خوانندگان نامه پاریس را بچند نکته جلب کنیم:

الف - از آنجا که تهیه رساله بخاطر قرائت در جلسه فرهنگی اتحادیه طی بوده است لذا کوشش بعمل آمده که تا حد امکان از تحلیل های انتزاعی دوری جست و بیشتر از طریق ارائه فاکتها و برخورد های مشخص به مسائل استدلال گردد. از طرف دیگر بیان فاکتها زیاد در مقاله باین خاطر است که ارائه فراوان آنها که تماما از منابع تبلیغاتی رژیم و مندرجات مطبوعات ایران استخراج شده است گویای واقعیت امر آموزش و پرورش در مین ماست واقعیت اسفناکی که حتی کنترل و سانسور شدید رژیم قادر نیست مانع از درج گوشه هایی از آن در مطبوعات طرفدار رژیم گردد.

ب - رساله دارای دو بخش است. در بخش اول مفهوم انقلاب آموزشی واقعی - آنچه که رژیم تحت این نام ادعا نموده است و بالاخره جریان و نتیجه آنچه که رژیم تحت این عنوان انجام داده است تشریح گردیده و در بخش دوم اوضاع آموزش و فرهنگ در مین ما بررسی میگردد. این بررسی شامل زمینه های محتوی طبقاتی آموزش - وضع اداری - امکانات تحصیلی - بهداشت - کمبود معلم و متخصص و وسائل تحقیقی و آموزشی و شهریه در موسسات آموزشی ایران است.

ج - از هنگام تهیه این مقاله تاکنون وضع آموزش و پرورش در مین ما بخصوص در مدارس و دبیرستانها دچار تغییراتی گردیده است شایسته است این تغییرات نیز بنوبه خود مورد بررسی و ارزیابی گروههای تحقیقی واحدها قرار گرفته و اقدامات نو استعماری رژیم در امر آموزشی بیش از پیش تشریح و افشا گردد.

د - در خاتمه از کلیه خوانندگان دعوت میکنیم که پس از مطالعه و برخورد انتقادات و نظرات خود را از طریق دبیرخانه فرهنگی کفدراسیون برای ما ارسال دارند. یقین داریم نظرات انتقادی رفقا میتواند درک ما را عمیقتر ساخته و در کارهای آتی رهنمود های ارزنده ای برای ما باشد.

تحت انقلاب آموزشی چه میفهمیم ؟

آنچه که در ایران تحت انقلاب آموزشی با جابجایی تبلیغ میگردد در واقع هیچگونه ارتباطی با انقلاب و دگرگونی در امر آموزش در کشور ما نداشته و چیزی جز چند تغییر نواستعماری یا بهتر بگوئیم تغییراتی در بعضی جوانب کار دانشگاهها و احیاناً چند دبیرستان که در حد منافع چپا و لگران امپریالیستی و دستخشانندگان آنها در ایران میباشد نیست. مختصرترین تحقیق و بررسی درباره * امر آموزش در ایران روشن میسازد که با اصطلاح انقلاب آموزشی هیئت حاکمه * ایران و یکی از مواد با اصطلاح انقلاب سلفید تاجه اندازه بی پایه میان تپه و بدون معنوی واقعی بوده و فقط تغییراتی چند در خدمت امپریالیسم و بهانه ای برای تبلیغات سرسام آور سیاسی رژیم و منظور همراه کردن توده های مردم و ایجاد انحراف در سمت مبارزات محفاته * خلق و بالاخص روشنفکران است امر آموزش و پرورش در جامعه مقله ای مجزا و مستقل از مناسبات مختلف حاکم در جامعه نیست بلکه بهمانه * جزئیسی از فرهنگ تحت تا * شریسته مناسبات تولیدی و نوسانات سیاسی جامعه است و بنابراین پیش شرط دگرگونی و انقلاب در امر آموزش و پرورش جامعه انجام دگرگونی ریشه ای در مناسبات اقتصادی و سیاسی جامعه است .

به عبارتی دیگر اگر اقدامات اخیر رژیم را بعنوان انقلاب بی در امر آموزش بپذیریم الزاماً باید انجام انقلاب در روابط تولیدی و سیاسی و فرهنگی در ایران را توسط رژیم ضد ملی و دست نشانده * امپریا لیسیم آمریکا پذیرفته باشیم .

اینکه آیا رژیم دست نشانده و ضد ملی ایران قادر است در مناسبات تولیدی و سیاسی و فرهنگی ایران انقلاب و دگرگونی کند مطلبی است که با تمام اهمیت و ارتباطی که باین بحث دارد متناً سفاکه نمیتوانیم درباره * آن در این مقاله به بحث بپردازیم و امید داریم که در فرصتهای دیگری به بحث گدشته شود و مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد و نتیجه بحثها ضرر منحصرتجزیه و تحلیل از هدفها محتوی چگونگی انجام و حدود تغییرات حاصله از با اصطلاح انقلاب آموزشی در جامعه * ایران است .

انقلاب آموزشی یعنی دگرگونی در امر آموزش همگانی عمومی مردم و قلمد تا باید مجموعه اموری که با آگاهی و شعور اجتماعی و سیاسی و انتشار توده های ملیونتی مردم در ارتباط است را در برگیرد و در آنها تحول و دگرگونی اساسی بوجود آورد . برای روشن شدن این مطلب مثالی میآوریم : انقلاب آموزشی واقعی در جامعه * کنونی ایران باید نه تنها با مسئله * آموزش در دانشگاهها و مدارس توجه کرده و در آنها دگرگونی بوجود آورد بلکه باید همچنین به مطبوعات ، راد یو ، تلویزیون ، سینما ، تما ترو تلبه مؤسسات و بنگاههای عمومی و خصوصی آموزشی رانیز در برگیرد و در همین حال نه فقط به امر آموزش کودکان و شاگردان مدارس توجه کند ، بلکه داشته * آن باید کلیه اقدار و طبقات تحت سم جامعه را در برگیرد و باید همگام با آن با امر آموزش کارگران و دهقانان ، کارمندان ، پیشه وران و کسبه و شافلقین مشاغل آزاد و همچنین زنان را که از اکثر حقوق واقعی اجتماعی در کشور ما محرومند سیز توجه جدی میدول کند و عبارت خلاصه انقلاب آموزشی باید یک دگرگونی ریشه ای در نظام آموزش همگانی خلق ایجاد نموده و نظم نوین آموزش باید بر کلیه * مؤسسات فرهنگی و آموزشی کشور حاکم گردد .

حال ببینیم این نظم نوین آموزشی که بوسیله انقلاب آموزشی باید مستقر گردد در خدمت کیست و چیست . تحول اساسی در امر آموزش باید در خدمت توده ها بخصوص در خدمت اکثریت عظیم آن یعنی زحمتکشان شهر و ده باشد . هرگونه تحولی که در مسئله آموزش ایران بوجود آید ولی مستقیماً در خدمت منافع اکثریت مردم نباشد دارای محتوی شرقی نبوده و در بهترین حالت حدود اصلاحی خاص و ظاهری و در خدمت منافع حاکمیت حاکمه بوده و در تحلیل نهائی ارتجاعی است .

منظور از اینکه انقلاب آموزشی باید در خدمت توده های مردم باشد چیست؟ منظور اینست که انقلاب آموزشی باید نظام بوسیده آموزشی موجود را که در خدمت طبقات ارتجاعی بوده براندازد و آنچنان نظمی در امر آموزش یک کشور بوجود آورد که در آن آموزش عمومی مستقیماً در خدمت اهدافی مبارزاتی حق طلبانه مردم قرار گیرد . بنابراین انقلاب آموزشی باید از نیازمندیهای مبارزاتی توده های خلق الهام بگیرد و در اوضاع متناهی آن برآمده و بتوجه خود بآن خدمت نماید . مثلاً در همین مآله امیرالایم و طبقات ارتجاعی حاکم شدیدترین ستم هاراد رزمینه های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بر توده ها عظیم خلق بویژه کارگران، دهقانان و پیشه وران و روشنفکران وغیره روا میدارند و فرهنگ حاکم در ایران تلاش دارد روحیه بندگی و بربرگی و فرمانبرداری و خودمگی و بی راداشته و همدوره هارا از مبارزه محققان و راستین خود دور داشته و دستهای با حقوق خود باز دارد . انقلاب آموزشی باید از خواست رهایی توده های میهنی زحمتکش از قید این مناسبات ارتجاعی و استثمار الهام بگیرد و در اوضاعاً تحت تاثر مبارزات رهایی بخش مردم مافراد داشته و خود میزبان خدمت نماید .

مطلب دیگری که در مورد آموزش و انقلاب آموزشی باید تذکر داد این است که آموزش تنها بمعنوم یاد گرفتن فن خواندن و نوشتن نباید تلقی کرد . اگرچه فراگرفتن فن خواندن و نوشتن نیز جزئی از آموزش است و بطور کلی انسانها نمی که به تکلیف خواندن و نوشتن آشنائی دارند بهسر میتوانند بهآموزند . ولی برای رشد افکار و پدید آمدن های متمدنی کافی نیست که خواندن و نوشتن را بهآموزیم و روزنامه و کتاب بخوانیم بلکه مهتران اینست که در روزنامه و کتاب چه نوشته اند و آنچه روزنامه و کتابی را در اختیار داریم و توسط کلمه مؤسسات آموزشی کشور چگونه محتوی ای را بر مردم میآموزند . بعضی مجال اگر در اوضاع اصلاح انقلاب آموزشی رژیم دست نشانده تمام مردم ایران هم باسواد شوند ولی کماکان در اختیارشان نشریاتی نظیر مجله جوانان، زن روز، خاصرات سیاسی صحمام السلطه، فرخ، مجموعه پند و اندرز اثر سپهبد کیا معروف به از کجا آورده ای را از کجا میبایستی جنسی میهنی، التفاضیل و اسرار و کتب نظام مهندسی سمعی و هزاران هزار تا لیفات بی ارزش و کراه شده در دیگر که در سیستم آموزش موجود بنظم ناشرین بی صلاحیت برای پر کردن جیب خود و یا توسط نواب عظیم الشان برای باصلاح ارشاد سیاسی مردم - بخوان گمراه نمودن آنان منتشر میگردد قرارداد داشته باشد آنوقت نتنها انقلابی در امر آموزش انجام نیافته بلکه بسببوت میتوان ابعانمودند که بابت ترتیب آموزش عمومی و سطح آگاهی مردم هر روز بیش از پیش بقتراخ و اعدا درشت

بنا بر این در بر وجود به باصلاح انقلاب آموزشی رژیم و باصلاح دیگر با بسواد بی بیش از آنچه که بتعداد و آثار با سواد شدگان توسط برآمده های رژیم توجه داشته باشیم باید توجه عمده خود را مبدول محسوس آموزش نمائیم که توسط رژیم دست نشانده ایران بوسیله سیستم و کلمه دستگانهایی آموزشی بر مردم آموزش میشود اکنون این ستوان پیش میاید که عقل واقعی دست زدن رژیم به باصلاح انقلاب آموزشی چه بوده است؟ چه عواملی باعث شدند که سخننگوی سر سپرده رژیمها تن غریب در نگرانی سه تابه تابستان ۱۳۱۷ یکباره توجه خود را بامر آموزش کشور مبدول کرد و سپس بتدریج با برنامه ریزی متمرکزی دست بتبلیغات سراسر امین زده شد و بالاخره رهی که تا کنون ماهیت ضد ملی و ضد فرهنگی خود را بارها بشو ت رسانده بود بخطر انقلاب در شکن آموزش کشور افتاد و در کفراس راسر "منشور انقلاب آموزشی" خود را تحولی جامه داده است

برای پاسخ به این سوال خویست اول ببینیم رژیم چه ادعائی دارد و سپس بررسی خود را ادامه داده و حقیقت را روشن سازیم .

شاه در جواب خبرنگاران اکسپرس که سؤال کرده بود چه تعریفی می‌توانید از خودتان بکنید میگوید :
 " من زمامداری هستم انقلابی ، باین جهت تصمیم گرفته ام انقلابی عمیق در کشورم بوجود آورم زیرا اطمینان حاصل کرده ام کشوری چون کشور ما برای رسیدن به تکنولوژی مدرن و سطح زندگی بالاتر نیازی به طی کردن تمام مراحل ندارد . "

شاه در نطق خود در کنفرانس عالی راسر در مرداد ۷۷ گفت : " برنامه پنجساله ما اینطور تنظیم شده است که تعداد محصلین حرفه ای را به پنجاه هزار نفر برساند . اما توجه ندارند که ۵ سال آینده تعداد دانشجویان هفتاد هزار نفر خواهد شد و این تعداد باز هم بیشتر از تعداد محصلینی است که به تحصیلات حرفه ای اشتغال دارند و این نیز وضع بسیار ناساعدی است . به وزیر آموزش و پرورش دستور داده ام هر کاری که لازم است در این مورد انجام دهند . وقت کمید که می‌توانند این عدم توازن خطرناک را جبران نمایند . احتیاجات دانشگاهی ما هم اندازه ای دارد . "

تناقضی گوئی در گفته های شاه بخوبی نمایان است زمامداری انقلابی تصمیم میگیرد انقلابی عمیق نماید ولی همین زمامدار باصلاح انقلابی رشد دانشجویان را وضع بسیار ناساعدی میدانند و معتقد است باید جلورشده دانشجویان گرفته شود و آنهاهم باین دلیل که تعداد محصلین مدارس حرفه ای کمتر از دانشجویان است . اینگونه تناقضی گوئی های سران رژیم از آنجا ناشی میشود که قصد آنها بهیچ وجه انقلاب آموزشی نیست بلکه آنها میخواهند در خدمت سرمایه های امپریالیستی هرچه زودتر تعدادی تکنیسین و غیره تربیت کنند و برای اینکار کلیه موسسات آموزشی بخصوص موسسات عالی و دانشگاهها را دستخوش تغییرات میسازند و باین دلیل است که شاه در حالیکه سخن از انقلابی عمیق و رشد تعداد دانش آموزان حرفه ای میکند در همان حال حمله را متوجه دانشجویان کرده و برای اهداف اسات بهمدی رژیم زمینه چینی مینماید . در اینجا مختصرا به بررسی سرمایه گزاریهای امپریالیستی اخیر در ایران (برنامه چهارم عراقی) و اینکه چرا رژیم در اسرع وقت ناچار به تربیت کادر فنی در خدمت این سرمایه گزاریهاست میپردازیم .
 برنامه چهارم برنامه پنجساله است که رژیم باصلاح برای عمران و آبادی ایران طرح ریخته و از سال ۷۷ تا ۸۱ به طول خواهد انجامید . مطابق برنامه چهارم میزان سرمایه ثابتی که در طول ۵ سال مدت این برنامه در ایران سرمایه گزاری خواهد گردید بالغ بر ۸۱ میلیارد تومان میباشد که میزان ۳۳ میلیارد و ۲۰۰ میلیون تومان آن در بخش خصوصی و ۴۸ میلیارد تومان آن در بوطیه بخش عمومی است .

طبق آمار رسمی دولت قسمتهائی از مهارتی بودجه عمران چهارم از طریق سازمان برنامه به شرح زیر است :

مخابرات تلویزیون و رادیو	۲۰ / ۳	میلیارد ریال
ارتباطات و حمل و نقل	۸۰	"
عمران روستا	۷	"
عمران شهرها	۷ / ۶	"
فرهنگ و هنر	۱ / ۸	"
جهانگردی	۳ / ۸	"
رفاه اجتماعی	۴ / ۸	"
آمار و بررسی عمران ناحیه ای	۵ / ۱	"

در اینجا هیچگونه آماری از بخش خصوصی سرمایه گزاریهای برنامه چهارم در دست نیست و بنا براین معلوم نیست بطور مشخص این سرمایه گزاریها در چه رشته هائی بکار خواهد افتاد ولی از آنجا که در بخش خصوصی بطور عمده سرمایه های بانکی و صنعتی امپریالیستی بکار میآیند که کاملا در خدمت احتیاجات مستقیم امپریالیستها و اربابان رژیم میباشد و ماهیت وابسته آن کاملا روشن است بنا براین از شرح بیشتر در این مورد فعلا خودداری کرده و به بررسی سرمایه گزاریهای بخش عمومی میپردازیم .

چنانچه در بالا ملاحظه میشود طبق آماري که دولت انتشار داده است میتوان با بررسی کوتاهی روشن نمود که سرمایه گزاريهاي این بخش که بدست دولت انجام میگردد در خدمت کيست .

یعنویان نمونه میزان بودجه سرمایه گزاري برلی جهانگردی بیش از نصف بودجه * عمران روستاهای سرتاسر کشور است و حدود دو برابر بودجه فرهنگ و هنر بوده و فقط به میزان خیلی کمی کمتر از بودجه * رفاه اجتماعی است . ویا بودجه آموزش و پرورش عمران ناحیه ای که در رابطه مستقیم و در خدمت پیمان تجاوز کار سنتو قرار دارد بیش از بودجه * رفاه اجتماعی و تقریباً ۳ برابر بودجه * فرهنگ و هنر و کمی کمتر از بودجه عمران روستاهای ایران است .

در اینجا تذکر این نکته ضروری است که دولت در برنامه * خود بمعاون سرمایه گزاري دولت در بخش عمومی قلمداد میکند * سرمایه ایست که دولت از طریق منابع درآمد خود و وامها و اعتبارات خارجی بدست آورده است که در آن وامها و اعتبارات نقش مهمی بازی میکنند و از این طریق روشن میگردد که سرمایه گزاريهاي دولت نیز بطور غیر مستقیم تابع خواست منابع وام دهنده ویا اعتبار دهنده میباشد زیرا دولت امپریالیستی به هنگام وام دادن * رفته های مورد سرمایه گزاري را نیز خود تعیین میکنند و در نتیجه پیدا است که برنامه های دولت پلنرین کاملاً باید تحت احتیاجات آنها طرح گردد . این مسئله * در مورد کنگهای کشورهای دیگر مانند سویسالیستی بودن دارند و در رأس آنها شوروی نیز صادق است در موارد مدین حوائج ۱۵ ساله اتحاد شوروی بمحصولات صنعتی و فراورده های کشاورزی ایران از ضمیمه تعیین خواهد شد و ایران تولید این کالاها را طی ۱۵ سال آینده باید منظور گرفتن این حوائج برنامه ریزی خواهد کرد . (ماهنامه * مردم آبان ۱۹۶۹)

حال که تأثیر وامها و اعتبارات دول امپریالیستی را در زمینه * برنامه ریزی دولت ایران * وابسته بودن هدفهای این برنامه ریزی بمنافع دولت وام دهنده امپریالیستی ملاحظه کردیم باید بدانیم که هر چه نقش وامها و اعتبارات خارجی در سرمایه گزاري دولت ایران بیشتر باشد بهمان اندازه استقلال اعتمادی و مستقل بودن سرمایه گزاريها کمتر میشود و همراه با رشد نقش وامها و اعتبارات خارجی در سرمایه گزاري دولت * بیگانگی این سرمایه گزاريها با اقتصاد ملی ما بیشتر میگردد و بهمان میزان نیز سرمایه گزاريها در رابطه بیشتر با احتیاجات امپریالیسم قرار گرفته و در خدمت سرمایه * جهانی امپریالیستی و دول استعماری سوق داده میشود .

در بخش خصوصی وضع به مراتب بدتر از اینهاست . زیرا در این بخش دول وینگاههای مالی و صنعتی و تجاری امپریالیستی و استعماری خود مستقیماً سرمایه گزاري میکنند و این نوع سرمایه گزاريها مستقیماً کاملاً در خدمت منافع این گونه دول و مؤسسات میباشد .

البته در ارقامی که رژیم منتشر میکند در بخش خصوصی سرمایه های خارجی را از سرمایه های ایرانی تفکیک نمیکند ولی بحوسی میتوان مشاهده نمود که نقش عمده و رهبری کنند * را سرمایه های امپریالیستی و استعماری دارند . زیرا اولاً سرمایه داران ملی ایران * آنگاه قدرتمالی نیستند که بتوانند در برنامه های سنگین سرمایه گزاري بویژه در برنامه * چهارم شرکت کنند و آنهایی هم که در چنین برنامه هایی شرکت میکنند بیشتر مجبور به سرمایه گزاري مختلفند و اگر چه ظاهراً اکثریت سرمایه * ایرانی است ولی در باطن تسلط مطلق سرمایه * امپریالیستی وجود دارد

مثال :

در کارخانه * پتروشیمی بندر شاهپور تقریباً ۱۷۲ میلیون دلار سرمایه گزاري ثابت شده است که ۱۱۲ میلیون دلار از طرف * امپریالیستی و مستطقی شرکت سهامی شیمیائی شاهپور و بقیه یعنی ۶۰ میلیون دلار از طرف متعلق به بانک صادرات و واردات امریکا است .

از طرف دیگر شرکت سهامی شیمیائی شاهپور که ظاهراً شریک ایرانی این سرمایه گزاري است خود شرکت

مختلطی است که کمیانی معروف آمریکا الاید کمیکال در آن سرمایه‌گذاری و آنرا تحت نظارت گرفته است. نمونه دیگر کارخانجات فولاد ایران است. که ظاهراً با شرکت و مشارکت بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران و سرمایه‌گذاری شرکت دولت آلمان و شرکت فلیپ برادرز آمریکائی تأسیس یافته است ولی در اینجا هم شرکت باصلاح ایرانی یعنی بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران خودش تحت تسلط و شرکت جهانخواار آمریکائی (شرکت وازار هروز شرکت سهامی سرمایه‌گذاری چیس) قرار دارد (استخراج از ۱۶ آژرسال ششم شماره ۷)

نمونه دیگر که کمیانی خاصی دارد سرمایه ۸ میلیارد تومانی ۴۵ کمپانی آمریکائی در ایران است. بروشنی می‌بینیم که بخشی خصوصی سرمایه‌گذاری‌ها مستقیم و بخش عمده آن توسط امپا و اعتبارات امپریالیستی غیر مستقیم عملاً در تحت تسلط امپریالیستی و در خدمت برنامه‌ها و اقتصاد ایران و سیاست نواستعماری آنهاست.

اجرلی این برنامه‌های سنگین اقتصادی نمیتواند با چندهای گذشته و اشکال سابق انجام پذیرد. اگر مؤسسه خارجی در سابق میتوانست برلی سرمایه‌گذاری و اجرلی برنامه‌های خود چند متخصص از خارج بیورد و چند نفری راهم با حقوق خوب در ایران استخدام کرده و کارهایش را بپوشاند این امر اکنون غیر ممکن است.

اگر برنامه‌های نسبتاً کوچک گذشته میتوانست متکی به تحقیقات و شناخت ناگائی امپریالیست از معادن و رشته‌های قابل سرمایه‌گذاری، امکانات طبیعی و دیگر مسائل مورد احتیاج انجام پذیرد، ایشیار این عمل میسر نبوده. چرا ۲ برای اینکه برنامه چهارم یک برنامه معمولی رژیم در ادامه سه برنامه قبلی و بخصوص برنامه سوم نیست.

چند مقاله این مسئله را تماماً روشن بنماید.

در برنامه سوم سرمایه‌گذاری بطور اساسی دولتی انجام گرفت و میزان سرمایه‌گذاری پیش‌بینی شده در بخش خصوصی فقط در سالهای آخر برنامه سوم و آنتیم بقدر ناچیزی انجام گرفت. برنامه سوم مجموعاً ۱۹ میلیارد تومان سرمایه‌گذاری ثابت دولتی داشت که بعلت کوتاهی شدید دولت رژیم مجبور بتخیر برنامه گردید و یک برنامه ۱۴ میلیارد تومانی بتمویب رسید. از نظر مهندس اصغیا مدیر عامل سازمان برنامه در باره برنامه چهارم تهران آگوست ۱۳۵۷: ملاحظه میشود که برنامه چهارم و سوم از نظر حجم سرمایه‌گذاری ثابت چه اختلاف ناچیزی با هم دارند. ۱۴ میلیارد در برنامه سوم، ۱۶ میلیارد در برنامه چهارم و با حجم سرمایه‌گذاری ثابت در برنامه چهارم در حدود ۶ برابر برنامه سوم است. برلی روشن شدن بیشتر مطلب دو مقایسه دیگر انجام میدهم.

بودجه کل کشور در سال ۱۳۴۶ حدود ۲۱/۵ میلیارد تومان و در سال ۴۸ معادل ۳۳ میلیارد تومان بوده است در اینجا هم مشاهده میگرد که فقط حجم سرمایه‌گذاری ثابت برنامه چهارم بیش از سه ونیم برابر کل بودجه کشور در سال ۴۶ و معادل دو برابر ونیم بودجه کل کشور در سال ۴۸

میباشد. (آمار منشور مجله بانک مرکزی) با روشن شدن میزان سرمایه‌گذاری در برنامه چهارم که نشان دادیم بطور اساسی در خدمت احتیاجات امپریالیستی است این مطلب بیشتر روشن میگردد که چرا با روشهای سابق پیاده کردن این برنامه‌های بزرگ میسر نیست و چرا مؤسسات تحقیقاتی و دانشگاهی و آموزش‌هره‌های ایران جوابگی این طرحهای سرمایه‌گزاران فارتگر امپریالیستی نیستند.

از طرف دیگر خصلت سرمایه‌گزاری امپریالیستی که بحث اساسی سرمایه‌گزارهای برناتج چهارم است این است که اولاً سرمایه در رشته‌های سود آور بکار افتد صرف نظر از اینکه سرمایه‌گزاری در این رشته‌های سود آور جواب‌گویی نیازمندیهای اقتصاد ملی ما است یا نه. ثانیاً بخاطر عدم اطمینانی که از ثبات سیاسی کشورهای عقب‌ننگد اشنه شده در حاکم سرمایه‌های بین‌المللی موجود است این سرمایه‌ها باید در رشته‌هایی بکار افتند که بصورت نسبی زود محصول تولید کرده محصولات آن سریع و زیاد در بازار بفروش برسد تا سودهای کلانی به جیب‌زده و امپریالیستها بتوانند با برخورداری از چند سال باصطلاح ثبات و آرامش از طریق سودهای کلان اصل سرمایه و سودی مازاد بر آنرا بکشورهای خود برگردانده باشند تا چنانچه پس از مدتی کشور آزاد گردید و مؤسسات آنها از دست رفت ضروری متوجه آنان نترسد. با این مقدمه شاید بتوانیم اکنون به‌ملل ایجاد باصطلاح انقلاب آموزشی در ایران پی ببریم. مطلب از این قرار است که امپریالیستها امکان سرمایه‌گزاری را در بسیاری از کشورهای جهان به‌علت رشد جنبش‌رهایی بخش در این مناطق از دست داده‌اند. بنابراین فقط در کشورهایی که هنوز توکرهاشانرا توانسته‌اند بزور سازمان جاسوسی و ارتشهای مجهز مسلحهای خود امپریالیستها برسرو حکومت‌نمکند ازنده سعی میکنند هر چه بیشتر عرچه زودتر و بهتر ترتیب شده جیب‌های پررشد نشانرا بکنند. بااصلاح آرامش و ثباترا که بزور دستگاههای جاسوسی و ارتشهای پوشالی دست‌نشانده در کشورهای مشکل‌ایران بوجود میآورند آخرین فرصتی است برای جپاول چه آنها خوب میدانند که در پریا زود این منطقه را هم از دست میدهند. لذا ایران یکی از کشورهای مشکل‌میشود که باید سیل سرمایه‌های در حال تورم استعماری باتجاسرانیز شود. اما این سرمایه‌گزارهای کلان برای بهره‌دهی کامل احتیاج به کارگر ماهر و متخصص تکنسین و مهندسر و همچنین مکانهای تحقیق و بررسی و آزمایشگاههای مختلف علمی دارد. لذا در سیستم آموزشی ایران باید تغییراتی مناسب با حوائج و احتیاجات این سرمایه‌گزارها انجام گیرد. تغییراتی هم در نوع رشته‌های تدریس مدارس و دانشگاهی و مؤسسات آموزشی عالی و هم در کمیت بعضی از این بنک‌ها و مؤسسات. و چون این بصیورت به‌علت عجزه‌ایکه امپریالیسم در بهره‌برداری از سرمایه‌گزارهای خود دارند بایستی بسرعت هرچه بیشتر انجام گیرند و از آنجا که رژیم برای هر اقدام عد ملی و ضد مردمی خود باید دلالت باصطلاح مردم‌پسندی بسازد و بدین وسیله سعی در جلوگیری از واکنشهای خاسمان براندازنده‌های عظیم مردم‌پسین ما که با هوشیاری تمام در مقابل اعمال ارتجائی رژیم دست‌نشانده امپریالیستها بطریق مختلف عکس‌العمل نشان داده‌اند پشاید به‌بهره‌برین رژیم شاه بفکر می‌افتد که این خوش‌خدمتی خود به اربابشرا نیز اینبدر فور قاتب برنام‌های عوام‌فریبانه‌ای جلوه گر سازد -

اینچنین است که با کوس و کرنا تغییرات نو استعماری در بعضی از زمینه‌های آموزشی کشور را بنام انقلاب آموزشی جا میزند و مذبوهانه سعی دارد با تبلیغات وسیع و دامنه‌داری تولید کادرفنی و تکنسین وضیره در خدمت سرمایه‌های اسارت‌آور امپریالیستی را بزبک جلوه داده وجواب آنرا باچارو چنگار دستگاهی تبلیغاتی عمیق وریشه‌ای نشان داده و باعث واقعی ان یعنی خصلت نو استعماری و اسارت‌بار آنرا بحیث با قبای پاره یارده باصطلاح سیاست‌مداری و مستغنی که بتن کرده است ملی قلعداد نماید و دریک کلام با عوام فریبی خاصی خیانت و سرسپردگی خود را خدمت‌بردم ایران بنمایاند. این چنین است که ناگهان آقای هودا در نفراترسله ۱۱۹۱ درتایمستن ۷۷ بتشریح مسئله آموزش در ایران میبرد از وجملات سختی به امر آموزش عالی در ایران مینماید. پس از وی که مأمور رسمی افتتاح خیمه شب‌بانی انقلاب آموزشی بود دیگران نیز بنکاپو می‌افتند و هر کس را دیگری در "اشکاف" نامر آموزشی کشور پیشی میجوید و گناه را بگردن دیگری میاندازد و بلاخره کار این خیمه شب‌بازی آتینجان بالا میگردد که "کشورائس‌عالی تشکیل میگردد". شاه شخصاً نطق کرده و دستور پراکنی میکند و بلاخره مولود نامیمونی بنام انقلاب آموزشی تحویل جامعه میدهند و یک اصل هم "انقلاب سفید" گذاهی خود میافزایند.

مشاهده کردیم که ایجاد باصطلاح انقلاب آموزش آنطور که شاه ادعا میکند بعلت تصمیم کبیری يك زمانه دار انقلابی برای ایجاد انقلاب عظیمی در شتون کشور بوده است بلکه مستقما در خدمت هدفهای نواستعمانی امپریالیستی ای امریکا و دیگر استعمارگران جهان نیست که اجزای انرا بعهده عامل سرسپرده خود شأه ایران نهاده اند .

اکنون میرود رژیم به اثرات این باصطلاح انقلاب آموزشی و تخیرواتی که در شتون سلطت بوجود آورده است . برای بحث و رسیدن بحقیقت در این قسمت توجه خود را از یکطرف به ادعاهای رژیم در باره "انقلاب آموزشی" و از طرف دیگر بآنچه که رژیم در این رابطه انجام داده است یعنی بررسی واقعیت موجود در حین و پس از باصطلاح انقلاب آموزشی در رابطه با برنامه چهارم . مبدول میکنیم . در این راه بطور عده از آماهی که رژیم خود منتشر کرده است و مطبوعات ایران بجای رسانده اند و نیز اخباری که در مطبوعات ایران در باره وضع آموزشی کشور منتشر میگردد استفاده میکنیم . کرجه اطمینان داریم که آمار منتشره از طرف رژیم هیچوجه قابل اعتماد نبوده و در هر جا که بنفع خود بداند اعداد و ارقام آمار را طبق سلیقه خود کم و زیاد کرده اند " ولی از خلال همین گفته های نا دقیق و غیر قابل اعتماد خود آنها نیز میتوان چهره واقعی باصطلاح آموزشی را نشان داده و باینطریق تا حدود زیادی بحقیقت دست یافت . شاه در کفراسالی " آموزشی را مسرور در ۴۷ گفت " وقتی میگوئیم انقلاب آموزشی صحبت از انقلاب آموزش میشود البته موقوم تنها مربوط به آموزش عالی نیست . آموزش افراد در حقیقت از خانواده و در دامان مادر آغاز میشود و سپس در کودکان و دبستان و دبیرستان ادامه مییابد و بالآخر به سطح آموزش عالی میرسد . البته این امر بجای خود مورد رسیدگی قرار گرفته و سیستم آموزشی ما از مرحله آموزش ابتدائی تا مرحله آموزش دانشگاهی تغییر پیدا خواهد کرد .

اصل دوم از طرح مقدماتی اصلاح قانون آموزش و پرورش بیان میدارد . " در حین تعلیم و آموزش و پرورش ابتدائی برای همه کودکان و جوانان امکاناتی فراهم خواهد شد تا مستعد نین افراد بتوانند از تعلیم و تربیت در مراحل مختلف برخوردار گردند و عدم بظلمت مالی مانع از شکفتن استعداد های درخشان نسل جوان نگردد و مخصوصا تعلیمات حرفه ای و فنی حتی المقدور برایگان در دسترس جوانان با استعداد قرار گیرد . " در پیام شاه با جلاسیه شورای مرکزی آموزش کشور مهر ۴۹ میخوانیم " این شورا در زمانی تشکیل میشود که مشور انقلاب آموزشی و تحولات در سال گذشته در کوفت و وسیعی را در سیستم آموزش کشور بوجود آورده است و با اینکه . . . " در کفراسالی اخیر راسمیراد آور شدیم که بخاطر همین رسالت انقلاب آموزشی را نمیتوانیم تنها به امور دانشگاهی و یا حتی مسائل آموزش در سطح دیگر محدود ساخته بلکه از آنجا که رشد مداوم شخصیت و حیثیت انسانی هدف اصلی این انقلاب است بخواه تا خواه هر آنچه مربوط باین معنوی و مادی و سلامت روح و تن افراد میشود در حیطه کار این انقلاب قرار بگیرد . " (همانجا)

شاه در سوین " کفراسالی این انقلاب آموزش " در راسمیراد نیز ۴۹ گفت . " ما بتحول آموزش و پرورش نیاز داریم . بدانشگاهها برای پیشرفت هنرمند آزادی عمل داده ایم . خدمات سپاهیان دانش موجب افتخار کشور ما و جهان شده است . آموزش ما باید جنبه بین المللی بگیرد و محافل عالی آموزش باید تماما لیتنیایی برجسته ای داشته باشد " ملاحظه میشود که در هنگام برگزاری اولین جلسه برای طرح ریزی مشور انقلاب آموزشی وجه در جلسات بعدی ارزیابی از آن همیشه سخن از درگوشی اوضاع آموزش کشور و هنگام شدن آن با ترقی و پیشرفت است .

حال ببینیم آیا ادعاهای رژیم حقیقت دارد و تخیرواتی که توسط انقلاب آموزشی انجام گرفته است چگونه است و در خدمت کیست . با تمام ادعاهائی که میشد و قرار بود انقلاب آموزشی از دامان مادر تا آموزش عالی همه چیز وهمه کس را در بر بگیرد ولی خیلی زود رژیم مجبور به اعتراف بود که انقلاب آموزشی در مرتبه اول مربوط به دانشگاهها و آموزش عالی و پرورش نخبین است .

سه نقل قول از شاه تا حدود زیادی مسئله را روشن میکند:

شاه در جواب خبر نگر آلمانی که از او پرسیده بود مهمترین مسئله برای کشور شما در حال حاضر چیست گفت:
"افراد تخصصی و تکنیسین های تحصیل کرده مهمترین مسئله کشور ما محسوب میشود." (تهران اکونومیست ۳ مهر ۴۷)
ولی طریقه ایجاد این تکنیسین های تحصیل کرده و افراد متخصص را میتوان از خلال نقل قول شاه در کنفرانس آموزشی
را. صبر دریافت: "شاه ضمن نطق خود گفت: "اینکه حالا ما در موضوع تحصیلات ابتدائی و دبیرستانی خود چه
باید بکنیم موضوعی است که مشغول مطالعه آن هستیم و باز هم مطالعات بیشتری خواهد شد." شاه در همین
نطق گفت: "برنامه ۵ ساله ما اینطور تنظیم شده است که تعداد معلمان حرفه ابراه ۵۰۰۰۰ نفر برساند
اما توجه ندارند که در ۵ سال آینده تعداد دانشجویان ۷۰۰۰۰ نفر خواهد شد و این تعداد باز هم بیشتر از
تعداد معلمان است که به تحصیلات حوزهای اشتغال دارند و این نیز وضع بسیار نا مساعدی است."
بوزیر آموزش و پرورش دستور داده ام هر کاری که لازم است در این مورد انجام دهند، دقت کنند که بتوانند این
عدم توازن خطرناک را جبران کنند احتیاجات دانشگاهی ما هم اندک زنجیری دارد." (کنفرانس آموزشی
را صبر مرداد ۴۷)

از این گفتار شاه چه نتیجه میشود. شاه میگوید مهمترین مسئله کشور ما مسئله افراد تحصیل کرده و تکنیسین است
ولی برای ایجاد آن، اینکند در تحصیلات ابتدائی و دبیرستانی چکار کنیم بعداً مطالعه خواهیم کرد، به عبارت دیگر
معنی این حرف اینست که برای ایجاد افراد متخصص ما کاری با آموزش ابتدائی و دبیرستانی که اساس پایه آموزش
عالی است نداریم و تربیت آنرا بعداً مطالعه خواهیم کرد.

حال که اولیای امور با آموزش و تدریس کاری ندارند، بیشتر رابطه این باصلاح تربیت متخصص تحصیل کرده و تکنیسین
با آموزش عالی دانشگاهی چگونه است. در سخنان بعد شاه میگوید: از دیدگاه دانشجویان نسبت به معلمان حرفه ای
وضع بسیار نا مساعدی است و دستور داده ام این عدم توازن خطرناک را جبران کنند.
آیا واقعا رشد دانشجویان نسبت به معلمان حرفه ای وضع بسیار نا مساعدی را برای ترقی و پیشرفت مملکت ایجاد میکند؟
در کجای دنیا ندیده دیده شده است که از رشد دانشجویان وضع نا مساعد صحبت شود و گفته شود که برلی پیشرفت
مملکت رشد دانشجویان نسبت به معلمان حرفه ای یک عدم توازن خطرناک است.

بفرض حال اگر هم چنین باشد باید رژیم ایران تعداد معلمان حرفه ای بیافزاید و امکانات تحصیل حرفه ای را زیاد
کند نه اینکه بخواهند دانشجویان را کم کنند.

وبالاخره شاه در آخرین جمله اش آشکار میکند که چه میخواهد. او میگوید احتیاجات دانشگاهی ما هم اندازه ای
دارد. این جمله در واقع بمعنای صدور فرمان جلوگیری از رشد دانشجویان است.

خلاصه کنیم... رژیم میخواهد متخصص تحصیل کرده داشته باشد، زیرا برنامه ۵ ساله چهارم و سرمایه گزاریهای
کلان اصرارالسیق احتیاج با پنجین متخصصانی دارند ولی اگر رژیم بخواهد تکنیسین و متخصص تحصیل کرده را طبق
یک برنامه آموزشی سالم از اساس و پایه برنامه ریزی کند سالهای متناهی طول خواهد کشید تا طبق این برنامه
چنین متخصصاتی تربیت شوند و از طرف دیگر اینچنین برنامه ریزی اساسی احتیاج بیک تحول و تجدید نظر اصولی
و ریشه ای در امر آموزش و پرورش و اصول فرهنگ جامعه ما دارد، که رژیم بنا بر ما هیت ضد خلقی و وابستگی با سرمایه ایسم
قادر بایجاد چنین تحولی نیست. در نتیجه تصمیم گرفته میشود که با سرعت هر چه بیشتر تعدادی تکنیسین متخصص
تربیت شود تا سرمایه گزاران خارجی بتوانند در اسرع وقت با استفاده از چند صیاحی که اوضاع هر وقت مراد است
بیشتر بروی گزاری سرمایه گزاری خود برداشت نموده تا اگر باصلاح ثبات سیاسی رژیم بهم خورد و سرمایه گزاریها و
موشرات آنان از دستشان رفت ضروری ندیده باشند و اینجاست که بلند گویای رژیم ایران دیولوم وار تمرد با
تکنیسین بر میدهند.

حال باید دید این عده متخصص و تکنیسین که طبق برنامه سالم آموزشی و از اساس و پایه تربیت میشوند از کجا باید
بوجود آیند.

شاه از طرفی میگوید احتیاجات دانشگاهی ما هم اندازه ای دارد یعنی باید دانشگاهها را با تغییراتی در جهت ایجاد متخصص فنی سوق داد و از رشد دانشجویان جلوگیری نمود زیرا این عدم توازن خطرناک است و وضع نامساعدی است. و از طرف دیگر وزیر علوم هم میگوید: "باید ترتیبی داده شود تا تعدادی از دیپلمه ها که نمیتوانند به مؤسسات آموزشی عالی راه یابند از طریق دیگر جذب بازار کار شوند - " یا اینکه . . . " باید تدابیری اتخاذ کرد که از فشار موجود بر دانشگاهها از راه تغییراتی در سیستم فعلی دبیرستانها و مدارس متوسطه و همسرانها کاسته شود. شاید یکی از این راهها این باشد که علاوه بر صافی فعلی که بین دبیرستان و دانشگاه برقرار است (کنکور) صافی مشابهی در سطح دیگر و در حدود سالهای متوسطه بوجود آید که در همان سطح گروهی را بسوی تحصیلات دراز مدت و گروه دیگر را بسوی تحصیلات کوتاه مدت فنی یعنی حصره ای سوق دهد. اگر ما بتوانیم دانش آمرانه را که استمداد خاصی در رشته های فنی و یا حرفه ای دارند در مراحل پایانی تر باین قبیل کارها علاقتند سازیم و در حقیقت آنها را زود تر آماده خدمت در اجتماع و اشتغال بکار بکیم بالطبع از فشاری که بر دانشگاههای نوع کلاسیک وارد میاید کاسته خواهد شد و در عین حال نیازمندیهای روز افزون و حیاتی کشور از جهت تکمیل شدن تأمین میشود ."

(از مصاحبه دکتر رهنما وزیر علوم با خبرنگار کیهان - تیر ۴۷ - آژیک هوانی)

منظور آنها چیست؟ منظور اینست که برای تهیه تخصص و تربیت کادر باید دانشگاهها را در خدمت این برنامه های نو استعماری قرار داد. از رشد دانشجویان جلوگیری نمود و آنها را در خدمت سرمایه گزارها بکارهای فنی تبدیل نمود و همچنین منظور دکتر رهنما وضعی میگوید باید ترتیبی داد که عده ای بجای ورود به دانشگاه جذب بازار کار شوند درست به بند تقسیم جوانان دیپلمه ها در خدمت سرمایه گزارهای نو استعماری است و بمعنی بستن درهای ورودی دانشگاه بر روی اکثریت جوانان دیپلمه ماست. بی سبب نیست که در مقررات جدید کنکور که در سال ۴۸ تصویب گردید شرط شرکت در کنکور دانشگاه را داشتن سن کمتر از ۲۵ سال معین کرده اند. با تصویب این بند کلیه دیپلمه های بالای ۲۵ سال که سالهاست با امید ورود به دانشگاه معطل مانده اند باید از ورود به دانشگاه چشم پوشید و بقول آقای وزیر علوم از این طریق جذب بازار کار شوند. ماهیت ارتجاعی این قانون کنکور زمانی بیشتر آشکار میشود که بد انیم سن متوسط دانشجویان دانشگاه تهران ۲۶ سال است. مستثنی فقط جلوگیری از ورود جوانان دیپلمه به دانشگاه خلاصه نمیشود بلکه سیستم تدریس دانشگاهی و غیره را نیز در بر میگیرد. بعضی این فطرسکسانی که از ورودشان به دانشگاه منع میشوند نیستند که باید بخدمت سود جوی امپریالیستی در آهند بلکه دانشجویان نیز از این دستبرد محفوظ نیبندند. برای بیشتر روشن نمودن این مطلب اول نظری به متن قانون برنامه عمرانی چهارم فصل ۱۵ آموزش و پرورش می افکنیم. در بحث قبل بیان داشتیم که "انقلاب آموزشی" تحت تأثیر مستقیم برنامه چهارم عمرانی قرار دارد و اصولاً میتوان گفت تغییراتی که در وضع آموزش و پرورش ایران روی میدهد، اجرای فصل ۱۵ ام از قوانین برنامه چهارم مربوط به امر آموزش و پرورش است و آنچه که تحت انقلاب آموزشی عنوان میشود، عملاً برنامه ای است تبلیغاتی در جهت گمراه نمودن مردم و به خصوص انحراف جنبش روشنفکران و جنبه عده ای از روشنفکران به ستکاه بوروکراسی دولتی. لذا آنچه را که رژیم در قالب تبلیغاتی انقلاب آموزشی عنوان میدهد بهتر است از اساس و پایه این "انقلاب آموزشی" یعنی از قانون برنامه چهارم هرمان مورد بررسی قرار دهیم.

در بند يك از فصل ۱۵ ام این قانون تحت عنوان "هدف کلی برنامه چهارم آموزشی" چنین آمده است: "هدف کلی برنامه چهارم تعلیم و تربیت، توسعه سریع آموزش و پرورش کشور، ضمن ایجاد تنایب بیشتر و تعادل بهتر بین سطوح و اجرای انواع آموزش و پرورش و بهبود کیفیت آن و همچنین برقرار کردن تطابق و توافق بیشتر میان نظم آموزشی کشور و احتیاجات متنوع و رو با افزایش نیروی انسانی در بخشهای مختلف تولیدی و اجتماعی و فرهنگی است. بر این اساس اجرای نظام جدید آموزش و پرورش در برنامه چهارم منظور گشته و ضمایم پیش بینی های کلی و کیفی مربوط بسطوح مختلف آموزشی نیز با توجه به نیازمندیهای نیروی انسانی ماهر در اقتصاد و اجتماع ایران بعمل آمده است." (نظ از قانون برنامه چهارم) در فصول بندی هدفها چند مطلب قابل توجه بیشتر است و از خلال آنها بخوبی میتوان هدف کلی برنامه چهارم عمرانی را در امر آموزش و پرورش دریافت. این چند مطلب عبارتند از: توسعه سریع آموزش و پرورش ضمن ایجاد تناسب بیشتر و تعادل بهتر بین انواع آموزش و برقرار کردن تطابق بیشتر میان نظام آموزش و احتیاجات متنوع در بخشهای مختلف تولیدی است که قوامینی وضع میشود و درهای دانشگاه بروی دیپلمه های از ۲۵ سال به بالا بسته میشود و آنها مستقیم

باید جذب بازار کار شوند و برنامه های آموزشی دانشگاه نیز آنچنان تغییر میزند که جوابگوی احتیاجات متنوع رشته ای تولیدی گردد. در زیر معنی تخمیرات در جهت احتیاجات متنوع تولید را روشن میسازیم، برای مثال صنایع داروسازی که مستقیم تحت سلطه سرمایه های خارجی است در طی سالهای ۴۱ تا ۴۶ و سپس تا سال ۱۳۵۱ دارای چنین رشدی

ارزش تولیدات صنایع داروسازی :

در سال ۴۱ برابر ۳۴ میلیون تومان

در سال ۴۴ برابر ۵۷ " "

در سال ۴۶ برابر ۹۰ " " بود است

و طبق برنامه چهارم باید تا پایان این برنامه یعنی در سال ۵۱ برابر ۴۰۰ میلیون تومان گردد.

(قانون برنامه عمران چهارم فصل ششم صنایع و مسامان)

ارزش تولیدات صنایع داروسازی در عرض سال (۴۱ تا ۴۶) ۳ برابر شده و تا سال ۵۱ بیش از ۱۳ برابر خواهد گردید. این رشد صنایع دارویی تعمیراتی را نیز در وضع آموزشی ایران بوجود آورده است که در اینجا بچند نمونه از آنها اشاره میکنیم.

۱ - دانشکده داروسازی دانشگاه تهران طی سالیهای اخیر متحمل گردیده و بجای آن دانشکده علوم دارویی تشکیل شده است.

۲ - اسامال دانشکده داروسازی تبریز منحل شد و دانشکده علوم دارویی بجای آن در آن گردید. این دانشکده اسامال ۶۰ دانشجو میزیرد. و همچنین مؤسسه علوم آزمایشگاهی طبی که از اسامال تأسیس شده است ۳۰ نفر دانشجو میزیرد.

(کیهان ۱۷ شهریور ۴۷)

۳ - دانشگاه مشهد اسامال در رشته های جدید آموزشی فعالیت های تازه ای خواهد داشت، از جمله در رشته های علوم دارویی، که فارغ التحصیلان آنها مورد نیاز بخش خصوصی است. (از صاحب مطبوعاتی دکتر تنیازی فروردین ۴۹ - آیندگان)

۴ - دانشگاه اصفهان : کمیسیون مأمور مطالعه در وضع دانشکده داروسازی اصفهان بکار خود پایان داد. این کمیسیون نظر دارد که بجای دانشکده داروسازی فعلی دوره چهارساله لیسانس علوم دارویی در دانشگاه اصفهان تشکیل شود. و برنامه های آن که منطبق با پهنرست صنایع داروسازی در جهان تدوین گردیده فارغ التحصیلان را برای کار در دروخانه یا کارخانه داروسازی و یا آزمایشگاه های کنترل دارو قادر سازد. (کیهان هوایی ۲۲ خرداد ۴۷)

تکمه از ماست.

دیدیم که در دانشگاه کشور تحت تأثیر مستقیم سرمایه گزاریهای استعماری و در رشته داروسازی بخاطر خدمت در اینگونه موسسات، دانشکده علوم داروسازی تشکیل میشود. و از آنجا که تشکیل اینگونه دانشکده ها طبق یک سیستم سالم دانشگاهی نیست و امپریالیسم با عجله زیاد و با صرف کترین مخارج در اسرع وقت بعد از کار درونی احتیاج دارد لذا مجریان " انقلاب سفید " و با بهر گوئی طراحان سر سیزده برنامه قادر سازی برای امپریالیسم، دانشکده داروسازی کشور را منحل میکنند و از دانشجویان دانشکده های داروسازی متخصصین علوم دارویی برای کار در کارخانه های صنایع تولید دارو میسازند و دانشکده های داروسازی را بوسیله های تربیت متخصص برای صنایع امپریالیستی در ایران تبدیل میکنند. یک نظر اجمالی فرقی این دو دانشکده را روشن میسازد، در دانشکده داروسازی بطور عمده کار تحقیقی علمی و کشف دارو انجام میزیرد، در حالیکه در دانشکده علوم دارویی متخصصین کار در صنایع دارویی تربیت میشوند. ماهیت این خیانت کاریها موقتی بخواهی بخوبی مشاهده میگرد که در ایام تمدن دانشجویانی که در این مؤسسات پذیرفته میشوند بسیار کم هملا در مؤسسه علوم آزمایشگاهی طبی در دانشکده تبریز در سال ۴۷ فقط ۳۰ دانشجو و در رشته علوم دارویی ۶۰ دانشجو پذیرفته شده اند. آنها بخاطر تربیت ۳۰ دانشجوی علوم آزمایشگاهی طبی و فقط ۶۰ دانشجو در رشته علوم دارویی در سال، باید دانشکده ای را منحل و تبدیل بدانشکده دیگری کرد. آنها صرف ایسهمه مخارج گزاف و در شکن بخاطر ایجاد مؤسسات و دانشکده هایی که فقط ۳۰ یا ۶۰ دانشجو میزیرند را میوان منطبق، سالم و مترقی دانست و بخصوص وقتی که این خرجهای کلان برای این تمدن دانشجو انجام پذیرد که آنها مستقیم در خدمت صنایع امپریالیستی و طبق احتیاجات آنها صورت پذیرد، آنها میتوان بر این نام انقلاب آموزشی نهاد ؟

تعمیر معنوی آموزش دانشگاهی تحت برنامه های نو استعماری امپریالیستی با ایجا خاتمه نیابد. ما در زیر چند نمونه

دیگر از آنرا ذکر میکنم :

دانشگاه پهلوی شیراز با دو دانشگاه آمریکائی قرار داد امضا نموده و تحت تاثیر مستقیم احتیاجات آنها و توسط آن دانشگاهها مستقیم در خدمت سرمایه گزراهای آمریکائی قرار میگیرند . قرار داد دانشگاه پهلوی شیراز با دانشگاه پنسیلوانیا در سال ۴۶ و با دانشگاه کنت در ایالت اوهایو در آذر ۴۸ منعقد گردیده است . قرار داد با دانشگاه های آمریکائی فقط دانشگاه پهلوی و امور دانشجویان را در بر نرفته، بلکه شیوه های باصطلاح نوین آمریکائی تعلیم و تربیت بد، بهرستاق مختلط دانشگاه پهلوی نیز توسعه داده شده است . دکتر رضوی استاد دانشگاه پهلوی درباره شیوه آمریکائی تعلیم و تربیت چنین نوشت : " در دبیرستان مختلط دانشگاه پهلوی که در کراسی و روشهای نوین آموزشی حاکم است، دانش آموزان دختر و پسر در کنار یکدیگر درس میخوانند . معلمین اکثرا از استادان دانشگاه پهلوی شیراز انتخاب شده اند و تجهیزات انسانی دبیرستان بر اساس شیوه های نوین آمریکائی است .

ما میخواهیم از چهار چوب خاص و موجود وزارت آموزش و پرورش بیرون بیاییم و در یک فضای باز و با استفاده از آخرین روشهای تعلیم و تربیت گام برداریم . " دکتر رضوی اضافه میکند : " اما نباید فراموش کرد که این سیستم نوین تعلیم و تربیت در خود آمریکا هم شرکات خوبی به بار نیآورده است . " (آینده گان - شماره ۶۵ - سال ۴۸)

آیا نام این عمل چیست ؟ این خیانت آشکار با امر آموزش ملیونها طفل دبستانی و دبیرستانی نیست ؟ که آقایان استادان دانشگاه پهلوی با وجود اینکه میدانند این باصطلاح سیستم آمریکائی تعلیم و تربیت که در خود آمریکا هم شرکات خوبی به بار نیآورده است ولی با پیشروی تمام سعی دارند تا این سیستم گدازنی را در دبیرستان و دانشگاه پهلوی پیاده کنند . نمونه های دیگر سوئی دان دانشگاه در خدمت به برنامه های نو استعماری را در دانشگاه تهران و امر کشور دانشگاهی مبینیم : " اساتذانه مؤسسه آموزشی و تحقیقات تعاونی در جلسه اخیر شورای مرکزی دانشگاهها تصویب شد . بموجب این اساتذانه موسسه ای بظنظور تربیت افراد متخصص و تحقیق در رشته های مختلف تعاون در دانشگاه تهران تأسیس میگردد و این مؤسسه برای پیشرفت هدفها و برنامه های آموزشی خود از کمک سازمان مرکزی تعاون کشور استفاده خواهد کرد . " (تلاش - مهر ۴۶)

در یک کلام دانشگاه تهران مأموریت دارد برای استعمار بیشتر توده های عظیم دهقانان توسط سرمایه های رئالی بنیاد پهلوی و بانکهای خارجی بنام صندوق مرکزی تعاون گام در تخصص تربیت کند و در اجرای این برنامه از کمک این مؤسسات استعماری برخوردار خواهد شد . مجید رهنما وزیر علوم گفت : " بزودی از جانب بنیاد فورد یک کارشناس جهانی که در امر تکثیر تحقیق و تجربه کافی دارد به ایران خواهد آمد تا با متخصصان ایرانی به بحث و تبادل نظر بپردازد و با توجه بشرايط زمان و مکان مملکت ما طریقه مناسبی را برای انتخاب دانشجو پیشنهاد کند . " (رهنما - تهران آگوست ۱۰ شهریور ۴۷)

مختصر تذکر اینکه بنیاد فورد وابسته بکمیته فورد در آمریکا است و عمل اجرای طرحهای امپریالیسم آمریکا در حدود ایالت متحده و در جهان میباشد . آقای وزیر نمیگوید که چرا باید نماینده امپریالیسم آمریکا طریقه انتخاب دانشجو را در ایران پیشنهاد کند . ولی وقتی که مقررات جدید کتکوز تصویب میشود و افراد بالای ۲۵ سال از ورود بدانشگاه محروم میشوند و باید از این طریق جذب بازار کار - یعنی در خدمت استواری امپریالیستی در صنایع استعماری آنان در ایران مشغول بکار شوند ، مطلب روشن میشود که چرا نماینده بنیاد فورد آمریکائی طریقه انتخاب دانشجو را در کشور ما تعیین میکند، و نه متخصصین و افراد تحصیل کرده، مومن و شریف ایرانی .

نمود امپریالیسم در امر آموزش فقط از طریق سمت دهی و نفوذ در برنامه های دانشگاهی و مؤسسات دولتی انجام نمیکرد و بهمین جا خاتمه نمیابد . دولت ایران دست سرمایه داران خارجی را کاملا باز گذاشته تا از طریق سرمایه گزاری مستقل در آموزش و پرورش با امر آموزشی مردم میهن ما را در اختیار خود گیرند . در برنامه چهارم مجموع سرمایه گزاری ثابت بخاطر آموزش و پرورش ۲ ملیارد و ۲۷۰ میلیون تومان ذکر شده است .

از این مبلغ ۸۰۰ میلیون تومان آن مستقیم توسط بخش خصوصی و ۱۴۷۰ میلیون تومان آن توسط بخش عمومی از طریق سازمان برنامه سرمایه گزاری میگردد . (قانون برنامه عمرانی چهارم)

بجایارت دیگر آنچه که روم علنا اعتراف میکند اینست که بخش خصوصی - عموما تحت سلطه سرمایه داران خارجی - در حدود ۴۰٪ از کل سرمایه گزراهای رشته آموزش و پرورش را در اختیار دارد . خود این میزان حکایت از نفوذ

فوق العاده سرمایه گزاران خارجی در تعیین محتوی و رشد آموزش و پرورش در برنامه چهارم است. اما واقعیت امر از اینهم بیشتر است. در زیر نشان خواهیم داد چگونه آنچه را که رژیم تحت عنوان سرمایه گذاری بخش عمومی یعنی دولتی عنوان میکند خود نیز ماهیتا سرمایه گذاری استعماری است. اطلاعات ۱۹ مرداد ۹۴ نوشت: "برای تشویق سرمایه گذاری خصوصی در زمینه آموزش و پرورش که در خلال هدفهای برنامه چهارم عمرانی کشور توصیه شده است در نظر است اشتراقاتی که از طرف سازمان برنامه برای اینکار تخصیص داده شده بانک اعتبارات صنعتی بصورت وام در اختیار اشخاص حقیقی یا حقوقی قرار گیرد. یا استفاده از این وام برای احداث و یا توسعه و تکمیل دانشگاهها و همچنین خرید تجهیزات آموزشگاههای حرفه ای و آزمایشگاههای متوسطه نظری اقدام خواهد شد. حد اکثر میزان وام بموجب طرحهایی که در این زمینه تهیه شده برای مؤسسات آموزشی در تهران ۴۰٪ و در شهرستانها تا ۶۰٪ هزینه کل طرح خواهد بود." ملاحظه میشود که آنچه را رژیم بعنوان سرمایه گذاری دولتی اعلام کرده است از طریق بانک اعتبارات صنعتی - خود وابسته به سرمایه های آمریکائی - اجرا میشوند. و جانب اینستکه این بانک برای طرحهای آموزشی تا ۶۰٪ کل هزینه طرح وام میدهد. این مطلب از ۳ جهت قابل توجه است: اول اینکه سرمایه های آمریکائی با بهره ۸٪ بجرمان میمانند و از این طریق سودهای کلانی عاید منابع مالی امپریالیستی خواهد شد. دوم اینکه این سرمایه های آمریکائی علاوه بر سود ۸٪ که از طرف بانک احد میشود، کنترل طرحها و گسترش امور آموزشی را نیز بدست میگیرند، زیرا برحسب این تا ۶۰٪ هزینه کل آن وام بانک باشد تحت نظر مستقیم بانک مزبور صرح ریزی و اجرا خواهد کردید و با وابستگی سرمایه این برنامه به بانک خود برنامه ضرورتا وابسته و تابع بانک خواهد بود. سوم اینکه این سرمایه های آمریکائی که تا ۶۰٪ هزینه کل هر طرح بصورت وام در اختیار سرمایه گزاران ایرانی قرار میگیرد نقش جانب سرمایه های ایرانی در خدمت برنامه های نو استعماری را بعهده دارند، زیرا وقتی که برای اجرای طرحی تا ۶۰٪ وام بانکی داده میشود، ۴۰٪ بقیه را باید سرمایه های ایرانی کارسازی نمایند، یعنی با هر وام بانک معاداری سرمایه ایرانی جذب میشود و از آنجا که میزان وام نسبت بکل هزینه بالا بوده و تا ۶۰٪ کل هزینه میسرند، بنابراین آن مقدار کنترل طرح با سرمایه بانکی است و نه با سرمایه های ایرانی که جلب این سرمایه گذاری میشوند. بنابراین آن مقدار از سرمایه های ایرانی که میتوانست بطور مستقل در امر آموزش و پرورش بکار بیفتند با مشارکت در این برنامه ها، استقلال خود را از دست داده و غیر مستقیم تابع سرمایه های خارجی میگردند. مشاهده میگرد که فرمول - ایجاد تعادل بیشتر بین آموزش و احتیاجات متنوع تولید - که قبلا نقل کردیم به چه مفهومی است. در یک کلام معنایش استعماری کردن هرچه بیشتر آموزش دانشگاهی و حرفه ای میهن ما از طرفی در خدمت سودجویی هرچه بیشتر امپریالیسم و از طرف دیگر در جهت بیگانگی هرچه بیشتر این آموزش از احتیاجات واقعی رشد و تکامل جامعه ما است.

حال که ماهیت تغییراتی را که رژیم بر مبنای قانون عمرانی چهارم و در خدمت به برنامه های نو استعماری انجام داده است شناختیم بهتر میتوانیم ماهیت برنامه تبلیغاتی باصطلاح انقلاب آموزش و پوچی وعده های رژیم ایران را دریابیم. ما در زیر هین گفته های خود رژیم نشان میدهیم که تا چه اندازه آبرورده ها توخالی و قلابی و ماهیتا تبلیغاتی بوده اند و از آنچه که شاه بعنوان تحول در امر آموزش از دلمان مادر تا آموزش عالی وعده داد جز چند تغییر سطحی و نو استعماری از قبیل تعویض رؤسای دانشگاه ها و غیره تا تبدیل دانشگاه های داروسازی به دانشگاه علوم دارویی و ایجاد رشته های تعاون و معاسیات در خدمت سرمایه گذاری امپریالیسم چیز دیگری انجام نشده است. مجله خاورنگ شماره ۶۸ سال ۴۸، یک سال و اندی پس از "انقلاب آموزش" نوشت: "چنانچه در نخستین گهرانس ارزشیابی از انقلاب آموزش شهرد افتاد ارزشیابیها جز ارائه گزارش ساده نبود." و در باره عدم اجرای وعده ها نوشت: "وزارت علوم وعده داد که کارکنان ورودی دانشگاه را حل خواهد کرد. آیا روالی را که برای سال جاری انتخاب کرده است به توزیع استعدادها، در دانشگاهها کمک میکند یا به تقسیم نسیب بین آنها. دانشگاه تهران وعده داد که انقلاب اداری خواهد کرد. و از طریق دیالوگ واقعی فاصله بین استاد و دانشجو را خواهد کاست و اصل مرکزیت پارلمانی در دانشگاه اجرا میسود."

نویسنده پس از انتقاد به کندی کارها و اینکه چرا گزارش آن داده نشده است سؤال میکند که کندی این کارها از کجا ناشی میشود. علی امیرانی، سردبیر خواننده نیها میگوید: "مسئولان دانشگاهها به جای همدردی با مردم و همکاری با دستگاهها در رفع نیازهای حال و آینده کشورشان، همدیگر میان پست هذیان استکه بصورت نطق و بیان و اظهار

نظر و مصاحبه و ریزتاز یا پرداخت حق اندر از همان بودجه ای که باید صرف تحقیقات بشود بجیب روزنامه های عصر مهیزد و آنها هم با شرح و تفصیل بخورد مردم میدهند . " اطلاعات در آبان ۱۳۴۹ یعنی دو سال و چند ماه پس از باصطلاح انقلاب آموزشی مینویسد : " وزیر علوم و آموزش عالی که از بدو تاسیس این وزارت خانه مسئول آموزش عالی سلطنت است و اولین وزیر علوم خوانده میشود از زمان انقلاب تاکنون مرتب دانشگاههای کشور را مورد بازبینی قرار داده و وعده هایی داده است اولی بعضی از روسای دانشگاهها عقیده دارند که ایشان وعده هایشان را عملی نکرده اند . "

رژیم ادعا کرده است که تا پایان برنامه چهارم یعنی سال ۵۱ تعداد دانشجویان به ۶۰ تا ۷۰ هزار نفر خواهد رسید و آقای علم ادعا کرده است که دانشگاه پهلوی تعداد دانشجویان در سال ۵۱ به بیش از ۵۰۰۰ نفر میرسد . ببینیم آیا این ادعاها انجام پذیر است ؟ دانشگاه پهلوی در عرض ۶ سال یعنی از سال ۴۴ تا آخر ۴۷ با صرف ۱۵۰ میلیون تومان فقط ۷۵۰ نفر به تعداد دانشجویان خود افزوده است ، از طرف دیگر رژیم ایران برای گسترش دانشگاهی و رشد دانشجویان در مجموعه برنامه ۵ ساله چهارم مبلغ ۶۰۰ میلیون تومان اختصاص داده است . ملاحظه میشود به نسبتی که این آقایان خرج میکنند اگر دولت تمام بودجه برنامه چهارم خود را فقط به دانشگاه پهلوی اختصاص دهد ، باز هم نمیتواند بهیچانی که آقا علم برای این دانشگاه ادعا کرده است یعنی ۵۰۰۰ دانشجوی در سال ۵۱ برسد ، چه رسد که علاوه بر ۵۰۰۰ نفر دانشجوی دانشگاه پهلوی تعداد بقیه دانشجویان کشور را نیز دو برابر کند . به گفته علم دانشگاه پهلوی از کمک های بیدریغ دولت سازمان برنامه شرکت ملی نفت ایران ، کسرسیم شرکت های عامل نفت و منابع دیگر برخوردار است . چند آمار وضع خرج و سرمایه گذاری و رشد دانشجویان را در دانشگاه پهلوی نشان میدهد . طبق آمار رسمی دولت ایران :

— در سال ۴۲/۴۳ یعنی سال شروع باصطلاح فعالیت دانشگاه پهلوی این دانشگاه در آری ۹۰۴ دانشجوی بود و بودجه مستمری آن یازده میلیون و ۳۰۰ هزار تومان .

— در سال ۴۷ بودجه مستمری به ۵۳ میلیون تومان افزایش یافت در حالیکه تعداد دانشجویان ۱۶۶۴ شده است . یعنی در عرض ۶ سال مستمری تقریباً برابر شده ، در حالیکه تعداد دانشجویان هموز دو برابر هم نشده است . اگر به ارقام بودجه مستمری بودجه عمرانی دانشگاه پهلوی را نیز اضافه کنیم میزان رشد خرج نسبت برشد دانشجویان در این دانشگاه بهتر میتوانیم مشاهده کنیم . طبق گفته های آقای علم رئیس آنزمان دانشگاه پهلوی از سال ۴۲ تا ۴۶ به میزان ۷۴ میلیون تومان برای عمران دانشگاه از زمین و ورزش و سائن غذاخوری تا تکمیل کلاس و کادر آموزشی خرج کرده اند . در سال ۴۷ نیز میزان بودجه عمرانی ۳۰ میلیون تومان بوده است و بنابراین جمع بودجه عمرانی در عرض ۶ سال ۱۰۴ میلیون تومان بوده است . ملاحظه میشود که ۱۰۴ میلیون تومان سرمایه گذاری بعلاوه افزایش بودجه مستمری از ۱۹ به ۵۳ میلیون تومان فقط توانسته است تعداد دانشجویان دانشگاه پهلوی را از ۹۰۴ به ۱۶۶۴ نفر برساند ، یعنی با صرف حدود ۱۵۰ میلیون تومان هزینه در عرض ۶ سال ۷۵۸ نفر بعد از دانشجویان دانشگاه پهلوی افزوده است . برای روشن تر شدن مطلب مقایسه دیگری میکنیم . بودجه مستمری این دانشگاه در سال ۴۷ برابر ۵۳ میلیون تومان و بودجه عمرانی در همان سال برابر ۳۰ میلیون تومان بوده است . جمع کل بودجه ۸۳ میلیون تومان در سال ۴۷ بوده است . تعداد کل دانشجویان در همان سال ۱۶۶۴ نفر ، یعنی به نسبت هر دانشجوی تقریباً پنجاه هزار تومان در سال خرج کرده اند . وقتی بدانیم خرج متوسط هر دانشجوی در آلمان طبق آمار رسمی دولت ایران ۹۰۰ دلار یعنی برابر با ۳۳۰۰ تومان در سال است میتوانیم به اجحاف رژیم نسبت به دانشجویان ایران بی بچیم . میزان هزینه ای که بنام خرج یک دانشجوی از بودجه مملکت بغارت میروند ، بعنوان مثال بیش از ۱۵ برابر مبلغی است که دولت آلمان خرج هر یک از دانشجویان خود بطور متوسط میکند ، صرف نظر از اینکه محتوی و کیفیت علمی آموزش در دو کشور اصولاً با هم قابل مقایسه نیستند . ما در اینجا وارد این بحث نمیشویم که این پولهای کلانی که بنام خرج برای امر آموزشی در ایران صرف میشود بجیب چه اشخاصی سرانبر میشوند و چه بسر آنها میآید ، چون کیست ندانند که در دستگاههای بوروکراتیک هیئت حاکمه آنچه که حاکم است رشوه خواری و ارتشاء میباشد ولی این مسئله از این جهت برای ما قابل اهمیت است که رژیم سر سیرده ایران با انتشار ارقام درشت بودجه دانشگاهی و آموزش ، که در بالا روشن شد چگونه بعصر میرسند ، سعی در فرهنگ دوستی و فرهنگ خواه جلوه دادن خود میکند ، در حالیکه نشان دانشگاههایتا شد

آن بوده و درست عکس آنرا عمل میکند - با جابجایی و جنجال تبلیغاتی از یکطرف توطئه های خائفانه و ارتجاعی خود را میخواهد اقداماتی ملی قالب کند و از طرف دیگر بودجه ضعیفی را هم که برای امر آموزش و پرورش در ایران برنسانه ریزی میکند، عملاً بجهت سرسپردگان و خود فروشان سرانیز میکند که خود در رأس امور قرار داده است تا هرچه بیشتر غلامه بقدرتی را برگردن آنان بخشرد و شکستنا را سیر نکند ارد . و این همه در هنگامیکه بقول رژیم " آوای انقلابات رنگارنگ " وی از جفته باصطلاح انقلاب آموزشی از چهار گوشه جهان بگوش میرسد و جهانیان بر " انقلابی درجه اول ایران " شاه ایران عامل سرسپرده امپریالیستها آفرین میکنند .

از آنچه که تاکنون گفتیم جمع بندی میکنم :

این باصطلاح انقلاب آموزشی بمنابجه جزئی از کل برنامه باصطلاح عمرانی چهارم عمل میکند . این برنامه که بطور عمده در زمینه های مختلف سرمایه گذاری نو استعماری طرح ریزی شده و تا حدودی نیز بعمل در آمده است بطور عمده و روشن در خدمت منافع اقتصادی سیاسی و زمینه های دیگر استعماری بوده و از هر حیث دارای ماهیت اسارت باری برای مردم ایران است . امپریالیسم جهانی و در رأس آن امپریالیسم توطئه گر آمریکا بحالت رشد ریز افزون جنبش های رهایی بخش ملل تحت ستم، بالاجبار سرمایه های متورم خود را متوجه کشورهای نظیر ایران میکند که در آنها جنبش ملی رهایی بخش هنوز آنچنان رشدی نیافته که بمنوان نموده مانند خلقهای کشورهای هند و چین پیش از چند دهه سی به پیروزی نهایی بر امپریالیسم و ارتجاع داخلی فاصله داشته باشد و برپایه این وضعیت امپریالیستهای بین المللی امیدوارند تا هنوز چند صلبی از باصطلاح ثبات سیاسی اینگونه کشورها باقی است، باسرت و عدت هزینه تمامستر سرمایه های متورم خود را در آنها بکار انداخته و سود های کلان بجهت بزنند . با بکار افتادن اینگونه سرمایه های اسارت بار در ایران رژیم خود را ناگزیر میبیند که در زمینه آموزش و فرهنگی کشور نیز تغییراتی چند در جهت تحکیم و تضمین سود و منافع اربابان امپریالیستش بوجود آورد . و مجموعه سیستم فرهنگی و آموزشی کشور را در خدمت تضمین پیشبرد برنامه های استعماری ه ساله چهارم و بخاطر تربیت کادرهای فنی ، اداری و متخصصین ایرانی ، که نیروی کار ارزان قیمتی را در خدمت سرمایه های امپریالیستی تشکیل میدهند ، تغییر دهد . در عین حال رژیم ایران برای سرپوش نهادن بر این تغییرات نو استعماری دست بیک تبلیغات وسیع و پر سر و صدا زده تا چنین وانمود نماید که این دولت ایران است که خود را اساساً بفرق تغییر اوضاع آموزشی اقتاده و بخاطر بهبود و ارتقا فرهنگ و آموزش مردم مایل به ایجاد تحول در این امر است .

از طرف دیگر روشنفکران میهن پرست که بیوند عمیقی با توده های خلق دارند تحت تاثیر مبارزات آنان و با آگاهی از ماهیت رژیم هر روز بیش از پیش مبارزات حق طلبانه خود را گسترش میدهند و پرده از تیرنگ های رژیم بر میدارند . رژیم ایران که قادر به خنثی نمودن تاثیر مبارزات روشنفکران متمدنی نیست میکوشد تا تحت عنوان " انقلاب آموزشی " از طریق تبلیغات پر هیاهو بخیال خود جنبش روشنفکران به ویژه فرهنگیان و دانشجویان را منحرف نموده و بخشی از آنان را فریفته و بدنیال خود بکشاند تا از این طریق هم این جنبش متمدنی را تضعیف نموده و هم تعدادی از آنان را برای خدمت در دستگاه بوروکراتیک زهوار در رفته خویش تربیت نماید .

در قسمت اول رساله دیدیم که ادعاهای رژیم مبنی بر اینکه "انقلاب آموزشی امر آموزش را از دامان مادر تا تحصیلات عالی درگزن خواهد ساخت" و "وده های توخالی و بوی بی‌نسی نیست و رژیم نسیبا نتوانسته است باصطلاح انقلاب آموزشی را بهمه سطح و زمینه های آموزشی بکشانند بلکه حتی عاجز است به آنچه که خود نیازمند است دست یابد . بی سبب نیست که باوجود تغییراتی که در قسمت اول رساله از آنها نام بردیم و همچنین سروصداهای سرسام آوری که به وسیله دستگهای تبلیغاتی خود در وصف "انقلاب آموزشی" برآه انداخته است و بالاخره باوجود این پول خرج کردن های گزاف رژیم مجبور است د اطلبانکارآموزی و تخصص یادگیری را روانه خارج سازد .

حال که توانستیم تا اندازهای ماهیت اسمعاری تغییراتی را که در وضع آموزشی ایران بوجود آمده و بوی تبلیغاتی را که تحت نام انقلاب آموزشی عنوان گردیده و ناتوانی رژیم را حتی در انجام هدفهایی که مستقما در خدمت خود اوست روشن سازیم مختصرا نگاهی به وضع آموزشی پرورش ایران بیکشم و ببینم که پس از اینهمه ادعا و سرو صدا و خرج بودجه ملکی وضع آموزش و پرورش در مین ما چگونه است . و آیا پس از این باصطلاح انقلاب آموزشی اوضاع بهبودی یافته است و آیا اکنون دیگر واقعا آموزش و پرورش مدرن و پیشرفته در مین ما حاکم است ؟ برای روشن شدن این مطلب اوضاع آموزش ایران را بخصوص پس از انقلاب آموزشی بررسی میکنم . محتر تحقیقی نشان میدهد که در مین ما امر آموزش و پرورش با عمارتحتوی گذشته و در همان راه ناسام و مخالف با نیازمندیهای عمومی مردم حرکت میدهد و در مدارس ایران محتوی تدریس بی ارزش و غیر واقعی و نسبت به زندگی روزمره مردم بیگانه و نا آشناست . امکانات تحصیلی نذافی عقب مانده و ابتدائی وضع روحی و پنداشتی شان در ان بسیار بد است . آنچه که باید در مورد سیستم آموزشی اولین مسئله ای که باید در مورد وضع آموزش و پرورش مورد دقت قرار دهیم مسئله محتوی آموزش است که در آموزشگاهها تدریس میشود . اگر در بررسی وضع آموزش باین مسئله اصلا توجهی نکنیم قادر نخواهیم بود که ماهیت اسمعاری آموزش را در ایران دریاهم و بناچار درچار این اشتباه میبوم که وضع آموزش ایران فقط از نظر دنی و تعداد دانش آموز و یا در بهترین حالات خود از نظر کمبود و نقص وسائل و شیوه و تکنیک کار خراب است ولی این کمبود ها در واقع کمبود اساسی نیست بلکه کمبود اساسی در ماهیت آموزشی است که اجرا میشود . بعنوان نمونه در آلمان هیتلری بیسواد ی موجود نبود یا میزان بسیار ناچیزی موجود بود و شیوه های آموزش و تشکیک کار نیز پیشرفته و در سطح بالا بود ولی نمیتوان از آموزش خوب و دارای کیفیت عالی سخن گفت . بلکه سلطه نازیها ناکزیر مرتجعترین محتوی آموزش را برای مردم آلمان دربر داشت و بطور کلی میتوان گفت اگر ماهیتقا آموزش فاسد و ارتجاعی باشد حتی شیوه و تکنیک خوب به عامل مخرب تبدیل میشود و هرچه ما صیت آموزش و فرهنگ فاسد تر باشد بهمان اندازه وسائل مدرن و شیوه هایی که در خدمت بسط و توسعه این فرهنگ و آموزش آن بکار میروند مخرب تر و گمراه کننده تر هستند .

حال ببینیم در کتابهای درسی چه نوشته شده است و دانش آموزان چه میآموزند :

طبقات حاکمه ایران بوسیله استثمار توده های وسیع مردم در رفاه مادی بسر میبرند . حفظ این رفاه مادی فقط بوسیله استثمار و شدت فشار مادی از جانب آنان به مردم ستم کش انجام نمیکرد بلکه رژیم درست بخاطر حفظ این بهره کشی است که به تبلیغ مجموعه افکار خود میبرد از . همان قدر که اشاعه این افکار برای ادامه ظلم از جانب طبقات ارتجاعی لازم است بهمان میزان بلکه بیشتر مبارزه با این افکار از وظایف ضروری توده های محصل و دانشجو و دیگر افکار و طبقات ستمکش ایران بخاطر رفاهی از اموریالیسیم و ارتجاع و زندگی در ایران آباد ، آزاد و مستقل است .

در این قسمت از رساله فرصت آن نیست که به تجزیه و تحلیل تمام افکاری که بوسیله وسائل آموزشی و بشریاتی مختلف مانند تلویزیون ، رادیو ، مطبوعات و کتب که بخاطر حصد منافع رژیم تبلیغ میشود پرداخته شود بلکه بعنوان نمونه به بعضی از جوانب آموزش در مدارس میپردازیم . کتابهای درسی پر است از تبلیغ و ترویج افکار نادرست و فرهنگستگ اسمعاری و ارتجاعی . برای نمونه توجه کنید : در کتاب ششم دبیرستان در مورد برخورد به انقلاب مشروطه چنین میخوانیم که از دوره فتحعلی شاه قاجار بهمد ارتباط میان ایران و اروپا آغاز شد و رو به تزاید و توسعه نهاد و آوردن متخصصان فنی در امور نظامی و مهندسی و ایجاد مدارس برای کارآموزان در ایند فزون و فرستادن دانشجو و کار آموز به کشورهای اروپا و علی الخصوص فرانسه و انگلستان و رقابت های دول فرانسه و انگلیس و روس باعث شد که چند دسته

از هیئت‌های نظامی و فنی خارج به ایران بیایند و میان ایرانیان و اروپائیان رابطه بیشتری ایجاد گردد و اندک اندک ملت ایران با تمدن غربیان آشنائی حاصل کند و فکر تخییر حکومت و ایجاد دولت قانونی افست .

در این نوشته میتوان دید که چگونه رژیم که منافع ملی ما را در دستی تحویل امپریالیسم جهانی داده است برای خوش خدمتی بآنان هیچ ابائی ندارد که واقعیات تاریخی را بپنجه خود تحریف کرده و این دست آورد نهمرمانانسی چون باقرخان و ستارخان و دیگر انقلابیین و توده های زحمتکش را بخاطر رهائی از استبداد امپریالیستی و ارتجاعی بعنوان آشنائی رفته رفته ملت ایران با تمدن و فرهنگ غربیان که مقصودشان همان هیئت‌های نظامی خارجی باشد جا بزنند . انقلاب مشروطیت با خون ملت ایران آبیاری شده است نه با تحفه هیئت‌های خارجی امپریالیستی .

یکی از افکاری که در کتب درسی تبلیغ میشود همان نژاد پرستی است . این مسئله در تاریخ آموزش و تعلیم و تربیت در ایران سابقه دارد . بطوریکه دکتر صدیق وزیر فرهنگ رضا شاه در کتابی که در سال ۱۹۳۱ در نیویورک منتشر نمود صریحاً در قسمت تعلیم و تربیت و هدف‌های آن نوشته بود که ایجاد آگاهی در مردم درباره گذشته ایران از طریق نشان دادن ترقی نژادی یکی از هدف‌های تعلیم و تربیت در ایران است . این مسئله که چرا دکتر صدیق باین روشی گفت که ترقی نژادی را بایستی در ایران ترویج کنند مربوط به دورانی است که تز فاشیستی ترقی نژادی بوسیله هیتلر تبلیغ میشد و حکومت‌هایی مثل ژرفاساه هم میخواستند از تافله کشورگشائی هیتلری عقب نمانند . اما در عصر کنونی یعنی در زمانیکه مبارزات خلقها در سراسر جهان رشد کرده اند و نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی از طرفی خلقها محاصره شده اند و نیز آموزش و پرورش کوشی به صراحت دکتر صدیق نمیواند بگوید که اشاعه افکار نژاد پرستانه از هدف های سیستم تعلیم و تربیت در ایران است ولی اگر بنگاههای درسی منجمله قرائت فارسی نظری بیفکیم میبینیم که همان افکار ارتجاعی و نژاد پرستانه منتهی در قالب جملات پادشاه و موضوعهای دیگر به جوانان کشور ما تحمیل میشود . رژیم که از دید با اصطلاح مخالف با نژاد پرستی غیر ایدئولوژیک غیر طبقاتی و خلاصه غیر ایسی بمسائل برخورد میکند توسط تاریخ نویسان خود در کتاب ششم فعلی دبستان چنین میگوید :

عربها با وجود خود پسمندی و با وجود کینه ایکه به ایرانیان داشتند هرگز از آنها بی نیاز نبوده اند زیرا خود در کشور داری هیچگونه ذوق و استعداد و تجربه ای نداشتند . از این رو خلفا پیوسته وجود ایرانیان را در کار ادارت کشور مختمن میسرند .

در اعماق این سطور میتوان دید که چگونه رژیم سعی دارد بخاطر حفظ منافع سیاسی خود در خاورمیانه رفته رفته در ذهن جوانان ایرانی روحیه نژاد پرستی و احساسات ضد عربی بوجود آورد .

در کتابهای قرائت فارسی بطور سیستماتیک و منظم روحیه فرمان برداری تبلیغ میشود و نیز میتوان دید که چگونه این نظریه نادرست و ارتجاعی که خانواده اساس و الگوی تمام روابط اجتماعی چه در سطح ملی و چه در سطح بین المللی است ترویج میشود . هدف‌های سیاسی رژیم از ترویج این تزا اینست که نشان دهند طبقات حاکمه اگر هم ستمگر باشند معنی ندارد و بلعکس طبقات ستمکش بایستی از آنها فرمانبرداری کنند و مطیع باشند . هیتلر و نازیها نیز از این تزیان تپی خود دفاع کردند ولی عملاً سرشان بسنگ خورد . نازیها میگفتند نژاد آریا و ملت آلمان در رأس آن بایستی بعنوان بهترین نژاد بهر وسیله ایکه شده دیگر نژاد هارا تحت سلطه خود در آورند و مطیع و فرمانبردار خویش سازند .

در کتابهای سالهای مختلف پرورشی میتوان دید که بر اساس این فلسفه ارتجاعی اجتماعی فرزند همیشه بایستی از پدر زن همواره از شوهر و همینطور شاگرد از استاد ملت از شاه و ملل جهان از سازمان ملل متحد اطاعت کنند . در کتاب دوم دبیرستان میخوانیم : افلاطون گوید : بدترین فرزندان آن بود که مطیع پدر و مادر نشود در جایی دیگر میخوانیم : از آداب و حقوق شاگرد با استاد آنست که خدمت و قبول فرمان استاد برخورد لازم داند و پیوسته او را موقر و منظم دارد . در کتاب ششم ابتدائی میخوانیم که :

زبغوب فرمانبر پارسا کند مرد درویش را پادشاه

در کتاب اول دبستان بمغز حساس کودک ایرانی این تز را فرو میکنند که :

هریک از ما در خانه ای زندگی میکنیم . این خانه بزرگ کشور ما ایرانست . ما در این خانه بزرگ مثل یک خانواده هستیم . شاه مثل پدر این خانواده است . ما مثل فرزندان او هستیم . شاه همه ما را دوست دارد . ما شاهنشاه

مهربان خود را مثل پدر خود دوست داریم .

بعد از اینم در کتاب سوم دبیرستان یعنی وقتی اکثریت جوانان کشور بسن متوسط ۱۶ سالگی رسیده اند با هزاران مشکل اجتماعی روبرو شده اند و باین مسئله آگاهی یافته اند که این رژیم شاه است که باعث این همه مشکلات اجتماعی اوست برمیگرداند و می نویسند :

ز کیتی تو خشنودی شاه جوی میاشید گمشتاخ با پا دشا
مشو پیش نختش بگر تازه روی
بویژه کسی کو بود پارسا

کار این تشبیه و کار این تز بجائی میکشد که در کتاب پنج دبستان در مقاله ای تحت عنوان سازمان ملل متحد ملک دنیا بعنوان خانواده و سازمان ملل بطور ضمنی بعنوان پدر خانواده معرفی میشود . در این مقاله پس از شرح کوتاهی راجع به اختلاف ملتها باهم که آنرا بطور عمده در اختلافات ظاهری مثل طریز خوراک و پوشاک و زبان میبینند میویسد :

اگنوب اگر ملتها را به خانواده بزرگی تشبیه کنیم میبینیم که مانند اعضای خانواده گاه همگی در کمال صلح و آرامش در کنار هم بسر میبرند و گاه برسر اختلافات جزئی ناسازگاری را آغاز میکنند . این ناسازگاری میان ملتها گاه بسیار شدید میشود و به زد و خورد های خونین و سخت منجر میگردد که آنرا " جنگ " مینامند

نویسندگان رژیم در کتابهای درسی سعی دارند بهیر ترتیبی شده توده های محصلین و دانشجویان را فریفته و جعلی رشتد آگاهی سیاسی آنها را طوری بگنیزند که نتیجتا بسازش با اوتن در دهند . مسئله غیر طبقاتی نشان دادن جوامع بشری در عصر ما و انقلابی نشان دادن خود به طرق مختلف نمونه های روشنی از این عوام فریب است .

در کتاب دوم دبیرستان از محمد علی فروزی میخوانیم که : در این روزگار کلیه قوانین در باره عموم ناس یکسان وضع میشود . . . بسیار اتفاقی افتاده است که طبقات مردم به یکدیگر امتیاز داشته اند جماعتی از نمایان محسوب میشدند و از تحت نفوذ بعضی از قوانین خارج بوده اند و غالباً از دادن مالیات معاف بوده اند و رسیدن به برخی از مناصب و مناصب به افراد یا طبقاتی خاص اختصاص داشت .

ولی امروز عموماً این اختلافات موقوف شده و اگر هم در جاتی عنوان امتیاز باقی باشد فقط افتخاری است . دانش آموزانی که با پوست و گوشت خود عمر روز از طریق مشاهده فقیر و غنی گرسنه و سیر و جور تبعیض و پارتی بازی در مدارس و در دیگر موسسات اجتماعی و بوسیله هزاران هزار مشاهدات مستقیم و غیر مستقیم بوجود طبقات ، اختلاف طبقاتی و تالاحره ماهیت طبقاتی بودن جامعه بین میبرند بسیار مسخره است که باور کنند دیگر امروز در هیچ جای دنیا و از جمله در ایران طبقات و اختلاف طبقاتی وجود ندارد . گویا آن دانش آموزان مرفه ای که با کاد پلاک بدرسه آورده میشوند بصورت افتخاری مرفه هستند نه در واقعیت و یا آن کودکی که در کلاس از گرسنگی غش میکند فقط خیال میکند که گرسنه است .

در عین کوشش برای غیر طبقاتی جلوه دادن جامعه رژیم میکوشد با تبلیغ روی باصطلاح انقلاب سفید خود و انقلاب از بالا مد پرحانه جایی در دل و مغز توده های وسیع محصلین پیدا کند . ولی نه این توده های دانش آموز این تنوری های شکست خورده را باور میکنند و نه دبیران میهن پرست حاضرند به تبلیغ این دروژها بپردازند بطوریکه اخیراً عده ای از دبیران علوم اجتماعی درباری تحت عنوان مشکلات جوانان سیناری تشکیل داده اند و سعی دارند مشکل شکست انقلاب سفید " و تبلیغات درباره آنرا و مشکلاتی که رژیم برای فریب مردم و توده های دانش آموز دارد بعنوان مشکلات جوانان جا بزنند . (روزنامه اطلاعات مرداد ۴۹ صفحه ۱۳ شماره ۱۳۲۵۸) نوشت : سینار دبیران علوم اجتماعی توصیه کرد : در مدارس کمیته هایی برای مشکلات جوانان تشکیل شود این سینار قطعنامه ای بیرون داد که از جمله مفاد آن این بود که : در دوره دوم متوسطه تدریس درس انقلاب سفید و علوم اجتماعی نباید بعهده معلمان متخصص ! واگذار شود . البته معلوم نیست که این دبیران متخصص تخصص خود را در انقلاب شاهانه از کدام آموزشگاه گرفته اند !

و بعد تصمیم گرفته اند که باید وسائل و ابزار سعی و بصری و نقشه های کافی و اسلاید و دستنگاه های نمایش فیم در اختیار دبیران علوم اجتماعی گذارده شود تا دروس مربوطه را بهتر بفهمانند .

برای توده های دانش آموز و دبیران مترقی روشن است که مسئله سر آخرین مسائل و بهترین مسائل سعی و بصری نیست بلکه مسئله سر محتوی چیزهایی است که آموخته میشود . اگر بهترین و مجهزترین مسائل مدرن تبلیغاتی چرا هم بفرض محال دولت در تمام مدارس ایران بیابورد قادر نخواهد بود اکثریت توده های ناراضی را بفریبد و حکومت ارتجاعی و

دست‌نشانده امپریالیستی خود را مترقی و مستقل نشان دهد چه که این حرفها با زندگی روزمره توده ها و زندگی مادی آنان در تضاد است. در مورد تحقیق محتوی کتابهای آموزشی حمد بهرنکی نویسنده توده‌ای و آموزگار روستا که تجارب فراوانی در امور مدارس روستائی دارد نشان میدهد که کتابهای موجود درسی بصورت عنصری بیگانه در زندگی تحصیلی عمل نمیکند. او خصلت استعماری آموزش در ایران را اینطور نشان میدهد و در مدخل کتاب کند و کاو در مسائل تربیتی ایران مینویسد:

چندی است که ترجمه و چاپ کتابهای روانشناسی و تربیتی به ویژه کتابهای آمریکائی در ایران رونق یافته است.
صدی بود کتابهای ترجمه شده کتابهای مریدان آمریکائی است و اینها خود کتابشان را برای مردم محیط خود نوشته‌اند و تجربه‌های تربیتشان را هم روی همان دانش‌آموزان و بچه‌های محیط خود کرده‌اند. در مدرسه‌های مجبور باشاگردانی که دستکم روزانه یک وعده غذای کامل میخورند و پدر و مادرشان دستکم به یکی از روزنامه‌ها و مجله‌های فراوان سرزمین-شان مشترک هستند و هرگز این امر - مثلا برای مدرسه ده من و امثال آن - بزرگترین مشکل مدرسه نیست که سبک کلاسها چکه بکند و اداره حاضر نباشد خرج کاهگل را به گردن گیرد. چرا که ساختمان مدرسه طک اداره نباشد و اهالی خود ساخته باشند و واگه در کرده باشند و چهار سال باشد که ریش سفیدها و کدخداهای اداره رفت آمد بکنند و تا آنجا را به اداره تحویل بدهند و اداره خود را مسئول قانونی حفظ ساختمان مدرسه بداند و مطابق مقررات مربوطه آنجا را تعمیر کند

صد بهرنکی سپس در مورد ترجمه این کتابها چنین ادامه میدهد: باری در کتاب "کودکان دیرآموز" چنین نوشته شده: . . . باید این نکته را تذکر داد که در آزمایش نامبرده دانش‌آموزان هم از تندآموز و دیرآموز از یک محیط تربیتی سالم بهره‌مند گردیده بودند و سیستم تربیتی آنان مبنی بر پرورش شخصیت‌های نیک بوده و هر دو گروه تقریبا خوب بار آمده بودند.

غیر از چند مدرسه در پایتخت و دوسه تا می‌هم در شهرستانهای بزرگ کدام محیط تربیتی سالم را داریم که میخواهیم نتیجه بدست آمده از محیطهای تربیتی سالم دیگران را در آنجا هم با دست آوریم و محتاج چنین ترجمه‌هایی میشویم؟ . . . در تمام روستاها یک معلم برای چند کلاس درس میدهد و بخشنامه هم داریم که اگر مدرسه کمتر از پنجاه شاگرد داشته باشد نمیتوان بیشتر از دو آموزگار به آنجا روانه کرد اگرچه تا کلاس ششم در آنجا درس خوانده شود. (گیناه دبستانها - نیمه ۳ - ماده ۲ - بند ب - تبصره ۲)

. . . آیا عاقلانه است که کتابی را که نتیجه تجربیات یک مربی آمریکائی در یک مدرسه مثلا نیویورک در پای آسمانحراشهای غول بیکر است ترجمه کنیم و کتاب راهنمای معلم "پوروس" بکیم که شش پنجمه کلاسش پارسال رزستان که من دیدم - از ناپلین شیر خشک اهدائی بنگاه "کاره" است و مردمش اغلب از راه دستبرد به روستاهای دیگر روزگار میگذرانند ۲ معلم روستائی "حاری قبه" در نزدیکی مرغه - از پیشنهادهای این کتاب چه طریقی خواهد برست که در تمام روستا دوسه پنجمه بیشتر نتوانی بیایی و . . . در صدی نود و نه مدرسه‌های ایران مسئله‌هایی از آن گونه که در ترجمه کتابهای آمریکائی میخوانیم مطرح نیست. در کتاب ترجمه شده جان دوئی چنین آمده یک آموزگار دقیق و دلسوز باید باین نکته توجه کند آیا وزن کودک نسبت به سش خارج از معمول نیست؟ آیا جاتی و لاخری او زنده است؟ در کتاب نامبرده از جاتی و لاخری غیر عادی یا زیاد وزن "زنده" صحبت میشود. و من همیشه نگران اینم که آیا شاگردم که در سوز سرما از فلان ده که مدرسه ندارد پاکشان آمده به مدرسه من صبحانه یک تکه نان و پنیر خورده یا نه. خیلی هم دیده‌ام که شاگردم وسط درس بزمین خورده و بعد معلوم شده که شب پیش شام نخورده و صبحانه هم نخورده قوت غالب خانه‌اش هم آتش شله پلخور است. کتاب فلان آقا چه دردی از من و شاگردم را دوا میکند ۲ چیزی بنظر تان نمی‌رسد؟ به "ایشان" چه "ایشان" فقط وظیفه دارند کتاب بیرون بدهند. هرچه میخواهد باشد.

صد در قسمت دیگر چنین مینویسد: . . . درد دیگر اینجاست که مریدان و روانشناسان خودمان هم مکتب‌تدیده ملا شده‌اند و در نتیجه تألیفاتشان میشود نسخه‌ی مسخ شده کتابهای مریدان و روانشناسان بیگانه بویژه آمریکاسا . بی شناختن ایران و ایرانی و بچه‌اش و محیط‌ش برایش کتاب می‌نویسد. چند کتاب بیگانه را دوبر خود جمع میکنند و از هر کدام چند صفحه‌ای و پارسنگی و سرپوشی از درسهای دانشگاهی و من کنند کتابی بمثل روانشناسی دختر و پسر یا پلوه‌مار دیگر

اگر کسی می خواهد کتابی در روانشناسی کودک برای معلمان و مربیان ایرانی بنویسد باید کتابش بر اساس مطالعه کودک ایرانی - از پایتخت نشین گرفته تا روستا زاده باشد و استفاده از کتابهای خارجی در درجه دوم اهمیت قرار بگیرد. وگرنه کتابش مشتق "پند یات" خواهد بود. چنانکه کتابهای موجود است.

کتابهایی که دستی از دور بر آتش نداشتند از ترویج اینگونه کتابها و ترجمه ها راضی و خرسندند. فکر میکنند که اگر معلمان کمی بخود بجنبند و این کتابهای مستغاب را سرشقی کنند فی الواقع فرهنگ ایران پیشرفت میکند. و اگر بپایم وسط کرد متوجه میشویم که موضوع همین کتابها در مدرسه های ایران و بویژه روستاها چقدر خنده دار و مسخره از آب در میآید مثالی میزنیم: مدرسه دهی که من در سال گذشته در آن درس میدادم دو اتفاق بود وسط بهیابان با مسجد متر فاصله از ده. نزدیک قورستان نه دیواری و با دو معلم که یکی من بودم و شاگردان تا کلاس چهارم از خود ده و دههای دورتر. مستخدم و چیزی از این قبیل هم در کار نبود. حیاط و حوض و تلمبه ای هم. آب را بچه ها میرفتند از ده میآوردند. شبهای زمستان بیوتوه گاه و جفتگاه سنگهای ولگرد و روزهای تابستان محل بازی و ...

این مختصر وضع مدرسه است. هیچ کتاب تریجی سراغ ندارم که به طرز کار در چنین مدرسه ای که گفتیم بپردازد. تنها مدرسه من این حال و روز را ندارد. بیشتر مدرسه های ایران چنین است یا بدتر - و دستکم مدرسه های دور و بر تبریز - و به قیاس میخوانم بگویم که وضع مثلا جاه بهار و روستایش چطور است! کوشش صد در این بخش از تحقیق خود نشان دادن ماهیت استعماری امر آموزش در ایران است. اگر این جمله زمانی اسرار را که سیستم آموزشی آمریکا بر خود آمریکا هم نمرات خوبی بهار نیابوده استوار کردیم خواهیم دید که این آموزش جوانبگویی احتیاجات یک مشت امپریالیسم و نژادپرانی است نه جوانبگویی احتیاجات آموزشی توده وسیع محصل و دانشجو.

ولی صد تنها به نشان دادن ماهیت استعماری امر آموزش در ایران اکتفا نمیشد بلکه باین مسئله نیز توجه دارد که تازه آن کتابهایی که از آمریکا هم اقتباس نشده و ایرانی هستند نیز جوانبگویی احتیاجات آموزشی توده های دانش آموز نیست بلکه آنها نیز برای عده معدودی در دانش آموز مرفه و باانتیجه بخاطر رفع حواج طبقات حاکم نوشته شده اند.

صد نشانی میدهد که این کتابهای درسی افکار پلایه پیخیر از زندگی واقعی توده های محصل در ایران را در بر میگیرد. او میگوید برای مثال از کتاب اول یکی دو سال پیش مثال میآورد: در این کتاب نوشته شده بود آذر و دارا برای آموزش کارشان کارت تبریک میفرستند. خوب کارت تبریک یعنی چه؟ یک ساعت وقت لازم است که با هزار دوز و کلک این دو کلمه را به دانش آموزان بیاموزیم، حالامیجاند مسئله فرستادن آن. آنها مسخره نیست که آدم یک تکه کارت دستش بگیرد و بدهد یکی دیگر که آنرا بدر خانه روبروی خانه شان - خانه آموزگار بدهد؟ در اینجاست که معلم باید یک بار دیگر کار و بابش را ول کند و دو ساعت تمام غزل بخواند آیه بیآورد و قسم بخورد که آخر طفل روستا زاده بیچاره ام وضع تهران و شهرهای بزرگ جور دیگری است. آنجا پست است. خانه ها از هم دورند و این قصه تمام نوشته های کتاب مخصوص نظیر و قابل فهم آن دسته از فارسی زبانان لیسان و اشراف بود گفت لیسان و اشراف بچه فارسی زبان بچیز هم برای آموزش کارشان کارت تبریک نمیفرستند. مثال دیگر: نوشته بود دارا سر شانه میکند شاگرد دهی مثل آنکه غرض ماست هرگز جسارت اینرا ندارد که سر شانه کند. اصلا این کار پیش او بدهد است. حتی بارها از آخوند شنیده است که سر شانه کردن مردان حرام است. اصلا در خیلی مدرسه های شهر نیز زلف گذاشتن تعذیف است و نتیجه چنین جسارتی چوب تر مدیر مستحرم است.

برای تعذیف بودن زلفا که داشتن پخشنامه هم در دست داریم. شاگرد روستائی فقط گاهگاهی ننه اش را دیده است که از حمام در آمده و سر شانه میکند. مگر پسر بچه ای که در کلاس اول است سرش چقدر مودار د که بتواند آنرا شانه کرد؟ طوسی هم که از دارا چاپ کرده اند که سر شانه میکند. به زخم بچه روستائی دروغ است. تنها سر شانه کردنش دروغ نیست. این که شلوارش تا بالای زانو میآید دروغ است. مگر با این وضع میشود بعدرسه رفت؟ آموزگار پدر آدم را در میآورد. اصلا آدم از زور خجالت و شرم نمیتواند چنین لخت و پتی به کوجه و بازار بیاید. بچه ها چه میکنند؟ بدمریت میتوان چیزی در کتابها یافت که با زندگی روستائی جور در بیاید. اگر هم گاهگاهی گریزی به ده و زندگیش میزنند و از گاو و شیر و دوشیدن و هدای گوشتند چیزی میگویند با دیدی شهری است.

صد فقط مسئله متفرک توده های فقیر، دانش آموز در سراسر ایران که باهستی بزرگ این مطالب را که فرابشی با زندگی آنان ندارد فرا گیرند اشاره نمیکند بلکه باین مسئله که توده های محصل غیر فارسی زبان نیز میبایستی این مفاهیم را در

فالب جدیدی یعنی زبان فارسی آنهم بآن طرز تحمیلی فرا گیرند اشاره کرده و مشکل این جوانان را اینطور نشان میدهد که اولاً بایستی زبان فارسی را یاد بگیرند و تازه وقتی زبان فارسی را یاد گرفتند میبایستی مفاهیم و موضوعاتی را فرا گیرند که مانند جوانان فارسی زبان کوچکترین رابطه ای با زندگی آنان ندارد و سراپا برای آنان بی معنی هستند. او مینویسد: یاد دادن زبان فارسی در فلاسهای روستاهای آذربایجان آنهم از روی کتابی که برای فارسی زبانان نوشته شده باشد کاری پر زحمت است. صد در جای دیگر مینویسد: من خود وقتی در کلاس هفتم تاریخ تدریس میکردم پیش از شروع درس لغتهای درس را درست مثل رنگ فارسی روی تخته سیاه مینوشتم و شاگردان رونوشت میکردند که پس از حفظ کردن آنها بتوانند کتاب تاریخشان را قرائت بکنند و زور بزنند که از برش کنند. حالاً چطور از سر میگردند این را شیطان هم نمیداند. این ناتوانی در فارسی حرف زدن یک عامل شکست روحی بزرگی هم شده است برای بچه ها. بویژه وقتی که با یک بچه فارسی زبان مواجه میشوند و یا همکلاس میشوند. فکر نمیکند همین شکست اثری را سالهای سال حفظ کند؟ وبعد در جایی دیگر صمد نشان میدهد که چگونه در آذربایجان نه فقط شاگرد بلکه معلم نیز رنج میرود او مینویسد: کتاب اولی که برای تدریس نه ماهه مدرسه های تهران نوشته میشود نمیتواند در همین مدت در مدرسه های آذربایجان درس داده شود و یاد داده شود: این مثال ساده را بخوانید و بفهمید نه چرا: در کتاب مثلاً کشیده است هر جایی آب میریزد و زیرش نوشته است: آب. بچه فارسی زبان این را که ببیند خواهد گفت: آب و معلم هم که هدایتش کند میفهمد که نوشتمیز شکل هم "آب" است. و کار هم تمام است. اما اگر بچه ترک همین تصویر را ببیند خواهد گفت: سو بعد معلم خواهد گفت که "سو" نباید گفت و باید گفت: آب بچه هم که همه اش "سو" گفته و شنیده تا یاد بگیرد که "سو" همان آب است یک ساعت گذشته است این هم هست که امکان وسیله کلاسهای تهران یا روستاها و شهرستانها یکی نیست. حالاً فرض کنیم که همان ساعت یاد گرفت که "سو" همان "آب" است بخانه که میبرد باز "سو" خواهد گفت شنید و تا فردا کلمه آب را فراموش خواهد کرد بچاره معلم مجبور است آنقدر نیرو مصرف کند و نیرو از شاگردان بگیرد و تکرار کند که "آب" هم در منزل کوچولوی کودک جایی کنار "سو" باز کند و بخاند. صمد مینویسد بازروسانی که از تهران به شهرهای آذربایجان آمده اند و از کلاسها بازدید کرده اند همیشه یک ایراد گرفته اند: شاگردان فارسی حرف زدن بلد نبوده اند. . . . و هیچ فکر نکرده اند که چرا؟

نتیجه میکیریم که کتابهای درسی شامل مطالبی هستند که جوابگوی نیازند بیهای طبقات حاکمه و فرزندان مرفه الحال آنان است نه شامل مطالبی که مسائل و مشکلات توده های تهی دست و فرزند انسان را بازگو کرده و در حل آنها بکوشد.

کتابهای درسی بجای تبلیغ در دوست داشتن و همبستگی بشریت متمدنی به تبلیغ نژاد پرستی میپردازند. در کتابهای درسی آنها از یک طرف خود را انقلابی جا میزنند و داد از انقلاب دوستانه بالائی ها و پائینها میزنند و بعد در حای دیگر مینگر و وجود طبقات و اختلاف طبقاتی و بالاخره بالائی ها و پائینی ها در ایران و جهان میشوند. آنهم با بعلت وابستگی سیاسی اقتصاد و نظامی خود به امپریالیسم به اشله افکار و کتب امپریالیستها در ایران میپردازند. حالیکه اینکتاب کوچکترین پیوندی با زندگی مردم ایران ندارند. آنها علاوه بر این فرهنگ استثنائی باشه مطالبی مشغولند که زندگی عده ای قلیلی از جوانان مرفه ایران را ضحک میسازد نه زندگی اکثریت جوانان فقیر ما را.

جوانان غیر فارسی زبان علاوه بر فرو گرفتن چیزهاییکه قربانی با زندگی آنان ندارد مجبور به فرا گرفتن زبان فارسی به آن طرز تحمیلی هستند یعنی مشکل آنها در امر آموزش در واقع دو برابر میشود. نتیجه خلاصه اینکه کتب آموزشی به مثابه بخشی از سیستم آموزشی دارای ماهیتی است استثنائی از جنای و تحمیلی یعنی جوابگوی تعابلات امپریالیستها و حکومت دست نشانده آن است نه جوابگوی توده های وسیع مردم ایران و اکثریت جوانان تهی دست میهن ما.

پس از درک محتوی آموزش در ایران به بررسی جوانب دیگر آموزش و پرورش در زمینه چگونگی کیفیت طبقاتی آموزش اوضاع مادی و امکانات تحصیلی میپردازیم.

یکی از نایبداگان جدس مسئله کرایه هنگفت محل مدارس تهران و ساختمانهای نامناسب آنها را مطرح کرد و گفت: ترکیبی از مدارس دخترانه جنوب شهر در یک کلاس سه در چهار متری ۱۵۰ شاگرد درس میخوانند (نقل قول) این رقم نشان میدهد که در یکمتر مربع بیش از دوازده دانش آموز بایستی مثل ماهیهای ساردین در جوار یکدیگر قرار گرفته و درس بخوانند تا عده ای بتوانند این کرایه های هنگفت را بجهیب بزنند در سالیکه کودکان جنوب شهر تهران

در چنین شرایطی درس میخوانند ببینیم فرزندان سردمداران رژیم چگونه تحصیل میکنند : از خواندنیها شماره ۴
سال ۳۰ ام ۱۳۴۸ صفحه ۱۲

اولین روز درس در دبستان رضا پهلوی .

خانم مدیر (هما خسروشاهی) برای استقبال از بچه ها بالای پله ها ایستاده بود و هر شاگردی که میدید او را
میوسید و خوش آمد میگفت . دبستان رضا پهلوی فقط دو کلاس دارد - چهار دبستان و دو دبستان این تنها
مدرسه ایست که در ایران در آن اسم نویسی نمیکند و از کسی شهریه نمیگیرند و شاگردان سال بسال عوض نمیشوند .
این دو سند گواهی بر وجود اختلاف شدید بین فرزندان طبقات حاکمه و فرزندان مردم فقیر است .
این کافی نیست که در روزنامه تنها بخوانیم که چقدر آموزشگاهها ساخته شده و چقدر از جوانان به آموزشگاهها راه
یافتند بلکه مهم تر از آن اینست که ببینیم نمونه های زنده این آموزشگاهها چگونه اند :

اینندان شماره ۲۹۰ سال ۴۹ میبوسید : در برخی از شهرستانها کورستان متروک شهر را تبدیل به آموزشگاهها
کرده اند (اردبیل و آمل) . در برخی دیگر آموزشگاهها در خارج از شهر قرار دارد . بعضی از آموزشگاهها
در خارج از محدوده رفاة اجتماعی شهری مانند برق - آب - لوله کشی و تلغز جای گرفته است .
خواندنیها در مقاله کنگور شماره ۲۲ دیماه ۴۸ میبوسید .

بعد از ظهر به "لهریز" که سه فرسنگی میر جاوه است رفتیم . اینجا مدرسه چهار کلاسه ای با يك معلم بنام شمساله
شکيب اداره میشود - خوب کار نرود بود - محصلین باو علاقه شدید داشتند ولی باید مدرسه را دید
که يك اطاق گاه گلی پیش نیست و يك در يك تخته ای دارد .

در زستان وقتی که این در بسته شود معلوم نیست که نور از کجا وارد اطاق خواهد شد ؟

طبیقاتی بودن آموزش فقط مربوط به مدارس شمال و جنوب تهران نیست بلکه زحمتکشان ایران بطور عموم هم از آنکه در
جنوب شهر تهران زندگی میکنند ویا در مشهد ویا در فلان روستای دور افتاده همگی از امکانات تحصیلی و آموزشی
محرومند . این محرومیت اولاً به علت عدم توانائی مالی و فز سیاهی است که به آن دچارند و ثانیاً در اثر اختصاص
آموزش و پرورش به طبقات و اقشار مرفه در میهن ماست .

(تهران آگنویست شماره ۲۲۲ سال ۱۳۴۶) : در قسمت های پایینی شهر مشهد و خیابان ششم بهمن و بولوار
که در حدود چهل هزار کارگر ساکن میباشد دبستان بسیار کم و از دبیرستان خبری نیست و این مردم بی بضاعت
علاوه بر هزینه تحصیلی همه روزه میبخشید بجهت بدبختی شده بایستی برای کرایه ایاب و نهاب در اختیار اطفال خود بگذارند .
وضع زحمتکشان روستا از این هم بدتر است . زیرا آن مختصر امکائی هم که در شهرها موجود است در مناطق روستائی
نیست برای نمونه به چند خیر و آمار زیر توجه کنید : در سال ۱۳۴۰ مطابق آمار وزارت فرهنگ در حدود سیصد هزار
نفر در دبستانهای تهران مشغول تحصیل بودند حال آنکه در تمام استان گردستان که بیش از نیم میلیون جمعیت
دارد فقط ۱۹۴۰۱ نفر در دبستانها تحصیل میکردند (نعل از کتاب آمار وزارت فرهنگ ایران سال ۱۳۴۱)
اطلاعات آثر ۱۳۴۹ :

۲۲٪ دانشجویان در تهران تحصیل میکنند .

۲۵٪ دانش آموزان دبستانها و دبیرستانهای مملکت در تهران بسر میبرند .

فقط ۳٪ مجموع دانشجویان غیر از شهرهای (تهران - مشهد - تبریز - شیراز - رضایه - اصفهان) از سایر
نقاط مملکت هستند .

صدها بهترین در بخش روستا و روستازادگان بصنله عدم امکانات تحصیلی روستازادگان اشاره میکنند و میبوسید :

سالها در راه ده که مدرسه ای شش کلاسه داشت درس میدادم . در مهرماه همدوچهل و شش نفر شاگرد داشتیم . از
آخرهای زمستان عدۀ شاگردان شروع کرد به کم شدن . هر روز یکی دو نفر مدرسه را ترک می کردند . در خردادماه
ما توانستیم فقط از نود یا صد نفر امتحان بگیریم . می دانند شاگردان ما کجا سرگرم شده بودند ؟ در کارخانه های
قالی باقی مرکز بخش . صاحب کارخانه ها انبوس کوچک لکته ای می فرستاد به روستاها و بچه ها را شکار میبرد و
پدرهاشان را به چند ریال مزد روزانه می فریفت که بچه ها را از مدرسه در بیارند و بفرستند دنبال قالبیافی در زیر
زمنهای نمر و نچه تاریک . گاهی پدر از ته دل این کار را نمیگردد . اقتصاد لنگش اورا به این کاروا می داشت .

در روستاها خیلی دیده میشود که پدر بچه‌اش را در برابر سالانه بیست سی تومان به نوکری بدهد یا بسپارد دست کارخانه دارها . با این کار پدر سود از دو سو دارد . هم پول نقد بگیرد و هم یک سر نانخور از خیل نانخوران "دی" کاسته میشود . نکته پیداست که روستائی زاد و ولد خیلی میکند . بیکاری و خفگی محیط سوت و کور روستا را جز در گوشه زن نمی شود تحمل کرد . کورتاژ و جلوگیری از آبستنی هم راه به روستا ندارد . بعلاوه این جور کارها در نظر روستائی کفر محض است چرا که به رقابت خدا برخاستن است . بعلاوه فرزند زیاد داشتن فایده اش این است که کار کشت و دامها بهتر رویه راه میشود . روستائی بچه های دیبی اش را با یک دست پس میزند و با یک دست میکشد . هروقت از روستائیانی که فرزند شان را از مدرسه در آورده بودند پرسیده ام که چرا در آورند . جواب داده اند که کارها روبراه نمیشود . گفته اند که ما خودمان میدانیم که آدم بیسواد کور است اما چکار کنیم . نتیجه میکشیم که اگر میخواهیم روستائیان را با سواد کنیم و به خواستمان ایمان داریم نخست باید به اقتصاد لنگه روستا پرداخت تا از درس و مدرسه روستائی و تلاشهای مبارزه با بیسوادی نتیجه خوب گرفت . اگر کار و بار روستائی روبراه شود می آید انتماس میکند که بچه اش را با سواد کند و خودش را در کلاسهای شبانه راه دهند . روستائی پس از آن همه تلاش برای هیچ و خسکی کشنده اصلا حال و حوصله ندارد که بپایند بنشینند روی تخت بچه ها و الفبا یاد بگیرد . در بعضی روستاها معلم مجبور است که هر روز به در خانه یکی دو نفر بچه ها ببرد و به پدرش انتماس کند - یا گاهی زیر بگیرد - که بچه را از بهل زن باز دارد و بفرستد به کلاس .

این حقایق در مورد وضع آموزش عمومی در ایران بخصوص در دهات فقط از جانب صد بهرنگی مورد تحقیق قرار نگرفته اند بلکه از لابلای خود روزنامه های دولتی نیز میتوان به این حقایق پی بسرد .

روزنامه آیندگان (۴ خرداد ۴۹) یعنی پس از (۷) سال از بر پا کردن سپاه دانش و اینهمه وعده وعید های دولت در مورد "بیکاری با بیسوادی" و غیره می نویسد هر ساله $14/8$ درصد بر گروه کودکان ۱۰ - ۱۴ ساله که در روستاها کار میکنند افزوده میگردد . یاد نظر داشتن این واقعیت که کودکان در این سنین میبایستی برای سد جوع کار کنند روشن است که هر روز عده بیشتری از روستا زادگان با مسئله عدم انگار تحصیل روبرو هستند و مجبورند بجای مدرسه به کار کردن بروند .

کلیان چهارشنبه ۲۵ آذر ۴۹ :

هم اکنون هوای مشهد بشدت سرد و یخبندان است و در اکثر شهرستانهای خراسان سرما زندگی مردم را طغ کرده است . کلیه مدارس ابتدائی در مشهد - شبروان - قوچان - جغتو - تربت حیدریه و نیشابور بحالت سرمای شدید تعطیل شدند .

و این مسئله نبودن نور کافی و سرما فقط به شهرستانها ختم نمیشود بلکه آیندگان سال ۴۹ طبق بررسی موسسه تحقیقات و مطالعات تربیتی و آموزشی عالی در مورد وضع مدارس تهران می نویسد :

در باره موقعیت کلاسها از لحاظ جای قرار گرفتن آنها - رطوبت - مخروطی - آفتاب گیر بودن - بررسی نشان داده است که ۱۰ درصد از کلاسها زیرزمینی - ۸ درصد مرطوب - ۲۵ درصد مخروطی و یا سقف شکسته یا بدون در و پنجره مناسب بوده اند .

بی سبب نیست که در چین مدارس در خواندن و عدم تشنه کافی بیماریهای فراوان را بیمار میاورد و وضع بهداشتی کودکان و جوانان همین ما را به مشاهده میباند از بد بصری که در همین مقاله بالا میخوانیم که :

بیماریهای مالاریا - سرخک - آبله مرغان - مملک - رمانتسم - دیپتیری - سیاه سرفه - اریون - کوش درد - التهاب لوزه - سینه پهلو - بیماریهای چشم - حصه - اسکلهای دستگاه گوارش - ضعف عمومی بدن - آسم - اسهالهای خونی - بیماریهای عصبی - بیوست مزاج - بیماریهایی که به عمل جراحی نیاز داشته است بیماریهایی بوده اند که با دردهای مختلف در بین دانش آموزان بسیار فراوان وجود داشته است .

مردم ایران فریب آمار مرده دولت را که چقدر آموزشگاه ساخته شده نخواهند خورد . آنها فریب لغت های کنده کنده آنانرا مثل پرورش تکنولوژی و غیره را نخواهند خورد زیرا آنها با سوسه های زنده میدانند که در آموزشگاهها چه میکند ؟ خوانند بیجا : شماره ۴۶ صفحه ۴ سال ۴۸ می نویسد : مسئول سرکردانی دانش آموزان اینهمه رستار چیست ؟

برق هنرستان صنعتی قزوین مدت یکماه است بحالت بدی قطع شده و نارنگاهای این هنرستان تعطیل و دانش آموزان بلا تکلیف و سرگردان مانده اند - هنرستان صنعتی بابت مصرف برق یکساله خود ۲۴۸ / ۲۹۷ ریال به سازمان برق

بد هکار است و

این مسئله میسراند که تحقیق دانش آموزان هنرستان چقدر برای اولیای امور بی ارزش است که دهها دانش آموز بایستی بلا تکلیف بمانند بخاطر اینکه ۲۹۷/۳۳۸ ریال بدهی برق پرداخته نشده است -
و باز در اطلاعات: آبان ۹۹ میخوانیم:

تلفضای آموزش و پرورش خوی از طرف شرکت تلفن قطع شد. غلغله های ادارات آموزش و پرورش خوی و کلیه آموزشگاههای این شهر به استثنای تلفن دفتر کار رئیس آموزش و پرورش قطع گردید. قطع تلفنهای اداره آموزش و پرورش خوی و موسسات وابسته بآن باعث عدم پرداخت بدهی معوقه این اداره به شرکت تلفن صورت گرفت. خبرنگار ما در خوی گزارش داد:

گفته میشود قریب دو سال است اعتبار پرداخت آموختن تلفن های اداره آموزش و پرورش خوی به شرکت تلفن این شهر از طرف وزارت آموزش و پرورش حواله نشده است.

در عین اینکه آموزشگاهها بایستی بعلت عدم پرداخت بدهی برق تعطیل شوند در جاهای دیگر زیاده روی و حیف و میل در دستگاههای آموزش رژیم میخورد:

کیهان روزانه ۱۲ آبان ۹۷ مینویسد: دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران را به خارج از دانشگاه منتقل کرده اند و ماهیانه ۲۵۰۰۰ تومان صرفه اجاره یک ساختمان کوچک چند طبقه برای دانشکده میشود که کوچکترین تناسبی با احتیاجات دانشکده اقتصاد ندارد.

اما روزنامه کیهان عت این اصراف را نوشت اگر این اجاره ۴۵۰۰۰ تومانی کوچکترین تناسبی با احتیاجات دانشکده اقتصاد ندارد پس این پولها احتیاجات چه کسانی را مرتفع میسازد.

خواننده نیما ۲۵ تیر ۹۷ نوشت: در سال ۹۶ درآمد دانشگاهها از عایدی کنگورها سر به جهنم میزند و درآمد در سال گذشته بالغ به هشت میلیون تومان میشد که بین چند ده نفر تقسیم شده است.

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

حیف و میل و احتیاج به معصلین به همین جا خاتمه نمی باید مسئله شهریه سنگین در دانشگاه و مدارس پولی بسیار دیگری است برگزیده مردم و امکان دیگری است برای حیف و میل پول علاقه مندان به تحصیل و همچنین سد دیگری است در راه تحصیل افتخار و طبقات فقیر. به چند نقل قول توجه کنید.

خام مصحح در مجلس سنا طی نطق خود گفت: اخذ شهریه در مدارس ملی از این هم سرسام آورتر است و با رشد اینگونه موسسات هر روز بین از پیش مردم مجبور به پرداختن این شهریه های سنگین هستند. در تهران از ۳۰ کدو کستان موجود حتی یک دانه هم دولتی نیست و از ۱۱۲۵ دبستان تهران ۵۵۱ عدد آن دولتی و ۵۷۴ عدد یعنی بیش از نیمی از آن غیر دولتی است.

کیهان شهریور ماه ۹۹ نوشت: گلیه کسانی که با مدارس ملی سروکار دارند از افزایش بی تناسب بنحوی از آنها شهریه - درس ملی شکایت دارند. بررسی هایی که بعمل آمده گلیه مدارس غیر دولتی پایتخت میزان شهریه خود را تا ۳۰ درصد نسبت به سال گذشته افزایش داده اند.

خانم فرح رویارسا وزیر آموزش و پرورش طی نطق خود در اردیبهشت ۹۸ گفت: در اینجا لازم بتذکر است که برای اخذ شهریه در مدارس ملی هیچگونه ضابطه قانونی وجود ندارد و مدارس ملی میتوانند تا آنجا که میخواهند شهریه بکشیند.

وضع اخذ شهریه و فشار مادی در دانشگاه شدیدتر است بطوریکه میزان شهریه در دانشگاههای ایران از این قرار است دانشگاههای دولتی از ۸۵۰ تا ۱۰۵۰ تومان - دانشگاه پهلوی ۱۸۰۰ تومان - دانشگاه صنعتی آریا مهر ۴۰۰۰ تومان و دانشگاه ملی ۴ تا ۵ هزار تومان.

اینها پولهای هستند که از دانشجویان اخذ میگردد و علاوه بر اینها طبق سخنان دکتر رفیعا، دولت نیز از بودجه مملکتی برای هر دانشجو بصورت سرانه ۸۰۰۰ تومان در سال میپردازد. با توجه به میزان سنگین شهریه ها و اخذ پولهای نظیر خرج کنگور و غیره و بودجه سرانه ۸۰۰۰ تومانی برای هر دانشجو و حتی بوضع تحصیل و امکانات آن در ایران نظریه بیاطمینانیم به شدت حیف و میل و زدنی در امور آموزشی و فشاری که بر مردم در این زمینه وارد میشود بی برهم. شاید بد نباشد جهت روشن کردن بُعد مسئله یاد آوری کنیم میزان خرج سرانه دانشجویان در

آلمان فریب حدود ۵۰۰۰ تومان و آنجا که شهریه اخذ میشود به مراتب کمتر از ایران بوده ولی از آن طرف امکانات تحصیل تعداد دانشگاه و تجهیزات آنها اصلا با ایران قابل مقایسه نیست .

ولی برای آنکه نظر رضای قوم را در این باره بدانیم به سخنان دکتر رهنما ضدیج در نشریه اراده آذربایجان شماره ۷۷۰ توجه کنید : آقای دکتر رهنما وزیر علوم فرمودند جدا شهریه‌ای که میگیریم بشکل فعلیش يك فرمالیته بیش نیست ، آقای وزیر فراموش کرده‌اند آنچه که برای اشتباهی سیری ناپذیر ایشان و هم ملکاتشان فرمالیته است برای مردمی که در فقر سیاه زندگی میکنند قابل پرداخت نیست و خویشت ایشان ۴۰۰۰ تومان شهریه را نسبت به دزدیهای میلیون میلیونی رضای قوم نسجند که بنظرشان فرمالیته بیاید و آنرا با توجه به درآمد روزانه چند تومانی زحمتکشان بسنجند تا غیر قابل حمل بودن آن آشکار شود .

اکنون مسئله کمبود کادرهای معلم و متخصص توجه میکنیم : اطلاعات روزانه ۱۳ آبان ۴۹ - روستاهای (جلوقیر) (سعید خانلو) (دکه راسخلاتی) و تریقا از توابع بخش (نیر) اردبیل مشترکا دارای يك دبستان دولتی هستند ، ساختمان این مدرسه چند سال پیش با خود یاری اهالی این قریه ساخته شد در سالهای گذشته دو نفر آموزگار در این دبستان به تدریس میپرداختند ولی اصلا با وجود اینکه قریه یکماه و نیم از سال تحصیلی میگذرد هنوز معلمی به این مدرسه فرستاده نشده و از دانش آموزان روستاهای مزبور نیت نام بعمل نیامده است .

نمونه دیگر نداشتن معلم این آمار خود دولت است . در زمانی که سردمداران رژیم گویش مردم را با انقلاب آموزش راسر و انتظامی پر کرده بودند و مسئله بسط آموزش سمعی و بصری را از وظائف مهم دگرگونی آموزش در ایران میسرند روزنامه کیهان پنجم ۲۷ نوشت :

۴۰۰۰ کلاس در سال جدید در سراسر کشور بدون معلم بوده است .

و باز در همان سال خبر بردن تانک تری را در مجله فردوسی دوشنبه ۱۳ آبان ۴۷ شماره ۸۸۴ طی نامه زیر میخوانیم : سیستان ۱۵۰ هزار نفری يك دبیر فیزیک ندارد . شما نمیدانید که ما سیستمی ها با چه وضعی مدرسه میرویم و دلخوشیمان اینست که با سواد میرویم اما متأسفانه در سیستان ۱۵۰ هزار نفری هنوز دبیر فیزیک و ریاضی نیست و ششم ریاضی اثر هم منحل شد و آن دسته از ساگردان که قادر باد امد تحصیل در شهرستانهای دیگر نبودند خانه - نشین شدند و عده کمی هم به شهرهای دیگر رفتند . آیا جای تأسف نیست آیا قم انگیز نیست که ما دوازده سال متوالی مدرسه برویم و سرانجام آنجا که بقول خود ما تصدیق ششم را میدهند برای همیشه با درس خداحافظی میکنیم . . . واقعا افسوس ما چند سال است فیزیک و شیمی میخوانیم ولی هنوز ساده ترین آزمایشها را نمیتوانیم انجام دهیم چون وسائل نداریم .

مسئله کمبود معلم به مدارس ابتدایی و دبهرستانها ختم نمیشود بلکه در دیگر موسسات آموزشی نیز توده های محصل و دانشجو با این مسئله روبرو هستند .

فردوسی دوشنبه ۱۳ آبان ۴۷ شماره ۸۸۴ نوشت : در حدود سه ماه قبل در روزنامه اطلاعات و کیهان آگهی کردند که انستیتو تکنولوژی ماشین آلات کشاورزی در شهرستانهای رشت - رضایه - اهواز افتتاح خواهد شد و مخصوص دیپلمه های کشاورزی میباشد . ما حق ثبت نام را بوسیله پست فرستادیم چند روز بامتحان مانده در حالیکه ما خود را برای امتحان ورودی آماده میکردیم مدارک ما را بوسیله پست بازگردانند . موقعیله اداره آموزش حرفه ای کشاورزی مراجعه کردیم فرمودند که بعدت نبودن کادر گانی انستیتو اسسال افتتاح نخواهد شد و پولهای حق ثبت نام هم بماند مسترد خواهد شد و سرو صدای ما را خاموش کردند . و ما دست از پا درازتر بخانه های خود برگشتیم .

هیچ موسسه ای هم مدرک ما را برسمیت نمی شناسد . . . ممکن است عده ای خوش باور و بی خبر از زندگی توده های محصل و دانشجو گول تعداد این قبیل آموزشگاهها را (که بوسیله نشریات دولتی تبلیغ میشوند) بخورند ولی هرگز ممکن نیست که این ناراضیاتی توده ها را حتی با بیشترین آمارها و گنده ترین لغت ها مثل رستامیز فرهنگی و . . . فریفت .

در دانشناها نیز مسئله نبودن کادر بچشم میخورد بطوریکه آیندگان ۱۲ تیر ۴۸ از قول رئیس دانشگاه حقوق نوشت :

۳۰۰ دانشکده حقوق با آنکه هفتاد سال سابقه دارد با فقر عجیب کادر آموزشی روبروست .

یکی از مسائل مهمی که باید مورد توجه قرارگیرد مسئله شیوه تحقیقی و وسائل تحقیقی و محتوی کتب درسی است .

آنچه مربوط به محتوی کتب درسی است در بخشی علیحده از آن صحبت شده است در اینجا مسئله کمبود کتب و دیگر مسائل و شیوه های تحصیلی اشاره میشود .

اطلاعات روزانه ۱۳ آبان ۴۹ مینویسد : برای تهیه کتاب حیث دانش آموزان دبستانهای لنگرود اقدامی بعمل نیامده است و از آغاز سال تحصیلی تاکنون دانش آموزان بدون کتاب سرگرم تحصیل اند . اداره آموزش و پرورش لنگرود یادآور شده که باندازه کافی کتاب در اختیار نداشته و بهمین علت اغلب مدارسها کمبود کتاب مواجه شده اند .

اطلاعات یکشنبه ۱۱ مرداد ۱۳۴۹ شماره ۱۳۲۵۸ از سمیع بهمانی - ما فقط در تهران چندین کتابخانه داریم ولی در شهرستانها نسل جوان و افرادی که بهمانه علاقتند خرابانها را ندانند از کیری میکنند . من معتمد کسسه چون دولت هنوز مقروض نیست که باین امور دست بزنند باید اهالی شخشا این طور امور را بعهده بگیرند که همچنانکه یکی از خیر خواهان بزدی در محل سکونت خود کتابخانه ای دافر نموده است .

واقعا این سؤال پیش میاید که این چه دولت فرهنگ دوست و انقلابی است که ساختن کتابخانه برایش مقصور نیست ولی تقویت ارتش و قدرت نظامی تا بیش از ... در صد بودجه کشور برایش مقصور است . ارتش باستانی تقویت شود تا بجان و مال مردم تجاوز کرد ولی کتابخانه ها را نباید زیاد کرد تا ککی برسد آگاهی عمومی و سیاسی توده های مردم نشود . در مورد شیوه کهنه کتابهای آموزشی و متدهای تربیتی دکتر اصغر رضوی میگوید : آئندگان شماره ۶۵۰ سال ۴۸ مقاله : دیداری از دبیرستان مختلط دانشگاه پهلوی .

استاندارد خاص کتابهای درسی در سراسر کشور و یکتواخت شدن این دروس تنها غلط های چایی و اشتباهات فاحش را نظیر دارد و در شیوه کهنه آموزش تخییر و تحولی چشمگیر بوجود نیامد . متدهای تربیتی همچنان بصورت بخششهای و در ردیف تنبیه بدنی صنوع و انجمن های کدافی هنری و ادبی باقی ماند . آموزش و پرورش با شیوه های صنوخ و کهنه و محرومیت از داشتن یک کار تخصصی و ویژه برای تدریس بصورت دستور العمل در آمده و فرمولهای خاص و تثبیت شده پیشین همچنان بقوت خود باقی مانده است .

اولیای امور با مشکلات اشاره ای نمیکند و یا اگر این مشکلات را میگویند هیچگاه بعمل واقعی آن وقتی نیکند ازند گویا این مشکلات از نوع آسیب های طبیعی و یا در اثر آن طور که سرمد اران رژیم میگویند عدم علاقه ، تنبلی و یا اراده نکردن توده های مردم است نه بسبب نفوذ امپریالیستها در ایران و نه بعلمت دست نشانده کی رژیم حاکم و حاضیت فرهنگ استحصاری و ارتجاعی .

در مورد کمبود دیگر مسائل تحصیلی و آموزشی - در حالیکه هزینه سرانه هر دانشجو در ایران در سال ۴۷ ، ۱۰۰۰ دلار یعنی بیش از خیلی از کشورهای اروپائی بود در سال ۱۳۴۷ استاد عباس ریاضی منجم ایرانی گفت : من محاسبات خود را با استفاده از روشهای قدیمی و از طریق کتابهای دانشمندان قدیم ایرانی مانند خیام ، خواجه نصیرالدین طوسی ... انجام میدهم . دلیل اینکار اینست که وسائل کافی در اختیار ندارم دیداری هم برای کار تحقیق بهما داده نمیشود . خلاصه نه وسیله - نه جا - نه اعتبار و نه آدم داریم ... آنقدر برای این کارها تقاضا کردم و اقدامی نشده است که دیگر ساکت نشستم . اطلاعات ۶ مرداد ۴۷ نوشت : استاد صغلی میگوید (حقیقت اینستکه در دانشگاههای ما تحقیق نمیشود بلکه اکثر تدریس هم که میشود قابل مقایسه با یک دانشگاه درجه سوم اروپائی یا آمریکائی نیست)

در همان زمانی که استاندار دانشگاه از نبودن وسایل کار تحقیقی صحبت میکردند آرتک شماره ۶۹ اسفند ۴۷ از قول پروفیسور رضا که رئیس دانشگاه بود نوشت : پروفیسور رضا خطاب به اعضای جدید الاستخدام (کارآموزی دانشگاه تهران) یعنی چند ماه پس از برپا کردن باصطلاح انقلاب آموزشی گفت :

ما ... صریحا میگوئیم که آقایان نباید با برنامه های تحصیلی کشوری که در آن تحصیل کرده اند علاقه ای فوق العاده نشان دهند زیرا علم دائما در تعمیر است ، با جزوه نویسی و جزوه پردازی باید مبارزه کنید و با امکانات موجود بسازید و مرتبا از من نخواهید نه آزمایشگاه یا وسیله در اختیار شما بگذارم باید با همین لوازم کار کرد . این حرفها به چه معنی است؟ باین معنی که استاد عباس ریاضی باید هنوز با همان کتابهای خواجه نصیرالدین طوسی دلخوش باشد و زیاد از رئیس دانشگاه تقاضای وسائل تحقیقی نکند و دلش هم خوش باشد که در ایران انقلاب آموزشی شده است و این را هم بدانند که علم دائما در تعمیر است .

اما پروفسور رضا هم بحلل اجتماعی مسئله اشاره نکرد و نگفت که چرا با این پولهای هنگفت هزینه دانشجویان، ککورو قیره دانشگاه نمیتواند وسائل تحقیقی جدید را در اختیار استادان بگذارد. او به فساد و ارتشاه در تمام تاروپود دستگاه حاکمه اشاره ای نکرد و نگفت که خانه از پای بست ویران است.

حال که وضع تحصیلی قاطبه جوانان ایران را دیدیم - مشاهده کردیم که در چه بیفولمهائی بنام مدرسه تحصیل میکنند - با چه کمبود دبیر و معلم و وسائل تحقیق و کتابخانه روبرو هستند و در چه شرایط پدید آشتی زندگی میکنند، باین خبر آیندگان ۱۹ خرداد ۴۹ توجه کنید: فرج از مدرسه عالی دختران بازید کرد و شهبانوس سپس استخردشنای سرپوشیده مدرسه را که بتازگی ساخته شده است و هم چنین کارهای دستی و خیاطی دانشجویان را مورد بازدید قرار دادند و از یک برنامه نمایش لباس دیدن کردند. کتابخانه کارهای تحقیقی دانشجویان - دانشگاه هنر و تزئین و نیز رستوران مدرسه عالی مورد بازدید قرار گرفت //

آنها وضع محصلین و دانشجویان اقتدار و طبقت پائینی است و اینها وضع تحصیلی فرزندان هیئت حاکمه.

نتیجه گیری :

در میهن ما کادان فرهنگ ارتجاعی طبقات حاکمه سلط است و آموزش و پرورش بمنابہ بخش از فرهنگ در خدمت ابر طبقات و نیازند پهای مادی و معنوی آنان قرار دارد. تغییر و تحول اساسی در امر آموزش و فرهنگ نمیتواند جدا و مستقل از دیگر شعبن اجتماعی انجام پذیرد - چه فرهنگ خود در خدمت بخشهای اساسی تر جامعه بوده و تابع حرکات و نوسانات مجموعه اجتماع است. با ورود امپریالیسم و نفوذ روز افزون آن در کلیه بخشهای جامعه ما - فرهنگ امپریالیستی نیز برای آماده نمودن هرچه بیشتر زمینه غارت و چپاول نشر می یابد و در نتیجه آمیختن این فرهنگ امپریالیستی با فرهنگ ارتجاعی بومی سلط بر جامعه ما، بفرهنگی استعماری و نو استعماری تبدیل میگردد.

فرهنگ نو استعماری سلط بر جامعه ما عینقا با فرهنگ توده های مردم در ستیز و مبارزه است. رژیم ایران بعلت ماهیت دست نشاندهگی خود قادر نیست این فرهنگ استعماری را بر اندازد، بلکه خود عامل مهمی در نشر و بسط آن بشمار میرود. آنچه که رژیم تحت عنوان "انقلاب آموزشی" تبلیغ میکند در واقع برنامه ایست تبلیغاتی برای انحراف جنبش روشنفکران و همراه نمودن برخی از آنان و آنچه که در جریان این برنامه تبلیغاتی^{در واقع} انجام می پذیرد ماهیتا هجرت است از سوق تعلیم و تربیت و برنامه های آموزشی در خدمت سرمایه گزاریهای امپریالیستی و توسعه روز افزون فرهنگ استعماری. امر آموزش کشور ما مستقیم و با هزار بند عیان و پنهان در خدمت توسعه این فرهنگ استعماری است. بیکار و مبارزه روشنفکران و توده ها با چنین فرهنگ استعماری از طریق بسط و توسعه و تبلیغ فرهنگ ملی و توده ای همراه با رشد مبارزات توده های مردم هر روز گام بلندتری به پیش بر میدارد. هم اکنون با اوج گیری نوین مبارزات خلق شواهد بسیاری موجود اند که نشانه کیفیت رشد یافته فرهنگ توده ای و ملی ما در مبارزه با فرهنگ استعماری حاکم است. جنبش فرهنگیان - روشنفکران و دانشجویان میهن ما با تائیرپذیری کامل از جنبش رهایی بخش خلق مسلما سهم ارزنده خود را در گسترش و بسط و توسعه فرهنگ توده ای و ملی ایقا خواهد نمود، و روشنفکران ایران با آگاهی کامل به نقش سازنده خود به مبارزه با وسائل نو استعماری رژیم پرداخته و هر روز بیش از پیش شکست این برنامه های نو استعماری را بحلام میدارند.

اگر مجبور باشم که نامم را از دست بدهم
اگر مجبور باشم که پیراهن و بالاپوشم را بفروشم
اگر مجبور باشم که سنگ شکنی پیشه کنم
یا بار کنی
یا جارو کنی

اگر مجبور باشم که انبارهایم را تمیز کنم
یا در خاکروبه ها پد نیال غذا بگردم
یا از گرسنگی بمیرم

و بزمین فرو روم

ای دشمن بشر

من سازش نخواهم کرد

و تا آخرین نفس

خواهم جنگید .

برو و آخرین تکه از سرزمینم را بدزد

جوانانم را در سیاهچالها بیانداز

میراثم را غارت کن

کتابهایم را بسوزان

سگهایم را در ظرفهای من قنابده

برو و دام وحشتت را

بر بامهای دهکدهام بگستران

ای دشمن بشر

من سازش نخواهم کرد

و تا آخرین نفس

خواهم جنگید .

گزارش یک شکست

شعری از فلسطین

اگر هر فروغ را در چشمانم خاموش کنی

اگر همه بوسه ها را بر لبها بخشگانی

اگر فضای میهنم را با دشنامهای نوک زبانی انباشته کنی

یا غم مرا در سینه ام خفته کنی
 سکه مرا بر سندان بگویی
 تبسم را از چهره کود کاتم ریشه کن سازی .
 اگر هزار دیوار بکنی
 و چشمان مرا به پستی و حقارت میخکوب کنی
 ای دشمن بشر
 من سازش نخواهم کرد
 و تا آخرین نفس
 خواهم جنگید .



ای دشمن بشر
 علامت‌ها را بر بندرها بر افراشته اند
 فضا را نشانه‌ها انباشته است
 آنها را همه جا میبینم
 باد بانها را در افق می بینم
 که در اهترازند
 که جویای پیگیرند
 باد بانم ای " اولیس " بسوی وطن باز میگردند
 از دریاها ی گم شده
 خورشید طلوع میکند
 انسان به پیش میرود
 و بخاطر او
 سوگند میخورم
 سازش نخواهم کرد
 و تا آخرین نفس
 خواهم جنگید .

خواهم جنگید .

یاد میرزا رضا کرمانی و دلاوری‌اش را گرامی داریم

در این شماره نامه بررسی مطالبی چند درباره "آئین شاهنشاهی" چاپ شده است. لازم بود اشاره مختصری هم به یکی از صحنه‌های پر افتخار مبارزات مردم ایران علیه این "آئین" نامیوم بشود. هفتاد و ششمین سالگرد اعدام انقلابی ناصرالدین شاه (اول ماه مه ۱۸۹۶) انتخاب را تسهیل کرد. ضروری دیدیم که به این مناسبت یاد میرزا رضا کرمانی را تجدید کنیم.

ناصرالدین شاه یکی از بد کارترین شاهان ایران بود. سلطنت پر زیان چهل و هشت ساله‌اش بار فوق العاده سنگینی بر دوش مردم ایران بود. شمار بیکیه تبهکاریهای او و شرح مفصل دوران سلطنت فلاکت بارش، فرصت دیگری میخواهد. به مطالعه تنها چند برگ از کارنامه طولی ساهمیری بردازیم تا بهتر بتوانیم از عهد و بزرگداشت شاهکار میرزا رضا کرمانی بر آئیم.

ناصرالدین شاه هجده ساله بود که در تاریخ ۲۲ ذی قعدة ۱۲۶۴ قمری (برابر ۲۰ سپتامبر ۱۸۴۸) به سلطنت رسید. در سالهای نخستین سلطنتش کارها در دست میرزا تقی خان امیر کبیر بود. میرزا تقی وزیر اصلاحات و مصلحت طلب و مصلح رست بود. او در محدوده بسیار تنگی که دستگاه دولتی تازه کار بودن ناصرالدین شاه منصب و تواناییهای فوق العاده امیر ایجاد کرده بودند، همواره نوسازانه و استقلال طلبانه معتبری بر داشت. او جلوی و لخرجیهای سر سام آور درباریان را گرفت از ستمیها و مواجبههای کزانه و بیبوهه گاست اجتنام ملی را فرصت تکاپو و رشد داد. راه را برای ورود و استفاده وسائل جدید تولید باز کرد و سر سخنانه در مقابل مداخلات استعمارگران روس و انگلیس ایستاد. نتیجه این بود که استعمار و ارتجاع نیروهای خود را بیشتر از پیر علیه او متحد کردند و برای نابودین دست به تشبیه و توطئه یازیدند.

ناصرالدین شاه یار آنها بود. بزمان وی میرزا تقی را روز جمعه هفدهم ربیع الاول ۱۳۶۸ (برابر ۱۰ ژانویه ۱۸۵۲) مخفیانه قتل رسانیدند. این فرمان نمایشتر تسمیه تبارانی شاه در سالی استعمار و ارتجاع و بیوستن بی بازگشت او به صف عاملین فساد بود.

میرزا آقا خان نوری جانشین میرزا تقی خان شد. او تحت الحمایه رسمی و جاسوس غنمی تکبیر بود. برای حفظ ظاهر یک روز قبل از انحصار از تحت الحمایه بودن استعفا داد و همین کافی بود تا بلافاصله صدرا هظم ایران شود. از جمله خیانتهای بزرگ میرزا آقا خان اعتماد الدوله که زیر نظر ناصرالدین شاه انجام گرفت چشم و شش تضحی شاهانه از هرات و تن در دادن به سیاست تجزیه جویانه استعمار انگلیس در مرزهای شرقی و ساحلی ایران بود. در پیسره و محسره ارت عمر دولت شاهان را به مقاله تجاوزکاران انگلیس فرستادند تا تمام قوت و فن تاشکی و استراتژیی ترجیح برار با نگراندازند و ورود تجار و آران را مهار نماندند.

نتیجه قرارداد شوم پاریس (مارس ۱۸۵۷) بود و چشم پوشی از هرات و سیردن بندر عباس و جاهیمبار به امام سلطان که از دستنشانندگان رسمی انگلیس بود. شورای ظفر نشان و خورشید سنان آئین شاهنشاهی در دعوی محرمه و پوشهر جز در پشت جببه نماندند و آنجا که نشان از تفاوت بود کار اهالی محل بوده افسران "دلایر خوار" را بر قرار ترجیح دادند و یا اینکه اصولاً خود دستنشانده بودند و برای کمپانی هند شرقی کار میکردند. بهر حال به تهران که رسیدند خلعت گرفتند و مورد مرهمت ملوکانه واقع شدند.

فروتنی کشور در زمان ناصرالدین شاه تنها از طریق تجزیه مناطق شرقی و شمال شرقی صورت نگرفت. ناصرالدین شاه از اعطای امتیازات به دولتها و سرمایه‌داران روسی و انگلیس و غیره منابع ثروت ملی را به حراج گذاشت. هر کس رشوه بیشتر میداد و وعده‌های شیرینتر و امتیازات بیشتری میگرفت. امتیاز روتر و امتیاز بانک شاهی و بانک استقراضی روس، امتیاز انحصاری تنباکو و یا کشتیرانی کارون فقط چند فقره از مجموعه مفصل امتیازاتی بود که ناصرالدین شاه در ازای بیترکشی‌های نغمه‌های سرخرمن به استعمارگران داده است.

دستوردهای آریا مهر آن موقع در دادن امتیازات آنقدر فوق العاده بود که دنیای استعماری آنزمان را دچار بهت و حیرت میکرد. دراهام استوری مؤلف کتاب "روتر در یک قرن" مینویسد: "دولت ایران بوجوب امتیاز روتر (۱۸۷۲) باین شخص اجازه داد که برای ۷۰ سال بر تمام منابع اقتصاد، ایران و اکثر افراد این کشور حکومت واقعی کند و همچنین این امتیاز بود که دروازه‌های کشور را بروی دنیای غرب گشود" "بذیل لرد کرزن که خود از سران سیاست استعماری انگلیس بود وقتی مفاد این قرار داد علنی شد معلوم گردید که قرار داد بمعنای تسلیم کامل و خارق العاده تمام منابع صنعتی یک امپراطوری به خاجیان است طوریکه محتملاً هیچگاه به خواب هم دیده نمیشد چه رسد باینکه واقعیت هم داشته باشد". اگر چه امتیاز روتر با شکست روبرو شد ولی راه را برای امتیازهای دیگر باز کرد و بلائیکه امتیازات موفق بعدی بر سر اقتصاد و استقلال ایران آوردند عملاً بپایر از اندازه بود که امتیاز غیر معقول و ناشایسته روتر میتوانست باعث شود. سیاست امتیاز فروش ناصرالدین شاه ایران را تبدیل بیک کشور نیمه استعمره کرد و آخرین امکان رشد را از آن سلب نمود.

در اثر این سیاست کشور فروشانه و نسل و تجاوز بی حد و مرز آئین شاهنشاهی ناصرالدین شاهی بود که اوتناع اقتصاد کی کشور و مردم روز بروز بدتر میشد. سیاست درهای باز بساط صنعت بومی را در هم نوردید و از ایجاد صنعت نو جلوگیری کرد.

پلان بازرگانی خارجی سال بیسان ناسلند ترشد طلای ایران به خارج سرازیر گردید. ارز پول چند برابر گاهت یافت و قیمت‌ها راه تصاد گرفتند. در دوران سلطنت ناصرالدین شاه مملکت مرتباً دچار تحطی میشد. مردم گروه گروه از زور کوسنکی معرند. دستنهاد دولتی به عنوان مبارزه با تحطی خود دست به احتکار میزد. امنیت از مردم

۱- از کتاب "مصر بیخبری" نوشته "جمهوری" ۱۹۷۰

۲- کرزن ایرانی و مسائل ایران" ج ۱، ص ۹۸۰

کامل^۱ سلب شده بود. فرامان و قاطرچیان دولتی در روز روشن زنان و کودکان را میزدند و به آنها تجاوز میکردند. فرق میان راهدار و راهزن از میان رفته بود.

در باره^۲ خصائل شخصی ناصرالدین شاه در کتابهای تاریخی و دفترهای خاطرات و اسناد رسمی تفاوت های زیادی مشاهده میشود که همه حاکی از گرایشهای افراطی او به انحرافات و اعمال نکوهیده اند.

میرزا حسین خان سپهسالار صدراعظم، وزیر لشکر و وزیر امور خارجه او در باره^۳ ناصرالدین شاه به برادرش عباس میرزا ملك آرا میگفت: "تو نمیدانی این چقدر حرامزاده است... هر چه دارد از مادر قعبه خودش دارد و يك كگمه حرف راست نمیکويد... غالب میونس به اشخاص زغال و سغله و نانچیب است. از آدم معقول بدش میآید... هیچ کاری را منظم نمیخواهد مگر قهوق شکارگاه و امر خوراک خودش را..."^۱

دراوندولوف سفیر انگلیس در ایران در نامه ای که در بیست و يك آوریل ۱۸۸۸ به وزیر خارجه انگلیس نوشت در باره^۲ ناصرالدین شاه اینطور تفاوت کرد: "شاه حاضر است برای حفظ موقعیت خود قربانی های زیادی بدهد و بنابراین "بهتر است که این قربانی ها را به روس و انگلیس مشترکاً بدهد نه فقط به روس..."^۲

میرزا علی خوان امین الدوله که خود از رجال دست اول دربار ناصرالدین شاه بود در کتاب خاطرات سیاسی خود اشارات متعددی به خصائل شاهنشاه میکند. او مینویسد: "شاه مبتلا به "لجاج قطری" بود و از "تصحیح و موظف کراهت داشت"^۳ "عاقبتانندیشی را در پیشگاه خود معزول فرموده و به تمهید استراحت آبی کار میبست"^۴ در نزدیکی با زنان افراطی حبیب میکرد. گروهی داشت که برای او دائماً در پی صید دختران بودند "به خواستگاری و شیزه گان شهری اکتفا نکردند از عمارات و موسسات و زنان بد کار هم که لایق مجلس پادشاه نبودند روزهای جمعه به جمع خلوص پادشاهی میردند."^۵ عبدالله مستوفی مینویسد شعارش مثل لوتی چهاردهم پادشاه فرانسه این بود که "دنیا پس از مرگ من چه دریا چه سراب"^۶

ناصرالدین شاه با اصلاح کار مملکت و نوسازی تفریح عمیقی میورزید و از بیداری مردم شدیداً بیزار بود.^۷ بارها در خلوت بزبان میرواند که نوکرهای من و مردم این مملکت باید جز از ایران و عوالم خودشان از جایی خبر نداشته باشند و بالمثل اگر اسم پاریس یا بروکس نزد آنها آورده شود ندانند آیند و خورت نیست یا پوشیدنی.^۷

در گزارش اول آوریل ۱۸۹۱ کندی دیپلمات انگلیسی به سالدیموری وزیر خارجه انگلیس این اظهار نظر به چشم میخورد: "بظرف ایرانیانیکه در خارج بودند ناصرالدین شاه نماینده پایاترین و خودخواه ترین اشکال

۱-عباس میرزا ملك آرا شرح حال عباس میرزا ملك آرا... ۶۷

۲-اسناد وزارت خارجه انگلیس، ۶۰/۴۶۲

۳-۸۸۰

۴-همانجا، ۱۲۳

۵-همانجا، ۱۸۰

۶-عبدالله مستوفی تاریخ اجتماعی و اداری دوره تجاریه ج ۱، ۴۶۰

۷-امین الدوله همانجا، ۱۳۱

کنزواتیسم است. هیچکدام از آنها جرئت نمیکنند در حیطه علیحضرت مطلبی را طرح کنند که متضمن خفیف‌ترین تغییرات در نظام استبداد فردی فعلی و صفات بد آن باشد... ۲^۱

ناصرالدین شاه مسافرت به اروپا را ممنوع کرده بود. از میرزا ابوالقاسم مشیر لشکر بجرم اینکه در سفر مکه سری هم به اروپا زده بود به پل آن روز سه هزار تومان جریمه گرفت. ۲

دراموند ولف سابق‌الذکر علیه‌نعم حلاقه بشمارگی که به حفظ سلطنت ناصرالدین شاه داشت اقرار میکرد که "او از نزدیکی با تمدن بیگانه است زیرا که احتمال میدهد که قدرتش محدود شود و تمایلات استبدادانه و مطلق‌العنانه اش تحت کنترل در آید ۳"

مردم از سلطنت ناصرالدین شاه شدیداً رنج میبردند و از آن به‌زار بودند. شاهد این حقیقت قیامهای متعددی بودند که در گوشه و کنار مملکت علیه این سلطنت اتفاق میافتادند. بیشک وسیع‌ترین و مؤثرترین این قیامها رستاخیز تنباکو بود. جنبش تنباکو در روشن ساختن مردم و در بری گیر کردن مبارزه ضد استبدادی و ضد استعماری آنها تاثیر بزرگی داشت. جنبش مشروطه به معنای ادامه و تکامل این جنبش بود. در فاصله این دو قیام مبارزه ضد استبداد و استعمار قطع نشد. اندام ناصرالدین شاه به دست میرزا رضای کرمانی یکی از گذارهای متعدد و بی‌بسته بود که گذار جنبش تنباکو به جنبش مشروطه را باز کرد و به این روند تیدیلی نیرو بخشید.

سال ۱۳۱۳ (۱۸۹۶) بحساب تقویم قمری پنجاه سال بود که ناصرالدین شاه بر ایران سلطنت میکرد. سالروز این سلطنت گرانزیان روز ۲۲ ذیحجه ۱۳۱۳ قمری مساوی ۶ مه ۱۸۹۶ بود. از مدت‌ها پیش از این تاریخ شاهنشاه دنبال تهیه مقدمات جشن مفصلی میرفت و وسائل شرکت اجباری مردم را در آن فراهم میکرد. برنامه مفصلی چیده بود. قرار بود که ۷۰ شبانه روز جشن بگیرند و هر روز و هر شب به تفریحات و تفضیلات ویژه ای بپردازند. هزینه زندگی مردم از این راه سخت بالا رفته بود.

یک روز قبل از شروع غیررسمی جشن یعنی جمعه ۱۸ ذیحجه (اول مه ۱۸۹۶) آریا مهر آن روز محزون عوام فریبی و یا تطهیر جشنگداری پرخرجش قصد زیارت شاهزاده عبدالعظیم را کرد. برای تکمیل نیرنگ و زلفه‌نمایی دستور داد به خلاف معمول زیارتگاه را قهری نکنند. خواست خود را به مردم نشان بدهد و لحظه‌ای در میان آنها باشد. ولی پیکر اصیل مردم اندام بیگانه اورانند برفت. تیر میرزا رضا در قلبش جای گرفت و به خاکر انداخت.

میرزا رضا در تهران دستفروشی میکرد منسوجات مختلف میفروخت گدازه میگفت. مشتریان مختلف بودند. به اعیان و اشراف هم جنس میفروخت. میرزا رضا مثل دیگر کاسب‌کاران خرده‌پا در معرض ظلم و تجاوز درباریان و اهالی دیوان قرار داشت. شخصی مثل کامران میرزا نایب‌السلطنه فرزند شاه از خوردن پیر او ابتیاج جنس و امتناع از پرداخت بها پشیمانانه نداشت. او تنها کسی نبود که با میرزا رضا اینطور رفتار میکرد. یک بار به مجلس دربار و

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس دفتر ۵۲۲ / ۶۰

۲- عبدالله مستوفی همانجا ج ۱ ص ۴۹۱

۳- اسناد وزارت خارجه انگلیس ولف به سالیمبوری (۲۱ آوریل ۱۸۸۸) دفتر ۴۹۲ / ۴۰

مجمع وزرا شکایت برد از اینکه کارگزاران نایب السلطنه بیش از دو سال بود که متجاوز از هزار تومان به او بدهکار بودند و از پس امدت خود داری میگردند. در اثر وساطت این مجمع نایب السلطنه پوی، او را حاضر کرد ولی باین شرط حاضر به تحویل آن شد که بازاری هر تومانی که میداد یک سیلی بگردن میرزا رضا بزند. میرزا رضا که دچار تنگی معاش بود موافقا باین وقت تن داد ولی به کینه خود نسبت بدولتیان افزود.

میرزا رضا بمسائل سیاسی و اجتماعی رقیبت داشت. از وضع موجود طبیعتا بیزار بود و در پی چاره میگشت. دو اقامت کوتاه مدت سید جمال الدین امدآبادی در تهران بین ۲۳ ربیع الاول تا ۹ شعبان ۱۳۰۴ (اواسط دسامبر ۱۸۸۶ تا اواخر آوریل ۱۸۸۷) و بین هفتم ربیع الثانی ۱۳۰۷ تا ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۰۸ تأثیر زیادی در تغییر افکار میرزا رضا گذاشت. او بطور مرتب در مجالس سید جمال حاضر میشد و از سخنانی که او در باره لزوم اصلاحات آزادی قانون و استعمار میگفت بهره میبرد. او یکی از مریدان پایدار امدآبادی شد. موقعی که فرامان دولتی سید را بزور از گوشه محسن حضرت عبدالعظیم بیرون میکشیدند که تبعیدش کنند. میرزا رضا در کوچه و بازار براه افتاد و مردم را دعوت کرد که برخیزند و جلوی تبعید سید را بگیرند. او مردم میگفت که "این امامزاده مرده را بزیرتنش می آید، امامزاده زنده را بپوش این بلا را می آورند تا شای می کنید...".^۱ جزای این دعوت دستگیری میرزا رضا و حبس انداختن او بود.

موضع سید جمال الدین کار خود را کرده بود. میرزا رضا سیاسی شده بود. او از مصلحتان افکار سید جمال الدین شد. در قیام تنهاکو فعالانه شرکت کرد. در اثنای همین فعالیتها بود که مجددا او را دستگیر کردند. نایب السلطنه قصد داشت از او و چند نفر که با اتفاق او دستگیر شده بودند علیه بعضی از ترقی طلبان افسرار بگیرد و ضمنا به شاه بگوید که در کار تعقیب مخالفان استبداد و استعمار موفقیت بدست آورده است. آنها را زیسر شکنجه گذاشت. میرزا رضا برای اینکه مجبور باقرارش نکنند و سختی به خلاف دل او نباشد با قبیحی شکم خود را پاره کرد. خوشبختانه هم بمقتضی رسید و هم از این امتحان بیژرگ جان سالم بدر برد. او را معالجه کردند و همراه چند نفر دیگر از آزاد بخواهان عازم قزوین کردند. سیاهچال زندان قزوین محسن زندانیان سیاسی آنزمان بود.

آنها را در آنجا به زنجیر کشیدند. این تنها دفعه ای نبود که میرزا رضا زندانی شد. به قول عبدالله مصنوفی از این پس هر اتفاقی که میفتاد میرزا را به حرد و یا بی حرد حبس میکردند. آنطور که خودش می گوید قبل از عزیمتش به استانبول رویهم چهار سال و نیم یاد رکنده و زنجیر داشت و در این فاصله بیش از چهل روز آزاد نبود. اقامت اجباری زندان برای او خیلی گران تمام شد. همه چیز خود را از دست داد. امین الدوله می نویسد وقتی از زندان قزوین بیرون آمد "میرزا رضا کرمانی را ملاحظیات تهران و اطلاع بر گذشت زمان غیاب از آزادی بیزار کرد. زن رفته، طفل مرده، وظیفه را دیگری برده، خانه خراب، اندوخته برانداخته، حاصل عمر هبا شده" ^۲ بگرد برای او اقامت در ایران گویا دیگر غیر ممکن شده بود یا این که او را تبعید کردند و یا به میل خود روانه استانبول شد تا با شنیدن

۱ - عبدالله مصنوفی همانجا ص ۲

۲ - امین الدوله همانجا ص ۱۷۴

سخنان رهبر فکریش سید جمال الدین اسدآبادی که در این زمان مقیم استانبول بود جان تازه ای بدست آورد . در استانبول پس از یک اقامت چهل روزی در یک بیمارستان آنچه را دیده بود برای اسدآبادی شرح داد و نزد او از طالع بد خویش نالید . سید جمال او را از گریستن و نالیدن ملامت کرد و گفت بهتر است کجای این کار ریشه ظلم را بکند و متن به تسلیم و عجز ندهد . از باز جوشی های میرزا رضا درست معلوم نمیشود که سید جمال میرزا تشویق به کشتن نایب - السلطنه یا خود ناصرالدینشاه کرد . علاوه بر این معلوم نیست که او از اعدام ناصرالدینشاه و یا نایب السلطنه چه انتظاراتی داشت و برای این کار چه ارزش سیاسی مشخصی قائل بوده . هرچه بود میرزا رضا این تصمیم را به صرف تلقین سید جمال نگرفت . او خود در این باره فکر زیاد کرد و در تمام مدتی که در راه استانبول به تهران و در حال اقامت در درری بود کم و بیش این اندیشه را بررسی کرد و تصمیم نهائی را اتخاذ نمود . او در تاریخ ۲۶ رجب ۱۳۱۳ (۱۴ ژانویه ۱۸۹۶) استانبول را به قصد تهران ترک کرد . در بار فروش از یک میوه فروش یک پنجلول روسی خرید و از آنجا یکسره به ری رفت و منتظر فرصت نشست .

بعد از اعدام ناصرالدینشاه میرزا را همانطور که انتظار داشت دستگیر کردند و به زنجیر بستند . در زندان هنگام بازجویی و در پای چوبه دار نمونه تهیور و شرافت انسانی بود . امین الدوله در باره داستان دلآزوری او مینویسد :

مادامی که میرزا رضا در زندان بزنجیر بود دیوانیان و درباریان بسراغ او میرفتند و از او سولاتی میکردند . " جوابهای میرزا رضای کرمانی بهر کس مفحک و آمیخته بحقیقت گوئی و شوخی نما بود . قوت قلب و جسارت او همه را حیرت میداد و چون همه را درست میشناخت جواب مطابق حقیقت و باحوال و نیات مسائل گفته میشد . . . محمد حسن میرزا معتضد السلطنه از پیشخدمتان شاه نزدیک او رفته پرسید : میرزا رضا ناصرالدینشاه چه گناه داشت که او را کشتی ؟ گفت کدام جرم از این بدتر که مثل ترا بخدست خود راه دهد و با همه بی ناموسی که در توجع است بقوما نوس شود " .

برای برپا کردن چوبه اعدام او به هر کس رجوع میکردند حاضر به فروش تیر نمیشد . تنها یک نفر بخاطر پول زیادتن به این ننگ داد . چوبه دار او را از ترس مردم در یک سربازخانه و دور از دسترس اهالی شهر برپا کردند . میرزا رضا از مرگ باک نداشت . به ملاحظه خوب دار سست نشد . بعد از ادای شهادتین به جلا د گفت . " این چوبه دار را نگه دارید من آخرین نفر نیستم . . . " ۲ میرزا رضا را در روز ۳۱ ژوئیه ۱۸۹۶ دور از انتظار مردم اعدام کردند ولی مردم تهران و دیگر شهر ها بیاد او بودند و برایش طلب رحمت کردند . در آن شرایط پر وحشت و خفتان شیخ هادی نجمآبادی و دیگران مراسم چهلای او را برگزار کردند و این عمل را در شب سالش هم تکرار نمودند . چند سال پیش طول نکسید که بزرگداشت میرزا رضا علنی و همگانی شد . مشروطه طلبان قهرمانیهایش را ستودند و متن بازجوشیش را بعنوان یکی از اسناد قهرمانی خلق منتشر نمودند . از آن پس هرگاه که ایرانیان آگاه و مبارز به یاد میرزا رضای کرمانی میفتند بی اختیار در ذهنشان انتظاراتی زنده بیدار میشوند .

۱ - امین الدوله همانجا ص ۲۱۱ و ۲۱۲

۲ - شرح اعدام او در کتاب خاطرات کلنل کاساکوفسکی فرمانده تشون قزاق تهران در صفحه ۸۰ آمده است .

در اینجا نامه پاریسی به تجدید چاپ یکی از اسنادی که منعکس کننده پیگیری و شهادت انقلابی میرزا رضا کرمانی است اقدام میکند . باشد که این سند در شناساندن بیشتر این انقلابی مؤثر افتد . در اینجا اشاره بیک نکته ضروری است . متن اصلی بازپرسی میرزا رضا برای اولین بار در روزنامه صور اسرافیل منتشر گردید که در دسترس ما نیست . متن بازپرسی منتشره در صور اسرافیل توسط ادوارد براون بزبان انگلیسی ترجمه و در کتاب وی بنام انقلاب ایران آورده شده است . متن زیر ترجمه مجدد از انگلیسی پاریسی است .

پرسش - کی شما استانبول را ترک کردید ؟
 پاسخ - در ۲۶ رجب ۱۳۱۳ (= ۱۴ ژانویه ۱۸۹۶)
 س - کی حضرت عبدالعظیم وارد شدید؟
 ج - در ۲۵ شوال ۱۳۱۳ (۱۷ مارچ ۱۸۹۶)
 س - در راه کجا توقف کردید؟
 ج - ۱۴ دوزدر کاروانسرای حاج سید حسین دوبار فروش (بابل کنونی) زیرا راه بنده بوده است .
 س - چند نفر بودید وقتی از استانبول حرکت کردید؟
 ج - خودم باشیخ ابوالقاسم .
 س - شیخ ابوالقاسم کیست ؟
 ج - برادر شیخ احمد روحی کرمانی جوان ۱۸ ساله ای که شفاش شیاطلی است .
 س - خیال او در همراهی با شما چه بوده؟
 ج - پس از این که برادش بادرنگر دیگر - میرزا آقاخان وحاجی میرزا حسن خان در استانبول برای آوردن آنها بایران توقیف شدند . او برای مراجعت بکرمان بامن آمد ، حالا من نیمه اتیم آنها را در آنجا باشند . یانه .

س - پس از توقیف برادرش او ترسید که آنها را ترک کرد؟
 ج - خیر - وقتی که برادرش را گرفتند ، او بیخیال ملحق شدن به برادر دیگرش بطرف وطن بومی خود حرکت کرد ، که در آنجا زندگی نماید . این برادر ، شیخ مهدی پسر ملا محمد جعفر > ته باغ لله> ایست
 س - وقتی که شما در استانبول بودید برای چه مقصود و تهمتی این سه شخص را گرفتند ؟

ج - علاء الملک وزیر مختار ایران از قرار معلوم باین سه نفر غرضی داشت زیرا آنها باو اعتنائی کردند چون دو تا از آنها یعنی شیخ احمد و میرزا آقاخان معلم بودند و چهار زبان میدانستند و در خانهای مسلمانان ، ارامنه و فرنگی ها برای معلمی رفت و آمد داشتند و دائماً به اورا پرت میرسید . که آنها خبر چینی و بدگویی میکردند سبب فتنه در ایران شده بودند ، بنا بر این متهم شده و توقیف شدند . این بود تقصیر این دونفر . و اما در باب حاجی میرزا حسن خان او بواسطه مکتوبهایی که استناد میشد بملاهای نجف و کاظمین نوشته بوده ؛ توقیف گردید . گفته میشد که این کاغذها ببحر بک سید جمال الدین دستورهای او نوشته شده .

و تاکید میکرده اند که ملاحای مذکور طرفدار خلافت عثمانی بشوند. این نامه ها بدست صدر اعظم ایران افتاده و سبب عداوت و کینه وزیر مختار نسبت بآنها گردیده و منجر بگرفتاریشان گردید.

س - اطلاع مخصوصی بمارسیده است که در موقع حرکت شما (از استانبول) شخص دیگری غیر از شیخ ابوالقاسم همسفر شما بوده ، و دستورهای معینی از طرف سید جمال - الدین بشما داده شده بوده است - این مطالب از چه قرار است ؟

ج - کس دیگری جز ابوالقاسم با من نبوده است ، در این باب غلامرضا نوکر کاشف السلطنه میتواند شهادت دهد در قهوه خانه حاجی محمد رضا در باتوم که همیشه یکمده از ایرانیان آنجا جمعند، این غلامرضا که بیست تالیست و پنج روز کمتر با زیادتر پیش از ما از استانبول حرکت کرده بود، وقتی ما وارد باتوم شدیم در آنجا خیاطی میکرد و بواسطه خرابی پل های بین باتوم و باکو در آن قهوه خانه ماندیم و دیگر این که در راه این طرف تقلیس ما نیز بجوانی ارومیه ای موسوم بامیر خان و برادرش که درجه در سوار نظام داشت و بطوری که بما اطلاع داد او خانه ای در جوار پارک ییلاقی علاء الدوله دارد برخوردیم ، اینها در راه آهن با ما بودند و تا باکو همسفر بودیم - از آنجا ابوالقاسم ، با کشتی پست از راه « ازون آده » بقصد عشق آباد حرکت کرد که از آنجا از راه خراسان بکرمان روانه گردد.

در حالیکه من و غلامرضا و دو نفر ایرانی دیگر در مصاحبت امیر خان و برادرش از باکو بمشهد سر (بابل سر) و از آنجا بیار فروش (بابل) رفتیم.

غلامرضا پس از رفع خستگی در کاروانسرا بار سفر را گذاشته ، خود بخانه انتظام الدوله رفت و از آنجا برگشته بته خود را برداشت و بخانه انتظام الدوله در باغ شاه بز گشت ، پس از سه یا چهار روز بالباس سفر بنزد من آمده با هم روبوسی کرده او روانه تهران شد ، در صورتیکه من همانطور در کارانسرای حاجی سید حسین سر میبردم ، امیرخان هم برای یک شبانه روز در بار فروش ماند و بعد بسمت تهران روانه گردید؛ والسلام

س - پس چطور شما بخیال کشتن شاه شهید افتادید ؟

ج - چطور لازم نیست ، بواسطه آن کند و زنجیرهاییکه من بنا حق مبتلا بودم ، آن شلاقهاییکه میخوردم ، تا این که شکم خود را پاره کردم ؛ که با خود گشی از شکنجه خلاص کردم .

آن ستم هاییکه در خانه نایب السلطنه در قصر امیریه ؛ در قزوین ؛ در زنجیرخانه و باردیگر در انبار (۱) بر من وارد آمد - چهار ماه من در کند و زنجیر بودم برای این که بخیال خودم فقط در بند خدمت بملت و تقع دولت بوده ام .

پیش از واقعه غوغای تنباکو من هرگز مداخله در امور سیاسی نداشته؛ فقط وقتی که احضار شدم در این خصوص اطلاعات خود را گفتم.

س - کسیکه عرض با تو نداشته؛ اگر اینطور بود که شما دلیل می‌آوردید؛ شما میخواستید خدمت بکنید و آناری از برانگیختن مردم یا تحریک بشراوت در توسراغ نیسکردند؛ دلیلی برای مجازات شما در برابر خدمتی که شما میخواستید انجام دهید نداشتند بنابراین بر واضح است که ختی در آن موقع بزرگه هائی از اعمال تحریک آمیز و واداشتن مردم بمخالفت و شرارتهای دیگر از تو در دست داشته اند.

ج - همین حالا پس از اینهمه مدت هم می‌حاضریم با تهمت زنندگان بخود - روبرو شده و بگذازید يك شخص بی‌غرض صالح مطلب را رسیدگی بکند؛ و معلوم کند که پیش قدمی‌های من بواسطه محبت بوطن و ملت و دولت من بوده، هر چند کسانی در کار بوده‌اند که دعوی خدمتگزاری را برای رسیدن بشئونات؛ امتیازات؛ مستمریها؛ القاب و نشانها کرده و علنا ضدیت و مخالفت می‌کردند. همین حالا من برای این قبیل باز پرسها حاضریم.

س - این اشخاص ذینفع کیها بوده‌اند؟

ج - يك بدنهاد بی‌شرف - دنی‌زاده - مفسد نالایق‌تر از همه سرشناسها - بگویم؟ بالاخان (۱) و کیل‌الدوله کسیکه نایب‌السلطنه او را بی‌اندازه می‌پروراند و طرف توجیهش بود.

س - و کیل‌الدوله تصریح میکند که حتی در آن موقع بر طبق اسناد و اماراتیکه از تحریک بفساد و کاغذهاییکه همه میدانند از تو گرفته شده باعث توقیف تو بوده، بهلاوه از اینکه اگر تو را نگرفته بودند تو حاضر برای انجام این منظور بوده‌ای حرفی نیست، چنانکه از محاکمه تو در آنوقت معلوم شده، چنانچه تو را نگرفته بودند شاید همین عملی که از تو سرزده در آن موقع کرده بودید.

ج - پس برای اثبات این مدعا حضور وکیل‌الدوله لازم است.

س - در صورتیکه خودت اذعان داری، که تمام این مشقات وارده بر تو از ناحیه وکیل‌الدوله که خواهان‌شان بوده، و نایب‌السلطنه از لحاظ علاقه‌ایکه با او داشته است سرزده، پس گناه شاه‌شهید چه بود؟

آنها غالباً اینطور مطلب را بشاه عرض نموده بودند، شما میبایستی تلافی و انتقام را از آنها بگیری که سبب بلیات وارده بر تو بوده‌اند، نه اینکه يك ملتی را عزادار سازی؟

ج - پادشاهییکه پس از پنجاه سال سلطنت، امور مملکتش بدین صورت مفتضحانه درمی‌آید و درصدد رسیدگی بر نمی‌آید - يك درختیکه پس از سالیان دراز نمرش وکیل‌الدوله - عزیزالسلطان و امین‌خاقان بوده، و اینگونه اولاد و اطفال دنی‌زاده رذل که

۱ - بالاخان لقب اولیش معین نظام بوده، سپس وکیل‌الدوله و اخیراً سردار انجم شده معروف به آقا بالا خان سردار گردیده بود

آفت، جانهای جامعه مسلمین اند بیار آورد. چنین درختی که دارای این قبیل میوه است (چنین درختی) میبایستی از ریشه کنده شود، که دیگر چنین انماری پیار نیاورد. ماهی از سر گنده گردد نی زدم». اگر ظلمی شده از بالا بوده است.

س - باوجود براین اگر قضیه همین است که شما توضیح میدهید باز هم تا اینجا به اشخاص مربوط است، و کیل الدوله و نایب السلطنه درخور سرزنش بوده اند، شاه مرحوم معصوم نبود و براین امور که خود نمیدیده واقف نبوده است. وقتی سردی، مانند نایب السلطنه (۱) که هم فرزند شاه و هم شخص اول دولت بوده و مطلبی را خاصه بامدارک مثبتی که درباره شما دردست داشته بعرض برساند، شاه نمیتوانسته درحقیقت آن تردیدی بنفوذ راه دهد. این اشخاص که باعث بدبختیهای تو بوده اند، میبایستی هدف انتقام تو قرار گیرند. شما مردی منطقی و فیلسوف مشرب هستی این حرفهاییکه میزند درست نیست. شما بایستی روی پاسخهای خود دلایل بهتری اقامه نمایید.

ج - آنها مدارک مثبتی علیه من ندارند، مگر نوشته هاییکه بزور و اجبار بمن تحمیل کرده، و درخانه و کیل الدوله باسیابه و داغ از زبان من کشیده نوشتند. دو نفر دیگر حاضر بودند. (بگویم؟) حاکم و سیدی که درواقمه ای، صدراعظم از او متغیر شده، بحکم او حضوراً عمامه از سرش برداشته بودند، در آنشب آنجا بافطار مهمان بود، آنچه رخداد شاهدند که عصر روز پیش مرا حضور نایب السلطنه برده بودند.

س - شما مردی زیرک بوده میدانستید که نباید چنین ملاک و مدرکی بدست آنها بدهید، بچه بهانه آنها این مدارک را از تو در آوردند و بشماچه میگفتند؟

ج - بهانه ایکه آنها در تحصیل مدرک از من داشتند این بود: وقتیکه من بآنها گفتم در میان مردم از هر طبقه گفتگو و زمزمه است که موضوع تنها کوکار را به قیام و شورش خواهد کشید و از این نارضایتی پیش از آنکه بحد نصاب رسد، باید جلوگیری شود. من به نایب السلطنه گفتم شما وارث سلطنت هستید، شما فرزند شاه و دوست معتمد او هستید، کشتی دولت دارد به صخره میخورد، و این سقف روی سر شما خراب خواهد شد. شایسته نیست که این سلطنت هزار ساله ایران مضحل گردد. و ملت اسلام ناگهان از صفحه گیتی نابود شود، پس او سوگند یاد کرده گفت: من غرض بدی ندارم آرزوی من فقط اصلاح امورات است، پس شایک کاغذی باین مضمون بنویس: «ای مسلمین و مومنین حقیقی. امتیاز تنها کو داده شده است بانک ایجاد شده است! تراموای (واگون) علی رغم مسلمانان در کار است! انحصار شراب اعطا شده! حقوق معادن و اکتزاروبا انحصارقتد و شکرو کبریت موافقت شده است ما مسلمانان کاملاً دردست یگانگان خواهیم افتاد! - الا که دیگر شاه در فکر مانست. جدو جهد کرده روحیه خود را نشان دهید، اتحاد و هم دستی نموده - تهو و بخرج داده، از خودتان دفاع نمائید». این تقریباً آنچه بود که بمن تلقین کردند. یک همچو مکتوبی بطور نمونه به من

۱ - کامران میرزا فرزند ناصرالدینشاه، در این اواخر یکی از سران مرتجعین - متولد

۱۹ ذیحجه ۱۲۷۲ = ۲۳ جولای ۱۸۵۶ بوده است.

داده گفتند، اینهارا بنویس و ما آنرا بشاه نشان داده و عرض خواهیم کرد، که ما آنرا در مسجد شاه پیدا کردیم، تامارا به اصلاح امور و ادارند. نایب السلطنه قسم خورد که نوشتن این سند مرا بخطر نخواهد انداخت. بلکه دولت را خیلی بیشتر از من ممنون خواهد ساخت تا حدیکه برای من یک مدد ماشی مقرر میدارند و مرا مورد عنایت و ملاحظه قرار خواهند داد. بعد که من از خدمت نایب السلطنه بیرون رفته بخانه وکیل الدوله رفتم، دو باره تحت فشار و تهدیدات برای نوشتن همان عبارات قرارم دادند. و وقتیکه آن مدرک را از من گرفتند مثل این بود که خدا دنیارا به آنها داده است. آنها لوازم تحریر را برداشتند و اسباب داغ و درفش و سپایه سرباز را حاضر و مرا با تسمه به سپایه بسته و شروع به سؤال از من کرده. بن میگفتند همدستان خود را بر وزیده، جلسه آنها کجا است، رفقای تو کجا هستند؟ هر چه میگفتم. چه جلسه ای چه جامعی؟ من با همه مردم حشردارم و من افواها از همه شنیده ام. حالا من بکدام مسلمان خیانت کنم. آنها تلاش میکردند مرا باقرار او دارند، حالا دیگر دیدم که موقع جانبازی من است و هنگامی است که باید خود را فدای شرف، امنیت، سلامتی و حیات برادران اسلامی خود نمایم.

از قضا چاقو و قیچی را که از شدت خوشحالی فراموش کرده بودند بردارند میان اتاق افتاده بود. من بچاقو خیره شدم، رجبلی خان متوجه شد چاقو را برداشت. ولی هنوز قیچی در جای خود بود، حاکم رو بقبله مشغول ذکر بود. من رو باو کرده گفتم تو را بهمین قبله و آن دعائی که میخواهی قسم میدهم بگو ببینم منظور شما چیست؟ در این لحظه مکتوبی از نایب السلطنه برای آنها رسید آنرا خواندند و جلوی خود گذاشتند، حاکم گفت این نامه میگوید که امر شاه است که تو باید بدون تخطی محل ملاقات و اسامی رفقای خود را بر وزدهی، و گرنه این اسباب داغ و ششکجه آماده اند، و تازیانه منتظر است. دیدم قیچی پهلوئی زیر بخاری است، خود را بطرف آن کشیده گفتم داغ و درفش لزومی ندارد. روی نیمکت نشسته مثل اینکه میخواهم مطالب را زوی دایره بریزم، دست حاکم را گرفته او را از طرف بخاری اینور کشیدم، به قیچی دست رس پیدا کردم و شکم خودم را باره نمودم. خون زد بیرون، همبطور که خون جاری بود. من بآنها فحش را سردادم. آنها بشدت متألم شده و مرا وادار بمعالجه و بخیه زدن زخم نمودند. این بؤد آخر و عاقبت من بیچاره بی گناه؛ که بخیال خودم خدمتی بدولت میکنم. چهار سال و نیم زیر زنجیر از این زندان بآن مجلس از تهران بقزوین، و از قزوین به انبار عمومی در مدت این چهار سال و نیم دو یاسه بار مرخص شدم، ولی رو بهمرفته در این دوره بیش از چهل روز آزاد نبودم. شده بودم نوروز علی خان قلعه محمودی یا سبز علی خان میدان قلعه ای نایب السلطنه و بالاخان.

س - نوروز علی خان قلعه محمودی کی بود؟

ج - محمد اسمعیل وکیل الملک حاکم کرمان، برای حساب سازی و افزودن مواجب و جیره و درجه هر روز برای گول زدن دولت، یاسامندی تاج و تخت مبتراشید یا یاقی، و

در يك مدت درازی خاطر دولت را بساعمال نوروز علی خان قلعه مخمودی ساختگی مشغول می نمود .

همینطور نایب السلطنه ، هر وقت از گرفتن شئونات و امتیازات کوتاه آمده بود برای جبران ، مراتب میگرد . ذم یکبار از من طلاق گرفت ، پسر هشت ساله ام کارگر کشتی شده بود . بچه شیرخوارم را سرراه انداخته بودند . اولین دفعه که ما را از زندان قزوین آوردند ، ده نفر ما را آزاد کردند ، که از جمله دو نفر بایبی بودند . یکی حاجی ملاعلی اکبر شهیمیرزادی و دیگری حاجی امین . بنام آنها در انبار بگزارند ولی چون یکی از این دو نفر ثروتمندی داشت ، يك مبلغی برای حضرت والا (نایب السلطنه) فرستاده او را ول کردند و بجای او مرا بعبس انداختند .

البته در اینصورت آدم از زندگی سیر میشود ، وقتی که از زندگی بیزار شد هر کار را می کند . وقتیکه من باستانبول رفتم و قضیه خود را در حضور بزرگان و مجامع علما شرح دادم ، آنها از این مظلومیت و بی عدالتی که خود موضوع آن بوده ام ، مرا سرزنش کردند ، که چرا من دست از جان نشسته و دنیا را از دست ستمگران نجات نداده بودم .

س - همه این مطالبی که شرح میدهمی باز ما را بنظر اولیه برمیگرداند و من از انصاف و قضاوت خودت میخواهم ، اگر شما بجای شاه مرحوم بودید و نایب السلطنه و وکیل الدوله این مدرک را باین عبارت و شرح مبسوط جلوت میگذاشتند . آیا جز باور کردن چاره ای داشتی ؟

پس آن دو نفر مستحق ملامت و مستوجب مکرک بوده اند . چه ترا دادی که قصد کشتن آنها را نکردی و دست بدین کار غم انگیز زدی ؟

ج - اگر شاه سوعنیت نداشت و وظیفه او بود که يك مستنطق ثالث بی غرضی برای رسیدگی بحقیقت مطلب بین من و آنها میفرستاد . و چون این کار را نکرده مقصود بوده است .

چرا که سالها سیل بی عدالتی رعایای او را فرو گرفته بود ، زیرا سید جمال الدین ، آن مرد مقدس اولاد رسول چه کرده بود ، که با کمال خاری از زاویه شاه عبدالعظیم بیرون کشیده شد ؟

بخاری و ذلت هر چه تمامتر از بسترش بدر کشیده پیراهن او را پاره کردند ، مگر جز حرف حق چه گفته بود ؟ آن آخوند شل شیرازی را که سید علی اکبر فالحصیری (اسیری) او را داشت قوام الملك را بعنوان کافر لعن نماید ، برای چه میبایستی بروند در زندان اول او را خفه کرده ، سپس سراز بدنش جدا سازند ؟ - من خودم آنوقت در زندان بوده و دیدم آنچه را با او کردند .

این اعمال را خدا روا میدارد ؟ آنها ظالم نیستند . اگر دیده عزت باز باشد و غمض همین نشود ، در همان نقطه ای که سید جمال الدین را بیرون کشیدند شاه گلوله خورد . آیا این

قوم مفلوک و مثنی مردم ایران و دیه الهی نیستند؛

قدمی از خاک ایران بیرون گزارید، خواهید دید، در عراق عرب، قفقاز، عشق آباد و سرحدات روسیه، هزاران ایرانی بیچاره از فشار ظلم، وطن عزیز را ترک کرده برای امرای خبیات به پست ترین کارها تن در داده اند. هر چه باربر، جبار و کشی خبران و مزدور که در آن نواحی ببینید همه ایرانی هستند. بالجمله، این گله های گوسفند مرتع لازم دارند که در آن بچرند، که شیرشان زیاد شده، هم کوچولو های خود را شیر دهند، و هم شمارا متمتع سازند، نه اینکه شما تا قطره آخر شیر آنها را بمکید، وقتی رمقی در آنها نماند گوشت آنها را بیلید، گوسفندان شما، رفته پراکنده شده اند؛ این است نتیجه ستمگری و ظلم همین است که شما بچشم می بینید.

این ستمکاری و فشار بی اندازه چه، و از کی بوده، و چه کسی میتواند آنرا بفرزاید آنهایی که قطعات گوشت بدنها را برای بلعیدن میبرند، و از روی شهوترانی بخورد سگان و مرغان شکاری نخود میدهند، از یک بدبخت گمراهی از این قبیل صد هزار تومان رشوه میگیرند، و در مقابل او را تسلط بر جان، مال - عرض و ناموس و امنیت یک شهر یا یک ایالتی میدهند. در زیر فشار بار، کاری میکنند که مردم فقیر اسیر بی مددکار مسردانسان مجبور می شوند زنان خود را طلاق دهند، تا اشرافشان بتوانند صد زن بگیرند.

همه ساله، برای عزیز السلطان (۱) که نه بحال دولت فایده دارد، نه برای ملت و نه خدمتی برای حفظ نفس شخصی انجام میدهد، نیم میلیون تومان که با این خونخوازی و بی رحمی و ظلم، از مردم مفلوک در آورده خرج او میکنند، اینها را همه مردم این شهر میدادند ولی جرئت نمیکند فریاد بر آورند.

حالا که سرنوش و مقدر بود که اینکار بزرگ از دست من سرزند، و بار سنگینی از سینه همه برداشته شود، مردم پشت گرم شده و همه منتظرند به بینند شاه جدید، (ولیعهد سابق) چه خواهد کرد - آیا قلوب شکسته مردم را با عدالت معالجه می کند رحم و مروت دارد یا نه، اگر بطوری که مردم امید و انتظار دارند، بگزارد و اجازه دهد

۱ - سوکلی ناصرالدین شاه پسره کردی موسوم به ملیچک که از حیث پستی نهاد، و اخلاق نکوهیده خیلی منفور جامعه بوده - که در زمان مسافرت شاه (۱۸۸۹) در این کشور (بنگلستان) سوژه شایان توجه خوبی برای مطبوعات بود (منظور موقع مسافرت شاه ببنگلستان بوده اسب) مؤلف دکتر فوریه (در کتاب خود) می نویسد :

«وجود این بچه کثیف خود رای در دربار، گذشته از اینکه چیزی برشان شاه نمی افزود، باعث سرشکستگی او نیز شده و همه مردم این کارها را تقیح میکنند. بنظر من محبتی که اعلیحضرت باین بچه حیوان چشم درینده دارد، بکلی غیرطبیعی است، در صورتیکه انسان از دیدن اطفال نازنین خود شاه - حظ میبرد و تعجب میکند، که او چرا محبت را از اطفال خود دریغ داشته و باین عزیز در دانه بی جهت متوجه میسازد». مترجم

رعابایش يك قدری روی خوش و آسایش به بینند، وسایل آسودگی آنها را فراهم کند و از روی قنون عدالت با آنها رفتار نماید - یقیناً همه مردم حاضرند جانانش را فدایش کنند، سلطنتش پایدار میماند و نام نیکش در صفحه تاریخ جاویدان خواهد ماند - دوره پادشاهیش باصحت و سلامتی دوام خواهد کرد. اگر بعکس، او هم همان رفتار گذشته را در پیش گیرد، این بار هرگز بمنزل نخواهد رسید. حالا وقتی است که بعضی ورود (بیایستخت) اظهار و اعلام کند - ای مردم واقماً دوران بدنی داشتید، در رنج و محنت بسر بردید، ولی آن اوضاع و احوال سپری گردید، اکنون مسند عدالت گسترده، بنای من بر عدل و احسان خواهد بود، آوارگان جمع آوری خواهند شد، امیدبدلها راء خواهد یافت، و مقررات عادلانه برای گرفتن مالیات با نظارت عالیه سالخوردان صالح وضع می شود.

بطوریکه آنها قدرت استطاعت و بنیه اقتصادی مردم را بخوبی تشخیص داده، در نظر گیرند، که خود مردم بدون مطالبه و محصل بموعده خود مالیات مینه را آورده بپردازند دیگر مالیات ده، با نامور مالیات گیر، تماس نخواهد داشت که محصل دربی محصل مزاحم شما شده و موجب فرع زاید بر اصل گردد - بیک تومان واقعی تو مانها علاوه شده، ناسر بده تومان بزند.

س - گرفتیم که نیت شما واقماً بصلاح جامعه بوده، و اینکار را برای رفع ظلم از عامه مردم کردی، شما میبایستی دست کم کاری بکنید، که منظور و مقصودتان بدون خونریزی انجام گیرد که البته بهتر و مؤثرتر بود. اکنون ما مقید و علاقمندیم که برای اصلاح و رفع این مفاسد اقداماتی نمایم - و باید با آسودگی و آسایش خاطر اداره امور را در دست گیریم - با اینحال ما باید کسانی که باشما هم دست و هم عقیده اند بشناسیم و از نظریات آنها استفاده نمایم.

میدانی که - صرفنظر از شخص خودت که مرتکب این جنایت هستی و محکوم بمرک خواهی شد، یا شاید از لحاظ اینکه نیت شما سعادت و صلاح جامعه بوده از اعدام معاف گردی، چه دولت قصاص هائی را که بنفس خود نداند مبادرت نخواهد ورزید. اما فقط میخواهیم بدانیم کسانی که دارای همین نظریات شما هستند چه اشخاصی هستند، تا در هنگام ضرورت از ابتکارات آنان در بهبودی اوضاع بهره مند گردیم.

ج - نظر شما مستحسن و صائب است، و من بطوریکه قبلاً اطمینان دادم، اکنون بشرف نیکنامی و انسانیت خود سوگند یاد میکنم که بشما دروغ نگویم - آنها تیکه در نظریات و عقاید من سهیم هستند، در این مملکت بسیارند - مثلاً، در میان علما - وزرا - اعیان، تجار - کسبه و تمام طبقات هستند - شما می دانید چطور وقتی سید جمال الدین باین شهر آمد - همه مردم از هر صنف و طبقه چه در تهران و چه در شاه عبدالعظیم بدین او آمدند، و در انتظار او بودند و چگونگی فرمایشهای او گوش میدادند.

و چون هر چه می گفت محض الله و بخیر عامه بود هر کسی مستفیض و مجذوب

بیانات او میگردید. باین نحو، اوتخمی از افکار بلند درسرزمین بایر قلوب رجال کاشت که مردم بیدار شده بهوش آمدند. حالا همه - نظریات مرا دنبال میکنند ولی بخدای تبارک و تعالی که خالق سید جمال الدین و نوع بشر است قسم میخورم، که کسی غیر از خودم و سید جمال الدین از این نیت یا اندیشه من در کشتن شاه آگاه نبوده است. سید جمال در استانبول است هر چه از دستتان بر میآید درباره او کوتاهی ننمائید.

برهان قاطع من این است، بعلاوه پر واضح است که اگر در این نقشه دیگری راهراز میگردم محققا او بروز میداد و مقصود من بیهوش میرفت. از این گذشته من بتجربه فهمیده‌ام، که این مردم از چه تار و پود بستی یافته شده اند و چگونه جان و وجود خودشان را دوست دارند.

وقتیکه موضوع امتیاز تنها کو و مطالب دیگر در پیش بود - زمانیکه فقط گفتگو از اصلاحات و رفع مفاسد بود و حرفی از کشتن شاه یاد دیگری در میان نبود. همه این آقایان صاحبان القاب، ملکها، دوله‌ها، و سلطنه‌ها که سبقت یکدیگر گرفته، اظهار میداشتند، هنگام ضرورت از هر گونه اقدامات قلبی و بذل مال و جان دریغ نخواهند داشت. هنوز من در توقیف در نیامده بودم که کنار کردند. لیکن من بدون اعتنا به حبس طولانی خود، اسم یکی از آنها را نبردم - چه اگر پس از مرخصی - من پیرامون آنها رفته بودم، مبالغه‌گفتی برای کتمان نامشان میتوانستم گرفت. ولی چون آنها از بون دترسو یافتم. گرسنگی و تهی دستی را بر خود هموار کرده دست نیازیاری نزده چیک از آنها دراز نکردم.

س. آیا معروفترین کسانیکه در مواقع پیش، بیش از دیگران با شما یاری و همدردی میکردند، حاجی سیاح که بنظر میآید دلبستگی فوق العاده بشما داشته بوده است؟

ج. - نه. حاجی سیاح مرد بی اراده خود پسندی است، او در آن موقع هیچ کمک و خدمتی بمن نکرد، بلکه موقع را مفتنم شمرده، بخاطر ظل السلطان آب را گل آلود کرده ماهی میگرفت، همه فکرش این بود بلکه شاهزاده، شاه و امین الدوله صدر اعظم شده و خودش بمال و منالی زیاد تر برسد و حتی همین حالا هم، او در حدود شصت هزار تومان در محلات مکتت دارد، در آن موقع او بنام سید، سه هزار تومان پول گرفت. نه صد تومان بسید داد و بقیه را بچیبزد.

س. - پیش از مبادرت باین کار. شما میبایستی نقطه اتکائی برای خود پس از نجات از زندان بدست آورید، یا خود را بشخص ثالثی مانند صدر اعظم بچسبانید، زیرا این رسم و عادت ایرانیهاست که در هنگام اضطرار بست می‌نشینند، و موقعیت خود را محکم میکنند، تا اینکه بتوانند شرح ماجرای درست خود را بدهند و بدینوسیله از عقوبت نجات یابند. شما هم میبایستی اینطور عمل کرده باشی و چنانچه با این مساعی موقعیت حاصل نگردید، آنگاه میتوانستید باینکار دست بزنید. بالجمله کشتن یک شاه کار کوچکی نیست.

ج - بلی - اما کسیکه بخواهد باصراحت شکایت کند تأمین ندارد . چنانکه در این وهله دوم من درست رفتم که قضیه خود را بصدر اعظم عرض کنم ، که نایب السلطنه بهمین بهانه دوباره مرا توقیف و بازخواست کرد ، که چرا بخانه صدر اعظم رفته ای ؟ بعلاوه شما همه میدانید که همینکه پای نایب السلطنه در میان باشد ، دیگران خیلی دست و پای خود را جمع مینمایند ، و جرئت تکلم ندارند یا اگر حرفی بزنند شاه التفاتی نمیکند .

س - این همان ششزلی است که شما داشتید ؟

ج - نه - يك پنج لول روسی بود .

س - از کجا بدست آوردید ؟

ج - آنرا با پنج فشك به ۳۲۶ قران از شخص میوه فروشی دربار فروش (بابل) که میوه پیاکو صادر میکرد خریدم .

س - وقتی آنرا خریدی بهمین قصد بودی ؟

ج - نه - من برای دفاع خود خریدم - ولی در باطن قصد نایب السلطنه را داشتم .

س - وقتی شرح مساجرای خود را در استانبول به سید دادی ، او چه جوابی بتو داد ؟

ج - او در جواب من گفت :

دربار این همه بدیهاتی که میگویی نسبت بتو روا داشته اند ، اگر نایب السلطنه را کشته بودی ، کار بسیار خوبی کرده بودی - چقدر ضعف نفس داشته ای و جان خود را دوست میداشتی - يك همچو ستمگری که این همه اعمال فجیحه دارد ، میبایستی کشته شود .

س - در مقابل يك چنین امر صریخی از طرف سید - پس چرا او را نکشتی و چرا در عوض شاه را کشتی ؟

ج - من فکر کردم اگر او را بکشم - ناصرالدینشاه با آن قدرتی که داشت هزاران نفر را میکشت و بنا بر این بهتر دیدم که این دوخت ظلم را از بیخ بزنم ؛ نه شاخها و بر گهایش را - این بود اندیشه من روی مسئله که مرا بانجام آن واداشت .

س - من شنیده ام که شما در صدد بوده اید در شبیکه شهر برای جشن قرن سلطنت آیین بندی و چراغان میشد و شاه در خیابانها گردش میکرد با اینکار مبادرت کنی .

ج - نه - من همچو قصدی نداشتم و چنین چیزی نگفته بودم - و حتی نمیدانستم که شاه برای گردش در شهر خواهد رفت و نه چنین اراده ای را در خود میپروراندم . شنیدم روز پنجشنبه شاه به شاه عبدالعظیم میآید - بخيال افتادم عریضه ای برای صدر اعظم حاضر کنم و از او تأمین بخواهم که دیگر مورد آزار و پایمالی قرار نگیرم - حتی آن عریضه را نوشته در جیب گذاشتم ، و بیازار در انتظار صدر اعظم بودم . ناگهان

دل من از تقدیم عریضه بر گشت، و دارای فکر جدیدی شدم، باتفاق خود در قلم و تپانچه را برداشتم، و پیش از ورود شاه، از در امامزاده حمزه وارد صحن شدم. بمشاه وارد و داخل صحن گردیدم. زیارت نامه مختصری خواند و نزدیک بامامزاده میشد، همینکه قدم بسدر ورود گذاشت من تپانچه را آتش کردم.

س - شاه شهید بطرف تو آمد و تورا دید یانه ؟

ج - بلی او مرا دید و حرکت کرد که تپانچه در رفت . من دیگر ملتفت نشدم که چه شد .

س - واقعا نمی دانی تپانچه هم چه شد ؟ میگویند آنجا زنی بوده تپانچه را از تو گرفته دور انداخته است .

ج - نه - زنی آنجا نبود و این حرفها بی معنی است . مگر ایمران مابفتا تبدیل بنهلیست شده که همچو زن شیردلی در میان ماییدا شود ؟

س - من شنیده ام و را بر تیکه رسیده حاکی است که وقتی سید تورا تبلیغ باینکار مینمود زیارت نامه ای برای شامتظیم کرده، باین عبارت که شما شهید خواهید مرد و قبر شما زیارتگه رندان جهان خواهد شد.

ج - سید برستش ساخته های دست انسانرا هر چه باشد بت پرستی می داند و می گوید که آدمی می باید فقط آفریننده جهانرا ستایش نماید و تنهادر پیشگاه او نیایش و سرتعظیم فرود آورد، نه در پیش مخلوق - او معتقد به ساختن بقعه نیست، آراستن قبور را بازر و سیم رواندانسته، اودادن جانرا در راه حق و امر بزرگی بهیچ میسرمد، و وقع و اهمیتی برای جان بازی در راه مشروع قائل نیست .

هر چند من بدبختی و سختی را بطاطر عقیده او تحمل کرده ام، و حتی اوصدای ضربات و اذده بر من رامی شود - هر وقت من سخنی گفته و مشقات خود را یاد آور میشدم، میگفت ساکت باش روضه خوانی موقوف - مگر بدرت روضه خوان بوده؟ چرا چین بجبین انداخته مینالی؟ داستان خود را بامنتها درجه شادابی و متانت بگو - فرنگیها حتی از بدبختی هایی که بر آنها آمده؛ با کمال خوشحالی نقل مینمایند .

س - وقتی شما در شاه عبدالعظیم بودید، آیا شیخ محمد آندرابانی که درسفر پیش شمارا ملاقات می کرده - در این دفعه آیا بدیدن شما آمده و مذاکراتی کرده است؟

ج - نه والله ، واقعا مردم تهمت باومیزند، زیرا او نه مرا می شناخته نه سلام و علیکی بامن داشته، همچنین سکنه دیگر شاه عبدالعظیم که نه با من حرف می زدند و نه اظهار دوستی بامن می کردند .

س - شیخ حسین پسر عم شیخ محمد خودش گفت ، که در دووهله تصادفاً مذاکراتی

باشما مسک ده است .

ج - بلی صحیح است .

س - ملاحسین پسر میرزا محمدعلی چه خدمتی برای تو انجام داده بود. زیرا خودش گفته که بارها بتو خدمت کرده و شاپیژی باو نداده اید .

ج - او خدمتی بمن نکرده بود؛ قطعه مکتوب و دو اعلامیه در مورد فن جراحی برای من نوشت - من معالجه جوش بدن و سر را که در بنیاد یاد گرفته بودم اعلام نموده بودم .

س - آن روزیکه شما با این شیخ بطور یک نیک بیرون رفته بودی و شما بسهم خود کاهو و سرکه شیره با خود داشتی چه باعث شده بود که او این شعر : دنیا نیرزد آنکه بریشان کنی دلی را - خوانده بود ؟

ج - این خیلی عجیب است که من با چنین آدم نا فهمی رابطه داشته باشم چه نمی بایستی چیزی گفته باشم که او بمناسبت شعری خوانده باشد .

س - همان روز پس از خوردن کاهو سنگین وقتی برگشتید، میگوئید سه نفر بدین شما آمدند، یک سید یک آخوند و یک کلاهی «پوست بره ای» و قریب سه ربع ساعت باتو درگوشی حرف زدند. پس از آن آنها جدا شدند و شما بنزول آمدید. حاجی سید جعفر هم که در خانه نشسته بوده آنها را دیده که آمدند و رفتند تو خانه، این سه نفر چه اشخاصی بوده اند ؟

ج - حاجی میرزا احمد کرمانی، بایک سیدی که او را نمی شناختم بوده اند که عازم سفری بودند و سید صد دینار در عمامه اش پنهان کرده بود (۱)

س - آیا میدانید کدام سمت رفتند؟ میگویند بطرف همدان رفته اند ؟

ج - نه والله ، من نمیدانم آنها چه طرفی رفتند، فقط می دانم که آنها برای دو راه

۱ - تصور نشود که دینار - واحد پول کشور عراق (برابر یک پهلوی طلا بایک لیره انگلیسی) بوده (چه در آن زمان واحد پول عراق هم دینار نبوده) بلکه منظور دینار خودمان است که در آن تاریخ هزار تایش یک قران حساب می شده. و در دوره مستشاران مالی بلژیکی، یک سفر (بی ارزش) آنرا کاسته - کسور قران صد دینار ملحوظ - و در دوره شاهنشاهی اعلی حضرت قید رضاشاه کبیر - قران تبدیل بریال گردید - پس - صد دینار سال ۱۳۱۳ قمری برابر ده دینار یعنی یکدهم قران بریال است که تا چند سال پیش هم سکه ۱۰ دیناری وجود میداشت و از شهر یور ۱۳۲۰ خ باینسوی که بهای ریال نسبت بنرخ اجناس از شصت چنگ جهانگیر دوم و حمله متفقین دموکراسی بایران با اقدام ناروای مشرف نفیسی وزیر دارائی وقت ۵۰۰ دینار تنزل نمود - دیگر سکه ۱۰ دیناری ارزش نداشت - و سکه پنجاه دیناری (تیم ریال) کوچکترین سکه رایج گردید .

اکنون ملاحظه فرمایید که صد دینار (یکدهم ریال) در پنجا سال پیش درست برابر پنج ریال امروز ارزش داشته، و باین یکره نرخ اجناس و زندگانی آنروز بدست می آید - از سوی دیگر هم برای ملاک امنیت راه های کشور سوژه خوبی است، چه از ترس - در لابلای عمامه پنهانش می کرده اند - مترجم

استخاره کردند که کدام راه را اختیار کنند ، استخارشان برای راه بالایی بکهر بزرگ خوب آمد و بآن سمت رفتند .

س - ازین کارشان معلوم میشود اشخاص باخدائی بوده اند و همچو استنباط میشود که آنها بویی به نیت شما برده و بواسطه آشنایی با شما از ترس اینکه مبادا گرفتار شوند رفته اند ؟

ج - اشتباه نشود، من حاجی میرزا احمد را مردی احمق میدانم ، شخصی مثل من با چنین اندیشه بزرگی نمی آید مردی مانند حاجی میرزا احمد را در قصد خود دخالت دهد .

س - شنیده ام که شما بارها بر ققای خود می گفته اید که صدر اعظم را خواهم کشت، چه دشمنی با او داشته ای ؟

ج - نه این اظهارات دروغ است، راست است که در ابتدا که بنای اذیت و آزار سیدو تبمیداورا گزاردند، او درصدد تلافی از او بوده، و باور میکرده که اوسبب آزار، تحقیر و نفی بلد او بوده است، ولی بعدها در استانبول از راپورت های پیایی دریافته بود، که صدراعظم دخالتی نداشته، بلکه نایب السلطنه مسئول شناخته شد، بنابراین من مصمم بکشتن او نبوده ام .

س - در این مدت که شما از استانبول آمده و در شاه عبدالعظیم منزل داشته اید ، آیا بشهر هم می آمده اید ؟

ج - البته که می آمده ام، یکبار آمدم بخانه حاجی شیخ هادی نجم آبادی و دو شب مهمان او بودم - او از من پذیرائی کرد و یک تومان هم برای خرجی از او گرفتم، بعد بهمان طور که محرمانه بشهر آمده بودم برگشتم بشاه عبدالعظیم .

س - دیگر بشهر نیامده کسی را ندیدی؟

ج - نه ، دیگر برگشتم .

س - پس کجا پسر ت را دیدی؟

ج - من پیغام فرستادم و پسر م را آوردند بشاه عبدالعظیم ؛ او را چند روز نزد خود نگهداشتم .

س - چه کسی همراه پسر ت بشاه عبدالعظیم آمد؟

ج - مادرش ، که چندی پیش از من طلاق گرفته بود او را آورد؛ بعد به همانجا که آمده بود برگشت، چند روز دیگر واپس آمده او را با خود بخانه اش برد .

س - برای چه از همه این شهر - حاجی شیخ هادی را انتخاب کرده و بخانه اش رفتی، آیا سابقه آشنائی یا رابطه مخصوصی با او داشتی؟

ج - اگر سابقه آشنائی و رابطه خاصی با او نداشتم از من پذیرائی نمی کرد ، حاجی شیخ هادی و همه از کسی ندارد؛ همه کس را چه در کوچه و بازار پادر خانه بدون تشریفات و ریا می پذیرد .

س - پس حاجی شیخ‌های با عقیده و مسلک تو همراه است؟
ج - اگر او همراه نبود من بخانه‌اش نمی‌رفتم.

س - پس یقین است که شما گوشزدی از نیت خود درباره مرگ‌شاه باو کرده‌ای؟
ج - نه - بهیچوجه لازم نبود اشارتی باو کرده باشم.
س - آیا پیام‌نامه‌ای از سید جمال‌الدین برای او داشته‌ای؟

ج - مگر پستخانه با سایر وسایل قحط یا ترسی در میان بوده که می‌بایستی برای رساندن مکاتیب بتوسط من که همه‌جا متهم و معروف هستم اعتماد کرده باشند؛ وانگهی، شما چه می‌گویید، مگر حاجی شیخ‌های تنها در این عقیده با من شریک است؟ مردم آدم شده‌اند؛ چشم و گوششان باز شده است.

س - اگر همه مردم باشما هم‌فکر هستند، پس چرا هر فرد از بزرگ و کوچک و مرد و زن، مانند کسانی که داغ طفل دیده‌اند در این فاجعه عظمی گریه میکنند و خانه‌ای نیست که سوگوار نباشد.

ج - این عزاداری دستوری طبعاً مردم را متأثر میکند و برقت می‌آورد، ولی بروید وضعیت ناگوار مردم را در خارج بنگرید. حالا برآستی جواب مرا بدهید به بینم پس از این حادثه آبیایی نظمی در مملکت رخ نداده؟ آیا طرق و شوارع ناامن نشده‌اند؟ این فقره سبب آزرده‌گی من شده، و در غم و غصه قرار گرفته‌ام که مبادا در نظر فرنگیها و سایر اجانب ما معروف بوحشیگری و بی‌انضباطی بشویم و آنها بگویند ما هنوز بربری هستیم.

س - شما که اینقدر تعصب وطن‌داداری و در فکر آبرو و شان سلطنت هستی؛ چرا اینکار را قبلاً ملاحظه نکردی؟ نمیدانستی که این مطلب باین بزرگی قطعاً سبب اغتشاش و پریشانی میشود؟ اگر اینطور نشده؛ از خواست خداوند رحمن اقبال شاه (جدید) است؟

ج - بلی راست است، ولی با نظری بتوازیخ فرنگ - تا وقتی که برای هدفهای عالی خون‌ریزی نشود، مطلوب مورد نظر بدست نمی‌آید.

س - در روزی که امام‌جمعه شاه عبدالعظیم را زیارت کرد، و شما رفتید دستش را بوسیدید، بایشان چه گفتید و او بشما چه گفت؟

ج - اما جمیه با پسرانش و معتمد الشریعه آمدند؛ من رفتم در صحن و دستش را بوسیدم؛ او با لطف و محبت برخورد کرد و فرمود کی آمده‌ای؟ و بیچه منظوری؟ من جواب دادم آدمم بلکه بیک طریقی امان بگیرم و بشهر بروم. مخصوصاً استدعا کردم از من نزد صدراعظم واسطه شوند و کار مرا درست کنند؛ بطوری که از کینه نایب‌السلطنه و وکیل‌الدوله در امان باشم، ولی پسران امام‌جمعه بمن گفتند که حالا موقع شهر رفتن تو

نیست، چه مطمئن بودند که در این روزها سروصداهایی برای کمیابی و گران‌تری نان و گوشت و پول سیاه در میگیرد، و غوغائی برپا میشود. خود امام جمعه هم مرا امیدوار و خاطر جمع نمود.

س - شما به متمدن‌ترین چه گفتید و درگوشی تو با او چه بوده؟

ج - من فقط از او تمنا کردم امام جمعه را درباره من یادآوری کند، و او را بتوسط کردن کار من وادارد.

س - ملا صدق کوسه منشی سیدعلی اکبر یا شامچه کاری داشته، من شنیده‌ام چندبار او به شاه عبدالعظیم در منزل تو بدیدنت آمده؟

ج - خود سیدعلی اکبر هم شخصاً بشاه عبدالعظیم آمد و من نیمساعت با او صحبت کردم و تمنا نمودم بیک راهی اطمینان و امنیت مرا فراهم کند، بطوریکه من از کینه و عناد آن اشخاص (که قبلاً ذکر کردم) مصون باشم، و بتوانم بشهر بروم، سیدعلی اکبر گفت من هیچ کاری با اینکارها نخواهم داشت، ملا صدق متشیش هم یک یادو بار آمد و ما با هم از همین قرار صحبت کردیم.

آن شب که خانه حاجی شیخ هادی رفتم از او هم همین استعفا را کردم، او جواب داد این مردم قابل و لایق نیستند که من از آنها رأفت بطلبم، و این کاری است که هرگز نخواهم کرد.

س - بیار استشر را بگو، با اینهمه ترسی که برای شهر رفتن داشتی چطور شد که حالا دیگر استثنائاً بخانه حاجی شیخ هادی رفتی و آنجا سبزشدی، شاید نامه یا پیامی برای او داشته‌ای؟

ج - نه، من نامه یا پیامی برای او نداشته‌ام. فقط باین ملاحظه بوده که من او را آدم تراز دیگران میدانسته‌ام و میشد دو کلمه حرف باو زد.

س - مثلاً از چه مقوله با او صحبت میکرده‌ای؟

ج - والله رسم و عادت خاص شیخ هادی و طرز کلامش که چه میگوید معلوم است، روزهایی که کنار خیابان روی زمین مینشینند مردم دورش رامیگیرند، او تا کنون کاری کرده، که از روی چشم دستکم بیست هزار نفر پرده برداشته، بطوریکه همه بیدار شده و مطلب را فهمیده‌اند.

س - او هم همیشه مبرات مودت را با سید جمال‌الدین برقرار داشته، با او مکاتبه میکند؟

ج - من چه می‌توانم بگویم، من حتماً تمیذانم او بساید مکاتبه دارد یا نه، ولی عقیده محکمی باو دارد و او را مرد بزرگی می‌داند. هر کس کمی شعور داشته باشد می‌فهمد که سید مقام ممتازی از مردم این دوره دارد. حقایق اشیاء در نزد او روشن است، کردن بزرگترین فلاسفه و مفکرین اروپا و همه دپا در اطاعت امر او ختم است.

داناترین این عصر نوکر و شاگردش هم حساب نمیشود. البته حاجی شیخ‌های هم شعور دارد، مانند آخوندهای بی‌شعور نیست که خود را همیشه یادگار و نایب‌امام زمان جلوه میدهند. دولت ایران قدر و قیمت او را ندانست و نتوانست از مکارم اخلاق و مزایای آن وجود محترم استفاده کند. او را از روی هوای نفس باینی احترامی نفی بلد کردند. حالا بروید ببینید چگونه سلطان ترکیه از وجود او قدر دانی میکند، وقتی که سید از ایران بلندن رفت، سلطان چندین تلگرام باو کرده که حیث است وجود مبارک شما از سرزمین اسلام دور باشد و مسلمین از فیوضات شما بی نصیب باشند، ای حصن حصین اسلام بیایید که اذان مسلمانان را بگوش بشنوید و باهم زندگی نمایم. اول سید راضی نمیشد، عاقبت پرنس ملک‌خان و دیگران باو گفتند، وقتی که یک‌چنین پادشاهی اینطور لایه میکند البته رفتن شما بجا و بمورد است از این‌روی سید باستانبول آمد. سلطان عمارت ییلاقی باشکوهی باو داد و ماهی دوپست پوند برای مخارجش مقرر داشت، شام و ناهار از آشپزخانه هایبونی برایش میفرستاد و یک کالسکه با اسبهای سلطانی همیشه در اختیارش بود، روزی که سلطان او را بقصر ییلدیز دعوت کرد، صورت او را بوسیده باهم در سفینه بخاری روی دریاچه باغش نشسته گردش و مذاکره کردند. سید بعهده گرفت که در اندک مدتی دولت اسلام را باهم متحد و بجانب خلافت متوجه نماید و سلطان را فرما فرمای دین و محبوب مسلمین کند.

با این قرارداد مکانی با فحول علمای شیعه کربلا و نجف و کلیه نقاط ایران شد، و با مواعید لازمه امیدواری‌های منطقی داده، و با دلالت اینکه، اگر ملل اسلامی فقط متحد شوند همه ملل روی زمین نمیتوانند از در مخالفت با آنها درآیند، آنها را متنبه ساخت که باید اختلاف کله را راجع به علی و عمر کنار هشته و فقط باصل خلافت توجه نمایند و اینطور و آنطور کنند.

درست در آن هنگام مخمصه سامره و جدال بین بستگان مرحوم حجة الاسلام شیرازی و سکنه سامره با سنیان برپا گردید (۱)

سلطان ترکیه بتوهم اینکه شاه ایران مخصوصاً متوسل باین تحریک شده، که موقعیت متصرفات عثمانی را از این‌راه بهم زند. در این موضوع باسید بمشورت و بعث پرداخته گفت، ناصرالدین‌شاه از سلطنت بادوام و احترام سالخوردی خود اقدار و حیثیتی بدست آورده، که اگر با برجا بماند، روحانیون شیعه و مردم ایران به حمایت و تبهیت خیالات و تکمیل هدفهای مانخواهند چنیید.

بنابر این ما باید نقشه‌ای را در باره خود او در میان گزاریم - بیدیه سید گفت شماره کاریرا درباره او بتوانید کرد انجام دهید و از هیچ چیز پروا ننمایید (۲)

۱ در این مسوود است که بخودی خود انگشت سیاست خارجی با تدابیر موثر مذهبی بسکار میافتد، هماره کار بدین‌منوال بسوره و تا ما هشیار نشده آلت باشیم چنین خواهد بود. «فاعتبروا یا الوالیاء» مترجم.

۲ - رجوع شود بصفحه ۶۵ و خبروین از منجر استاندارد (Standard) تاریخ

س - شما که در این ملاقاتهای سلطان و سید حاضر نبوده اید - پس از کجا این مذاکرات را میدانید ؟

ج - هیچکس نزد سید محرم و رفیق ترازمی نبوده - او هیچ چیز را از من پنهان نمی داشت ، وقتی که من استانبول بودم او در انظار مردم بقدری مرا گرامی و محترم می داشت که گویی من فقط دومی او بودم . بقیه از خود سید هیچکس محترم تر از من نبود تمام این مطالب بملاوه مباحثات زیاد دیگر را از این نوع خود سید برایم نقل کرد ، که حتی من همه را بخاطر ندارم - وقتی شروع بگفتن می کرد بدون درنگ مثل این که کسی ساعت فنر گسیخته ابراکوک می کند و تمامی تدارک حرف میزد ، چطور من همه آنچه را که او گفته میتوانستم بخاطر سپرد ؟

س - با وجود اینکه تا این اندازه شما در استانبول محترم بودید - پس چرا به ایران برگشتید که برای تامین خود دست بدامن این و آن بشوید ؟

ج - این مقدر بود که من بیایم و آنکار با دست من انجام گیرد . من که تقاضای امنیت می کردم برای این بود که خیالم را عملی کنم .

س - خوب ، ما از آن نقطه پیش بیائیم - بعد چه شد ؟ - آن مکتوباتیکه سید به علمای شیعه مینویشته نتیجه ای داشته اند ؟

ج - بلی همه جواب دادند و تسنای خود را در خدمت به او تصریح کردند - شما این آخوند و ملاحای حریص را نمی شناسید ؟ - آنها وقتی که پای پول و شئونات در کار باشد آرام می نشینند ؟

خلاصه - وقتی سید نقشه های خود را ساخته و پخته کرد ، و داشت نتیجه میگرفت ، یکمده از محارم و خاطر متعلقان بلند پرواز و مناقق سلطانی که او را دوره می کنند و تسلط بر او دارند ، مانند عبدالهدا و از آن قبیل مداخله کردند ، و داعیه داشتند که اعتبار انجام خدمات سید را خود عهده دار گردند ، آنها سلطان را بعنوان اینکه سید با خدیو مصر ملاقات کرده و سرو سری با او داشته از او بدگمان کردند و باعلیحضرت تلقین نمودند ، که سید از ایشان صرف نظر کرده میخواهد خدیو را خلیفه نماید - سلطان هم که مبتلا به مالیخولیا و دیوانگی است (تا آنجا که همیشه مترصد است ، ز نهایش بیایند و او را بکشند) ظنین شده ، پلیس خفیه بمراقبت سید گماشت و او را از کالسکه ایکه باختیارش گذاشته بود محروم ساخت . سید افسرده شده ، اظهار و اصرار میکرد که باید بلندن برو - این بود که دوباره بهم کنار آمدند . پلیس از تعقیب او باز داشته شد ، و دوباره اسبهاو کالسکه تدارک شد . پس از تجدید موافقت - سید میگفت ، افسوس که این مرد (یعنی سلطان) دیوانه است ، و گر نه من کلیه ملل اسلام را با او متفق میکردم و چون اسمش در خاطر مردم بزرگ است اینکار بایستی بنام او بشود .

هر کس سید را دیده است میدانند چگونه کله ای است ، او هرگز بفکر خود نیست

نه دربند پول است نه جاه و نه شئونات . پرهیز کارترین مردان است ، و فقط تعالی اسلام را طالب است ، حالا هم بگزارید اعلیحضرت مظفرالدینشاه با این حقیقت آشنا شده، سید را احضار و از او دلجوئی و مصلحت‌اندیشی کند، و او اینکار را برای نیکنامی شاه خواهد کرد.

س - شما خیال میکنید با این همه شرح و تفصیلات که دادید، سید کاملاً مطمئن شده بایران خواهد آمد؟

ج - بله - من سید را میشناسم . اگر شاه فقط بخود هموار کند که یکی از دول خارجه امنیت جانی او را ضمانت نماید ، او بچیز دیگر اعتنا ندارد . می‌آید و شاید خدمت بزرگی با اسلام بکند . بعلاوه میدانند که جانش حساب کوچکی ندارد ، و اگر خونش ریخته شود تار و زرستاخیز خشک نخواهد شد .

www.iran-archive.com



www.iran-archive.com

NAMEH PARSI

The Quarterly Cultural Review
of Confederation of Iranian Students
(National Union)

6 FRANKFURT / M 16
Postfach 16247 - GFR